



مقالات نشریه کار  
مربوط به "زنان"  
سال ۱۴۰۴

سازمان فدائیان (اقلیت)

- جامعه‌ای ناامن برای زنان
- رفع مشکلات حوزه پرستاری در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی ست.
- زن‌کشی؛ مهر پیشانی حکومت اسلامی
- «زنان اوینی» و شرایط وخیم زندان قرچک!
- زن‌کشی، واکنشی مایوسانه به فروپاشی خانواده سنتی- مذهبی مردسالار
- فاز جدید در بهره‌کشی از پرستاران
- الگوهای رفتاری در موضوع ازدواج و طلاق
- تبعیض در استخدام و اشتغال زنان، ذاتی نظم ارتجاعی موجود است
- اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
- به یاد ژینا امینی، در گرامیداشت دستاوردهای خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ علیه فقر و بی‌آبی و اعدام و زن‌کشی، علیه جنگ ارتجاعی
- نگاهی مجدد بر جنبش «زن، زندگی، آزادی»
- قطعه‌نامه زنان پیوند با جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی، ضامن پیروزی جنبش زنان!
- پرستاران راهی جز توسل به سلاح اعتصاب، ندارند
- تغییرات در قانون مهریه و تداوم تبعیض علیه زنان
- علیه خشونت بر زنان متحد شویم!
- به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان
- خامنه‌ای و معضل لاینحل زنان در نظام جمهوری اسلامی
- «خانه‌دار»ها، خانه‌داری یا بردگی خانگی!
- پیام کنفرانس شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
- به زنان مبارز و فعالان چپ و سوسیالیست جنبش زنان
- مبارزه زنان ایران علیه دو ارتجاع: جمهوری اسلامی و نئوفاشیست‌های سلطنت طلب!
- ۸ مارس و مبارزات قهرمانانه زنان ایران علیه تبعیض و نابرابری

## جامعه‌ای ناامن برای زنان

جمهوری اسلامی طی ۴۶ سال حاکمیت دینی، استبدادی و ارتجاعی خود، شرایط بسیار دهشتناکی را به زنان ایران تحمیل کرده است. تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان در معرض شدیدترین نابرابری، تبعیض، ستم و فشار قرار دارند. هیئت حاکمه ایران، با وضع قوانین و مقررات ارتجاعی، با ایجاد موانع، محدودیت‌ها و تضییقات مختلف، زنان را از ابتدایی‌ترین حقوق دموکراتیک، مدنی و انسانی محروم و آنان را به انسان‌های درجه دو در جامعه سرکوب شده ایران تبدیل کرده است. جمهوری اسلامی با تحمیل این حد از نابرابری و تبعیضات جنسیتی، عملاً جامعه‌ای را پایه ریزی کرده است که در آن زنان از کمترین امنیت فردی، اجتماعی و خانوادگی برخوردار نیستند. جامعه‌ای ناامن برای زنان که اعمال خشونت علیه آنان در تمام سطوح جامعه به امری عادی تبدیل شده است.

تحمیل حجاب اجباری و محروم کردن زنان در برخورداری از حق پوشش اختیاری، نخستین و به طریق اولی مؤثرترین اقدام جمهوری اسلامی در مسیر اعمال تبعیضات جنسیتی بعدی بر زنان بوده است. فرایندی سرکوبگرانه که به صورت سیستماتیک از آغاز تا به امروز علیه آنان تکرار شده است.

محروم کردن زنان در امر قضاوت، گرفتن حق حضانت فرزند از آنان، دادن حق طلاق یک طرفه و اختیار تعدد زوجات به مردان، تبعیض در امر وراثت که سهم مردان دو برابر زنان است، تبعیض در امر شهادت، که شهادت دو زن معادل یک مرد به حساب می‌آید، حذف زنان از حضور در پست‌های بالای دولتی و حکومتی، محروم کردن زنان در برخورداری از هنر موسیقی و آوازخوانی آنان در جمع مردان، ممنوعیت سفر به خارج بدون اذن پدر و همسر، اعمال تبعیض در بعضی رشته‌های تحصیلی، نابرابری زنان با مردان در امور کارپایی و استخدامی و موارد دیگری از این دست تنها بخشی از تبعیضات جنسیتی و نابرابری‌های حقوقی‌اند که جمهوری اسلامی در تمامی این سال‌های سپری شده بر زنان ایران روا داشته است.

تحمیل این همه بی حقوقی و اعمال این حد از تبعیضات جنسیتی، آنهم در قالب قوانین شرعی و دینی و دولتی، همراه با تبلیغات شبانه روزی صدا و سیما و دیگر دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی در ترویج خشونت علیه زنان، عملاً به شکل گیری جامعه‌ای منجر شده است که زنان را به ورطه هولناکی از ناامنی و عدم امنیت در جای جای کشور سوق داده است. جامعه‌ای نامطمئن که در آن اعمال خشونت علیه زنان و انجام هرگونه قتل و تجاوز و تعرض به آنان، چه در درون خانه، چه در محل کار و چه در خیابان و پارک و جنگل، به امری عادی تبدیل شده است. تا جاییکه اگر نگوییم هر روزه، دست کم هر چند وقت یکبار شاهد انتشار اخباری از تجاوز و قتل و سرکوب زنان در روزنامه‌ها و شبکه‌های اجتماعی می‌باشیم. رسانه‌های شدن ماجرای تجاوز به ۲۲ زن جویای کار در تهران توسط یک مرد شاید، پیدا شدن پیکر بی جان هدیه فلاح، نوجوان ۱۸ ساله اهل میاندروند مازندران در جنگل‌های اطراف بهشهر و ماجرای خودکشی مردی که ابتدا زنش را به اتهام خیانت با شلیک گلوله کشت و سپس به زندگی خود نیز پایان داد، از جمله جدیدترین اخبار فاجعه باری هستند که در روزهای اخیر در رسانه‌های خبری انتشار یافته‌اند. فجایع دلخراشی که به روشنی بیانگر عدم وجود امنیت فردی و اجتماعی برای زنان در جامعه است. اتفاقاتی که به دلیل نهادینه شدن انواع خشونت دولتی علیه زنان، دیرگاهی است به اعمال خشونت‌های فردی علیه آنان نیز تسری یافته است.

طبق گزارش مشرق، ماجرای سریالی تجاوز به تعدادی از زنان بیکار و جویای کار در تهران از آنجا آغاز شد که در اوایل اسفند ۱۴۰۳ پرونده‌ای به پلیس آگاهی ارجاع می‌شود که در آن زنی پس از پاسخگویی به آگهی «نظافت منزل» در فضای مجازی، به محل مورد نظر فرد ارسال کننده آگهی مراجعه کرده بود. مرد متهم با ارسال لوکیشن‌های خاص، زن قربانی و جویای کار را به نقاط دورافتاده کشانده و آنگاه با تهدید و اجبار به او تجاوز می‌کند. در ادامه پیگیری ماجرای این پرونده، متهم ابتدا توسط پلیس آگاهی شناسایی و سپس در اواسط اسفند ماه گذشته در پی درگیری با مأموران و شلیک پلیس زخمی و دستگیر می‌شود. طبق ادعای پلیس، مرد متهم در بازجویی‌ها، به آزار و اذیت و تجاوز به ۲۲ زن جویای کار به همین روش اعتراف کرده است.

ماجرای دوم که در نوع خود فاجعه بارتر از تجاوز سریالی به زنان در تهران است، پیدا شدن جسد هدیه فلاح - دختر نوجوان ۱۸ ساله روستای ماکران - در جنگل‌های بهشهر است. به گزارش سازمان حقوق بشری هه نگاو، هدیه فلاح که اهل روستای ماکران از توابع شهر میاندروند مازندران است، روز جمعه ۲۲ فروردین ۱۴۰۴ به طرز دلخراشی در جنگل‌های عباس آباد بهشهر به قتل رسیده است. او پیش از قتل، مورد تجاوز واقع شده و قاتل یا قاتلان او بعد از تجاوز و قتل، جنازه قربانی را با دست و پای بسته به دار آویخته‌اند. جسد هدیه فلاح پس از دو روز توسط مردم کشف و روز دوشنبه ۲۵ فروردین در زادگاهش به خاک سپرده شد.

ماجرای سوم که در بندر عباس رخ داد، ریشه در همان داستان همیشگی خیانت و قتل‌های ناموسی دارد که در ایران تحت حاکمیت زن ستیز و سرکوبگر جمهوری اسلامی مدام تولید و بازتولید می‌شوند. در این فاجعه نیز که خبرش روز دوشنبه

۲۵ فروردین انتشار یافت، رسانه‌های خبری از به قتل رسیدن زن ۳۰ ساله‌ای در بندر عباس به دست شوهر ۴۰ ساله‌اش خبر دادند. در این ماجرای هولناک، پس از آنکه شوهر، همسرش را به اتهام خیانت با چاقو به قتل رساند، با پرتاب خود از طبقه چهارم به پایین، به زندگی خود نیز پایان داد.

تجاوز به زنان، چه فردی و چه به صورت سریالی همانند آنچه در تهران رخ داد، یا کشتن دختران جوان پس از تجاوز از نوع ماجرای دهشتناک هدیه فلاح که در میاندورد بهشهر اتفاق افتاد و یا کاردآجین شدن زن ۳۰ ساله بندر عباسی به دست شوهرش، جملگی در ردیف رخدادهای دلخراشی هستند که قبل از هر چیز ریشه در نا امنی و عدم امنیت زنان در جامعه دارد که جمهوری اسلامی زن ستیز با رواج مردسالاری و اجرای مجموعه‌ای از قوانین ضد زن، یک چنین شرایط دهشتناکی را برای تجاوز و قتل و کشتار آنان فراهم کرده است. شرایط اسفباری که هیئت حاکمه با اعمال خشونت و بی حقوقی و تحمیل تبعیضات جنسیتی پنهان و آشکار، فضای جامعه را به گونه‌ای شکل داده که راه‌ها و زمینه‌های مادی هرگونه تجاوز و قتل و کشتار زنان را در عرصه‌های مختلف اجتماعی تسهیل کرده است.

تدوین قانون ارتجاعی قصاص و پرداخت دیه به والدین قربانی که در اجرای آن زنان نصف مردان به حساب می‌آیند، یکی از موارد قانونی در جمهوری اسلامی است که به سادگی زمینه‌های قتل زنان را در جامعه فراهم کرده است. قانونی که در آن پدران از حق ویژه برای کشتن دختران به اصطلاح بزه کار خود برخوردارند، بی آنکه در انجام این جنایت مجازات سختی برای آنان لحاظ شده باشد. قانونی که تدوین و اجرای آن نه فقط ناامنی اجتماعی را برای دختران و زنان دامن زده است، بلکه محیط خانه را نیز برای آنان ناامن کرده است. تا جاییکه در پرتو این قانون بغایت ارتجاعی و قرون وسطایی هر ساله صدها زن و دختر جوان تحت عنوان قتل‌های ناموسی توسط پدران یا دیگر اعضای خانواده خود به قتل می‌رسند. قتل‌های ناموسی - که به نوعی با جواز شرعی جمهوری اسلامی صورت می‌گیرند - از جمله متعارف‌ترین قتل‌های زنان در جامعه است که در کلی‌ترین شکل خود به دو دسته تقسیم می‌شوند. قتل‌های ناموسی درون خانوادگی و برون خانوادگی. قتل‌های ناموسی درون خانوادگی شامل به قتل رساندن فرد یا افرادی از اعضای خانواده است که توسط پدر یا افرادی دیگری از اعضای همان خانواده به تنهایی یا با مشارکت افراد بیگانه صورت می‌گیرد. قتل‌های ناموسی برون خانوادگی اما از سری قتل‌هایی هستند که با انگیزه انتقام جویی از متجاوزان به نوامیس، توسط خود قربانی و یا افراد دیگری از خانواده او انجام می‌شوند.

خبر گزارى ایسنا با استناد به تحقیقات دانشگاهی طی گزارشی در آذر ماه ۱۳۹۸ از کشتار سالیانه «بین ۳۷۵ تا ۴۵۰ مورد قتل ناموسی» در ایران خبر داد. طبق گزارش فوق، قتل‌های ناموسی حدود ۲۰ درصد از کل قتل‌ها و ۵۰ درصد از کل قتل‌های خانوادگی را در ایران تشکیل می‌دهند که خوزستان، کردستان، ایلام و سیستان و بلوچستان در رده‌های بالای رتبه بندی قتل‌های ناموسی در این گزارش تحقیقی قرار دارند.

حال با نگاهی گذرا به هر سه اتفاقی که طی روزهای اخیر برای زنان در تهران، میاندروند مازندران و بندرعباس رخ داد، به روشنی می‌توان دریافت که اعمال خشونت و به طریق اولی عدم وجود امنیت فردی و اجتماعی برای زنان چه در عرصه کار و معیشت، چه در عرصه خانوادگی و چه در موضوعات دیگر، اصلی‌ترین عامل تجاوز و قتل و کشتار زنان در جامعه محسوب می‌شوند.

در ماجرای تجاوز سریالی به زنان در تهران، آنچه زمینه را برای یک مرد شاید فراهم کرد تا با درج یک آگهی نظافت منزل، ۲۲ زن جویای کار را به دامگه تبهکاری خود بکشاند، همانا بیکاری، ناامنی شغلی و استیصال قربانیان این فاجعه در تأمین معاش خود و خانواده بود که سرنوشتی این چنین دردناک را برای آنان رقم زد. اگر در پی ناامنی‌های فردی و اجتماعی، وقوع قتل‌های ناموسی و دیگر خشونت‌های جنسیتی به شکلی کاملاً علنی و آشکار علیه زنان صورت می‌گیرد، اما ناامنی شغلی برای زنان، آنان را در شکل و شمایلی نه چندان آشکار به طعمه‌هایی سهل الوصول برای مردان شاید و سودجو از جمله مدیران شرکت‌های خصوصی و مؤسسات خدماتی تبدیل کرده است. به دلیل درصد بالای بیکاری زنان در جامعه - خصوصاً دختران جوان - وضعیت فوق به شکل کاملاً محسوسی زمینه ساز عینی و مادی وقوع چنین حوادثی را در جامعه ایجاد کرده است. تجاوزاتی از این دست - که کم هم نیستند - عموماً برای حفظ آبرو و حیثیت قربانی برملا و رسانه‌ای نمی‌شوند و اغلب با مخفی نگه داشتن اتفاقاتی از این دست شرایط، جهت تجاوز به زنان بیشتری فراهم می‌شود. در ماجرای قتل‌های ناموسی نیز که بالاترین میزان کشتار سالانه زنان در این حوزه صورت می‌گیرد، ناآگاهی و فرهنگ جامعه مردسالار و اجرای قانون قرون وسطایی قصاص بیشترین ناامنی را برای زنان در درون خانه و خانواده ایجاد کرده است. لذا با توجه به حاکمیت فرون وسطایی جمهوری اسلامی و بر بستر چنین تجاوزات و قتل و کشتار و اعمال تبعیضات حقوقی و جنسیتی بر زنان ایران است که سازمان فدائیان (اقلیت)، به عنوان سازمانی که مدافع پیگیر آزادی و رهایی زن از قید هرگونه ستم و تبعیضات جنسیتی است، خواهان اجرای فوری موارد زیر به نفع زنان در جامعه است:

هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید به فوریت ملغاً گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند. زنان باید به ازای کار مساوی از حقوق و مزایای کامل و برابر با مردان برخوردار بوده و در این راستا

می‌بایست از امکان مشارکت در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و دسترسی به تمام مشاغل و مناصب در همه سطوح برخوردار باشند. تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک جانبه، تکفل و سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در مؤسسات و مراکز عمومی و غیره باید به فوریت ملغاً گردند. زنان در انتخاب شریک زندگی خود باید از آزادی کامل برخوردار باشند و روابط خصوصی آنان نیز می‌بایست از هرگونه تعرض مصون باشد. حق سقط جنین باید بدون قید و شرط برای آنان به رسمیت شناخته شود. مرخصی زنان باردار یک ماه قبل و شش ماه بعد از زایمان بدون کسر حقوق، با برخورداری از همه امکانات پزشکی، درمانی و دارویی رایگان باید تضمین و اجرا گردد. زنان باید از امکانات و تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاه‌ها و مهدکودک‌ها در محل کار و زندگی برخوردار باشند. به صورتی که پدر و مادر به صورت یکسان بتوانند از این تسهیلات بهره مند گردند.

کار شماره ۱۱۱۶ - ۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

## رفع مشکلات حوزه پرستاری در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی ست.

مشکلات و معضلات کاری پرستاران زحمتکش ایران که اینروزها با عنوان «ناترازی» از آن یاد می‌شود، بحرانی فراگیر و در هم تنیده با دیگر بحران‌های ناعلاج موجود در جمهوری اسلامی است. بحران‌هایی ژرف و لاینحل که ریشه در نظم ستمگرانه موجود و ماندگاری ارتجاع حاکم در ایران دارد. پرستاران ایران سالهاست با مشکلاتی از قبیل ساعات طولانی کار، نوع قرار داد، کمبود نیرو، دستمزد ناچیز، اضافه کاری اجباری و عدم اجرای صحیح قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری مواجه‌اند و هر سال هم با برپایی تجمعات و اعتراضات مختلف، خواست‌های برحق خود را فریاد کرده‌اند. برجسته‌ترین اعتراضات آنان که الگویی مناسب برای تکرار آن در شرایط کنونی است، همانا اعتصاب سراسری پرستاران در مرداد و شهریور ۱۴۰۳ است. اعتصابی که از ۱۱ مرداد با اعتراض پرستاران بیمارستان‌های «امام علی کرج» و «کوثر» در استان البرز شروع شد، در ۱۵ مرداد، به مراکز درمانی شیراز سرایت کرد و پس از آن، در قالب یک اعتصاب سراسری تمام عیار متجاوز از ۳۵ شهر و ۶۵ بیمارستان دولتی را فرا گرفت.

جمهوری اسلامی و وزارت بهداشت آن اما در تمامی این سال‌های سپری شده، نه تنها از پاسخگویی به مطالبات پرستاران طفره رفته‌اند، نه تنها چشم و گوش خود را برای دیدن و شنیدن خواست‌های برحق آنان بسته‌اند، بلکه در هر زمان و مکانی که اعتراضات و مطالبات پرستاران از گستره بیشتری برخوردار گردید، نیروهای امنیتی وارد میدان شدند و با سرکوب و اخراج و بگیر و ببند تعدادی از پرستاران آگاه و پیشرو به مقابله با اعتراضات آنان برخاستند.

ادامه این وضعیت مشقت بار سال‌های دور و دراز که زندگی پرستاران را در چنبره خود گرفته است، اکنون از چنان عمق و ژرفایی برخوردار شده که حتا رئیس سازمان نظام پرستاری کشور را نیز به واکنش واداشته است. تا جاییکه او با تأکید بر «ناترازی» موجود در حوزه پرستاری، مسئولان حکومتی را نسبت به اثرات ویرانگر و مخرب این ناترازی و بی عدالتی بر ادامه کاری پرستاران و زندگی مردم هشدار داده است.

احمد نجاتیان، رئیس سازمان نظام پرستاری ایران – که یک سازمان شبه دولتی است – شامگاه اول خرداد در یک برنامه تلویزیونی با اشاره به انبوه مشکلات پرستاران از جمله روند روبه رشد مهاجرت آنان گفت، هر سال فقط در بخش دولتی ۱۸۰۰ پرستار برای رهایی از وضعیت نابسامان موجود و دستیابی به حقوق و مزایای بهتر به کشورهای دیگر مهاجرت می‌کنند. او همچنین در باره مطالبات و مشکلات حوزه پرستاری در ایران گفت: «وقتی از مشکلات جامعه پرستاری صحبت می‌کنیم، در حقیقت داریم از مشکلات مردم صحبت می‌کنیم. زیرا کمبود پرستار، آسیب مستقیم به مردم وارد می‌کند. بنابراین، نگاه ما در اینجا صرفاً صنفی نیست؛ بلکه نگاه از منظر مردم است.»

فراموش نکنیم مهاجرت سالانه ۱۸۰۰ پرستار به خارج از کشور که احمد نجاتیان به آن اشاره دارد، آماری غیر واقعی است که فقط بخش دولتی را شامل می‌شود و کارشناسان حوزه درمان و سلامت با در نظر گرفتن مهاجرت پرستاران در بخش خصوصی، رقم واقعی مهاجرت را ۳ هزار نفر در سال ارزیابی کرده‌اند.

احمد نجاتیان در مصاحبه با تلویزیون جمهوری اسلامی ضمن اعتراف به اینکه «ناترازی» هم اینک به حوزه پرستاری هم رسیده است، در بخش دیگری از سخنانش با اشاره به اینکه تأمین سلامت افراد در جامعه و وظیفه حاکمیت است، خاطرنشان کرد: ۷۰ درصد تخت‌های بیمارستانی در بخش دولتی هستند، اما متأسفانه در برخی از بیمارستان‌ها به دلیل کمبود پرستار، بخش‌هایی تعطیل شده‌اند. به عنوان مثال، دیروز به یکی از استان‌های غربی رفته بودم و در یکی از بخش‌ها دیدم بخشی برای ۴۰ تخت CCU آماده شده، اما به دلیل کمبود پرستار، هنوز افتتاح نشده است. در برخی بخش‌ها، همه تجهیزات و امکانات فراهم است، اما نبود پرستار مانع بهره برداری شده است. یا در برخی موارد، یک پرستار به جای مراقبت از ۵ بیمار، اکنون مسئولیت ۱۵ بیمار را بر عهده دارد؛ این مسئله، هم به کیفیت خدمات و هم به رضایت مردم آسیب می‌زند و در عین حال باعث فرسودگی شدید نیروی انسانی می‌شود. موضوع «ناترازی» در حوزه پرستاری امر جدیدی نیست که احمد نجاتیان آن را کشف کرده است. سالهاست که امر ناترازی در حوزه پرستاری با کمبود بیش از ۱۰۰ هزار پرستار آشکار شده است.

پوشیده نیست این چند نمونه از مشکلات حوزه پرستاری را که رئیس سازمان نظام پرستاری ایران بر آن انگشت گذاشته، صرفاً کف معضلات و مشکلات پرستاران در ایران است. سختی کار، کمبود نیرو، نوع قرارداد، خطر اخراج، ساعات طولانی کار، دستمزد ناچیز، فرسودگی و استرس فزاینده به هنگام کار در شیفت‌های متفاوت، چنان وضعیت طاقت فرسایی را برای پرستاران ایجاد کرده است که در سال‌های اخیر به افزایش خودکشی و بعضاً ایست قلبی آنان در حین کار منجر شده است.

موقعیت پرستاران ایران، بر خلاف موقعیت پرستاران در بسیاری از کشورهای جهان که از حقوق و مزایا و احترام قابل توجهی برخوردارند، چنان وخیم است که اگر نگوئیم در نوع خود بی سابقه، دستکم کم سابقه است. در اکثر کشورهای جهان، حتا در ترکیه و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز پرستاران از یک موقعیت خوب، حقوق نسبتاً بالا همراه با یک منزلت

اجتماعی قابل احترام برخوردارند. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی اما بخش وسیعی از پرستاران، حتا آن‌هایی هم که در استخدام دولت هستند، حقوقی پایین‌تر از بخش‌هایی از کارگران ایران دارند. تازه آن بخش از پرستارانی هم که در بخش خصوصی کار می‌کنند، با اندکی تفاوت، از همان حقوق و مزد دریافتی پرستاران بخش دولتی برخوردارند.

پرستاران در ایران، به رغم آنهمه سختی کار و تحمل فشاری که در سراسر جهان کم نظیر است، به طور متوسط مبلغی حدود ۱۵ میلیون تومان در ماه دریافت می‌کنند که با احتساب کارانه، حداکثر به حدود ۱۷ تا ۱۸ میلیون تومان می‌رسد. مبلغی معادل ۲۲۵ دلار با احتساب دلار ۸۰ هزار تومانی. آنهم در کشوری که بهای اغلب کالاهای آن تقریباً حدود همان قیمتی است که فرضاً در کشورهای اروپایی است.

پرستاران ایران در شرایطی با یک چنین دریافتی حقیرانه زندگی می‌کنند، که در آغاز سال ۱۴۰۴ حقوق دریافتی خالص یک پرستار در بسیاری از کشورها چیزی میان ۱۸۵۰ تا ۳۰۰۰ دلار بوده است. رقمی که بر حسب تخصص و تجربه پرستاران تا ۵ هزار دلار هم افزایش می‌یابد.

حال با مقایسه میزان متوسط دریافتی پرستاران در اغلب کشورهای سرمایه داری که عموماً بیش از ۱۵۰۰ دلار در ماه است با میزان متوسط دریافتی پرستاران ایران که هم اینک چیزی حدود ۲۲۵ دلار است، بهتر می‌توان شرایط سخت و طاقت فرسای پرستاران ایران را فهمید و به چرایی مهاجرت آنان به کشورهای حوزه خلیج فارس یا آمریکا و کانادا پی برد. حتا اگر از سختی کار و کمبود نیرو و ساعات طولانی کار پرستاران در ایران هم بگذریم، بر کسی پوشیده نیست که این میزان از دستمزد و حقوق ناچیز یک پرستار با توجه به گرانی و تورم سرسام آور موجود در ایران حتا تأمین کننده هزینه‌های زندگی آنان در پایین‌ترین سطوح نیز نیست. دقیق‌تر اینکه پرستاران زحمتکش ایران نه فقط زیر خط فقر قرار دارند، بلکه در فقر زندگی می‌کنند.

از دیگر مشکلاتی که پرستاران در حوزه کار و درمان با آن مواجه‌اند، موضوع بی عدالتی در حوزه تعرفه گذاری خدمات پرستاری و اجحاف آشکار نسبت به کار آنان در اورژانس‌ها و دیگر خدمات درمانی نظیر پانسمان، بخیه زدن، یا گرفتن نوار قلب از بیماران است. خدماتی که اغلب توسط پرستاران انجام می‌گیرد، اما به دلیل عدم اجرای قانون تعرفه گذاری خدمات پرستاری، اینگونه اقدامات درمانی آنان در سیستم نظام درمانی کشور به نام افراد دیگری ثبت می‌گردد و دستمزد آن نیز به افراد دیگر پرداخت می‌شود.

احمد نجاتیان با اشاره بر همین بی عدالتی که همچنان علیه پرستاران اعمال می‌شود، گفته است: در بخش شیمی درمانی، آماده سازی داروهای تخصصی و پر خطر شیمی درمانی که ممکن است سرطان زا یا آسیب رسان به ریه باشد، در شرایط ویژه و در اتاق خاصی توسط پرستاران انجام می‌شود. اما این خدمات درمانی هم به نام گروه دیگری ثبت می‌گردد و درآمد آن به پرستار نمی‌رسد. اجحافی که پیش از این محمد رضا شریفی مقدم نیز بر یک چنین بی عدالتی عریان نسبت به پرستاران اعتراف کرده و بر آن انگشت گذاشته بود.

شریفی مقدم – رئیس خانه پرستار وابسته به دولت – یک سال پیش با بیان اینکه اختلاف در پرداخت ها چنان بزرگ است که گاه از تفاوت ۳۰۰ برابری صحبت می‌شود، گفته بود: «بیماری که به اتاق عمل می‌رود و قرار است عمل شود، شاید ۷ نفر درگیر عمل این بیمار باشند؛ اما خروجی آن این می‌شود که در پایان یک ماه جراح به طور مثال ۳۰۰ میلیون دریافت می‌کند و نفراتی که در گروه پرستاری هستند یک میلیون دریافت می‌کنند. این در هیچ جای دنیا روال نیست.»

به واقع حاصل کار پرستاران در اتاق عمل به جیب پزشک جراح، مدیران بیمارستان‌ها و شرکت‌های دلال و واسطه‌های تأمین کننده نیروی مفت و ارزان برای بیمارستان‌ها می‌رود و آنچه برای پرستاران باقی می‌ماند، همانا خستگی کار، فرسودگی و دستمزدهای پایین است که زندگی آنان را با رنج و مشقت درآمیخته است.

این وضعیت اسفبار و طاقت فرسا که طی سالیان دراز بر زندگی پرستاران زحمتکش ایران سایه افکنده است، مشابه همان زندگی زیر خط فقر کارگران و معلمان و بازنشستگان و عموم توده‌های زحمتکش است که جمهوری اسلامی بر آنان تحمیل کرده است. لذا بر کسی پوشیده نیست، هیئت حاکمه ایران همانگونه که برای سطح معیشت کارگران و دیگر بخش‌های زحمتکش ایران اهمیتی قائل نیست، موضوع بهداشت و سلامت و درمان مردم نیز برایش فاقد اهمیت است. ارتجاع حاکم بخش اعظم درآمد کشور را که می‌بایست صرف رفاه و آسایش و ارتقاء زندگی مردم ایران کند، برای حفظ موجودیت خود و اهداف توسعه طلبانه و پان اسلامیستی خود صرف هزینه‌های گروه‌های نیابتی، دستگاه عریض و طویل نظامی، پلیسی و امنیتی می‌کند. دستگاه‌های عریض و طویل اطلاعاتی و امنیتی که در خدمت سرکوب توده‌های مردم ایران قرار دارند.

با وضعیت حاکم بر کشور، آنچه هم اکنون برای پرستاران، کارگران، معلمان، بازنشستگان، زنان، دانشجویان، نویسندگان، هنرمندان و عموم توده‌های مردم ایران به عینه آشکار است، این است که با ماندگاری جمهوری اسلامی، کمترین روزنه‌ امید برای بهبود شرایط زندگی هیچ یک از بخش‌های مختلف مردم متصور نیست. استمرار ارتجاع حاکم حاصلی بجز فقر و فلاکت و سرکوب و بی حقوقی بیشتر برای مردم ندارد. فقر و فلاکتی که هم اینک همانند اختاپوسی هزار سر، زندگی عموم مردم ایران را در چنبره خود گرفته است. حال در چنین وضعیتی که جامعه در موقعیتی انفجارگونه قرار دارد و

بحرانی ژرف و انقلابی سراسر کشور را فراگرفته است، اعتصاب سراسری کامیون داران که اکنون در بیش از ۱۶۰ شهر در جریان است، همانند اعتصاب سراسری پرستاران در مرداد و شهریور ۱۴۰۳ بارقه‌هایی از امید و تغییر را در دل عموم مردم ایران زنده کرده است. حمایت عمومی جامعه از اعتصاب کامیون داران و پیوستن مینی بوس داران اصفهان و گروهی از رانندگان تاکسی و اسنپ به این اعتصاب سراسری، بیانگر مرحله نوینی از تکامل و ارتقاء مبارزات مردم در مسیر گام گذاشتن به سوی بهم پیوستگی مبارزاتی علیه جمهوری اسلامی است.

درد مشترک نیازمند فریاد مشترک است. مشکلات معیشتی پرستاران، کامیون داران، زنان، کارگران، معلمان، بازنشستگان و دیگر لایه‌های اجتماعی نسبتاً مشابه همانند و رهایی از وضعیت موجود نیز در گرو سرنوینی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان است. لذا، با تجربه‌ای که پرستاران از اعتصاب سراسری خود در سال گذشته دارند، یقیناً حمایت عملی آنان و دیگر گروه‌های اجتماعی از اعتصاب سراسری کامیون داران می‌تواند گام مهمی در ارتقاء مبارزات مردم برای سازماندهی یک اعتصاب عمومی سیاسی باشد. اعتصابی که در همگامی با مبارزات توده‌ای در مقیاسی سراسری و توأمان با شکل‌گیری یک قیام مسلحانه توده‌ای، می‌تواند ارتجاع حاکم را به زیر بکشد.

کار شماره ۱۱۲۲ - ۱۲ خرداد ۱۴۰۴

## زن‌کشی؛ مهر پیشانی حکومت اسلامی

تل پرابهام الهه حسین‌نژاد ۲۴ ساله جامعه را در شوک، خشم و اندوه فروبرد و به طور گسترده در رسانه‌های اجتماعی بازتاب یافت. نه به این دلیل که قتل زنان در ایران پدیده‌ای است نادر، بلکه از آن رو که جامعه دیگر تحمل این حد از ناامنی و خشونت علیه زنان را ندارد. خیابان، محل کار، وسایل نقلیه و فضاهای عمومی کمترین امنیتی برای زنان ایجاد نمی‌کنند. از اوباش گشت حجاب و عفاف گرفته تا سارقان حرفه‌ای یا خرده پا تا بی‌ریشه‌شدگان بی‌کار، معتادان یا مجرمان سابقه‌دار در کمین‌اند. و زنی که از این فضاها عبور کرده و سلامت به خانه بازگردد با خطر دیگری مواجه است: ضرب و جرح، تجاوز و قتل به دست همسر، پدر، برادران یا دیگر مردان فامیل.

الهه حسین‌نژاد ۲۴ ساله ساکن اسلامشهر روز چهارم خردادماه به مقصد خانه از میدان آزادی سوار یک خودرو شد. اندکی بعد گوشی تلفن همراهش خاموش شد. پس از ۱۱ روز اعلام شد جسد خونین‌اش در بیابان‌های اطراف فرودگاه خمینی پیدا شده است. نیروی انتظامی می‌گوید هیچ فیلمی از حادثه در اختیار ندارد. جنازه او هم نه توسط پلیس که از سوی یک عابر کشف شده است. پیمان حاج‌محمودعطار، حقوقدان در این باره می‌پرسد: «جنازه او پس از گذشت چندروز و به‌صورت تصادفی توسط یکی از شهروندان شناسایی شده، آیا جنازه‌های مجهول‌الهویه یا جنازه‌ای که از چندروز قبل تمام مقامات رسمی به دنبال شناسایی زنده یا مرده او بودند، باید توسط یک شهروند رهگذر پیدا شود؟ آیا نیروی انتظامی آن مناطق در گشت‌های شبانه‌روزی برای پیدا کردن زنده یا مرده این خانم، به وظیفه خود عمل کرده‌اند؟»

خبرها ضد و نقیض‌اند. رییس پلیس آگاهی تهران بزرگ می‌گوید راننده می‌خواست تلفن همراه الهه را بدزد و با او درگیر شده. مرکز رسانه قوه قضائیه اعلام کرده «راننده سمنند قصد و نیت شومی داشته است که به دلیل مقاومت وی با وارد آوردن دو ضربه چاقو به قفسه سینه او را به قتل رسانده و پیکر او را بین بیابان‌های اطراف تهران رها می‌کند.» و پزشکی قانونی تکذیب می‌کند.

دروغ و پنهان‌کاری با اعمال فشار بر خانواده داغدار الهه حسین‌نژاد تا مقابل دوربین صدا و سیما روایت دولتی را تکرار کنند و خواستار اشد مجازات (اعدام) برای قاتل شوند؛ قتلی دیگر برای پوشاندن ریشه‌های زن‌کشی، برای پاک کردن صورت مساله و برای این که آسیاب خونریزی نظام اسلامی بگردد. گویا می‌شود با اعدام قاتل، الهه را زنده کرد.

### زن‌کشی

خشونت علیه زنان در نظام سرمایه‌داری نهادینه است و ابعاد مختلفی دارد. از نابرابری جنسیتی و استثمار دوگانه زنان آغاز می‌شود و در شدیدترین شکل خود به زن‌کشی و «قتل‌های ناموسی» می‌انجامد.

بر اساس گزارش‌های سازمان جهانی بهداشت، حدود یک‌سوم زنان در سراسر جهان در طول زندگی خود حداقل یک‌بار قربانی خشونت فیزیکی یا جنسی توسط شریک زندگی خود می‌شوند. این آمار نشان‌دهنده ابعاد گسترده و جهانی این معضل است که در تمامی کشورها و فرهنگ‌ها وجود دارد.

در سطح جهانی، سالانه میلیون‌ها زن در معرض خشونت خانگی قرار می‌گیرند. این خشونت‌ها می‌توانند شامل ضرب و شتم، تجاوز، تهدید، آزار روانی و کنترل‌های اقتصادی باشند.

عوامل متعددی مانند نابرابری‌های جنسیتی، فقر، دسترسی محدود به خدمات حمایتی، و هنجارهای فرهنگی می‌توانند به افزایش خشونت علیه زنان در خانواده‌ها منجر شوند.

تخمین‌های جهانی نشان می‌دهند که سالانه حدود ۴۷ هزار زن در سراسر جهان به‌طور مستقیم توسط شریک زندگی یا اعضای خانواده خود کشته می‌شوند. این آمار تحت عنوان قتل‌های جنسیتی یا زن‌کشی (فی‌موساید) شناخته می‌شود. ۶۰ درصد قتل‌ها در آسیا و اقیانوسیه و ۳۸ درصد در اروپا، آمریکا، آفریقا و خاورمیانه روی می‌دهد.

### زن‌کشی در ایران

زن‌کشی منحصر به ایران نیست. اما موارد آن در ایران تکاندهنده است و این نیز نه اتفاق بلکه نتیجه حاکمیت خشن رژیم مذهبی، بر بستر نظام سرمایه‌داری که خشونت بر زنان و استثمار را بازتولید می‌کند، فقر، نبود چشم‌انداز و از هم‌پاشیدگی شیرازه‌های اجتماع است.

زن در ایران نیمه انسان تلقی می‌شود. زن‌کشی در ایران بی‌هزینه و اغلب بدون پیگرد جدی قانونی است و قوانین فقهی مردسالار آن را مشروع و قانونی جلوه می‌دهند. قانون مجازات اسلامی با تعیین دیه و مجازات قتل زن به میزان نصف مرد، با باز گذاشتن دست مردان در کشتن همسر و با چشم‌پوشی از قتل فرزندان به دست پدر به‌طور ضمنی مجوز خشونت علیه زنان را به مردان می‌دهند.

آمار رسمی از زن‌کشی وجود ندارد و آنچه در رسانه‌ها انعکاس می‌یابد صرفاً نوک کوه یخ است. اما گزارش‌های غیررسمی و تحقیقات نشان می‌دهند که موارد زن‌کشی و خشونت‌های خانگی در سال‌های اخیر افزایش یافته است.

سالانه صدها زن قربانی زن‌کشی در درون خانواده می‌شوند. سال ۱۴۰۳ از این قاعده مستثنی نبود. در سال ۱۴۰۴، تنها در هفته آخر فروردین خبر قتل ۸ زن به دست نزدیکانشان به رسانه‌ها راه یافته است. بیشتر آنها به‌دست نزدیکان مانند همسر، پدر یا برادر قربانیان صورت گرفته‌اند. این قتل‌ها عمدتاً در پی اختلافات خانوادگی، مسائل «ناموسی» یا روابط شخصی رخ داده‌اند.

موارد گزارش شده از قتل زنان در هفته آخر فروردین ۱۴۰۴:

۲۳ فروردین، زن ۵۹ ساله‌ای در خمین توسط همسر ۶۶ ساله‌اش با شلیک گلوله کشته شد.  
۲۴ فروردین، زن ۵۵ ساله‌ای در خمام گیلان توسط پسر ۳۱ ساله‌اش با جسم سخت به قتل رسید.  
۲۵ فروردین، در اردبیل زنی توسط همسرش با شلیک گلوله در منزل کشته شد.  
۲۶ فروردین، زنی ۳۷ ساله در محله گاندی تهران توسط مردی که خواستگارش بود، با ضربات متعدد چاقو به قتل رسید.  
۲۸ فروردین، فاطمه سلطانی، دختر ۱۸ ساله، توسط پدرش در مقابل محل کارش در اسلامشهر با ضربات متعدد چاقو به قتل رسید.

۲۸ فروردین، زنی ۴۸ ساله در فلاورجان اصفهان توسط همسرش در باغ شخصی‌شان با بستن دست و پایش و خفه‌کردن با چسب نواری کشته شد.

اواخر فروردین، زنی ۳۲ ساله به نام معصومه در تبریز توسط همسرش کشته شد.  
۳۱ فروردین، سمیرا اکبری، ۳۵ ساله، در بردسکن خراسان رضوی توسط همسر سابقش با ضربات چاقو به قتل رسید.  
در اردیبهشت ۱۴۰۴، ۲۷ مورد زن‌کشی درون خانواده از سوی کمپین «توقف قتل‌های ناموسی» ثبت شده است. در بیش از ۸۰ درصد موارد قاتل همسر، خواستار یا همسر سابق و در وهله بعد پدر و سایر مردان خانواده بوده است.  
این قتل‌ها که اغلب به بهانه‌هایی چون سوءظن، «خیانت»، تصمیم به جدایی یا ترک خانه از سوی زن انجام و تحت عنوان «قتل ناموسی» طبقه‌بندی می‌شود، بیانگر حس مالکیت مردان بر بدن و حیات زنان است که توسط قانون و فرهنگ حاکم حمایت می‌شود.

یکی از زنان قربانی زن‌کشی در اردیبهشت فاطمه برخورداری، معلم سبزواری و مادر سه فرزند است که به دلیل خشونت‌های همسرش از او جدا زندگی می‌کرد و قصد طلاق داشت. او روز چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت، که در ملاعام به دست همسرش به قتل رسید. به گزارش «هنگاو»، وقتی فاطمه با دوستش از خودرو پیاده می‌شد، همسرش که او نیز از کارکنان آموزش و پرورش است از پشت به او یورش برد و با ضربات متعدد قمه، جانش را گرفت.  
به نوشته شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان، فاطمه برخورداری بارها نسبت به رفتار خشونت‌آمیز همسرش به مقامات مسئول شکایت کرده و هشدار داده بود اما نه نهادهای دولتی و قضایی و نه آموزش و پرورش اقدامی انجام ندادند. و این چرخه تکرار می‌شود.

زهره بهروز آذر، معاون امور زنان و خانواده رییس جمهور در پاسخ به این سؤال که آیا تضمینی وجود دارد تا دیگر شاهد وقوع قتل‌هایی مانند الهه حسین‌نژاد نباشیم، گفته است: «برای دختران ما هیچ تضمینی وجود ندارد که دیگر این اتفاق نیفتد. ... این موضوع تنها مسئله‌ای نیست که دولت بتواند به تنهایی آن را حل کند و نیازمند همت جمعی است.»  
به واقع نیز چگونه می‌توان از حکومتی که خود سازمانده و پاسدار چرخه خشونت بر زنان است انتظار داشت به چنین فجایی پایان دهد؟

قربانیان زن‌کشی بویژه زن‌کشی خانگی به واقع قربانی منفعل نیستند. آنان زنانی قوی هستند که در برابر ستم و سرکوب قد برمی‌افرازند، در غیاب هرگونه حمایت حقوق و اجتماعی به طور فردی در مقابل خشونت می‌ایستند و بهای مقاومت را با جان خود می‌پردازند. اما زن‌کشی وحشیانه‌ترین شکل خشونت ساختاری بر زنان است و برای مبارزه با زن‌کشی شجاعت فردی کافی نیست. این امر مستلزم در هم شکستن ساختارهای سرکوبگر و آزادی کل جامعه است.  
خشونت بازتولید می‌شود و می‌تواند با تکرار در جامعه عادی‌سازی شود اما واکنش گسترده به قتل الهه حسین‌نژاد بیانگر این است که لااقل اقشاری از جامعه رخوت در برابر خشونت زن‌کشی را پشت سر گذاشته‌اند. این نویددهنده همبستگی با قربانیان خشونت جنسیتی است که قهرمانانی تنها نیستند.

اتحادیه تشکلهای کامیونداران و رانندگان سراسر ایران در بیایه‌ای به مناسبت قتل الهه حسین‌نژاد به تاریخ ۱۷ خرداد نوشته است: «الهه، نه فقط نام یک دختر، که صدای خاموش‌شده هزاران وجدان بیدار در این سرزمین است.  
سکوت در برابر این ظلم، خیانت به انسانیت است... و ما ساکت نخواهیم ماند. ما در کنار خانواده داغدار او ایستاده‌ایم، نه فقط با زبان، بلکه با دل؛ زیرا هر فریادی که برای عدالت بلند می‌شود، پژواک دردهای ما نیز هست. ما، کامیونداران ایران، اعلام می‌کنیم که درد خانواده الهه، درد ماست و از همه مردم آزاده ایران می‌خواهیم تا صدای این مظلومیت باشند. امروز الهه رفت، اما یاد او و خشم ما باقی است... تا روزی که نه فقط کامیونداران، بلکه تمام مردم ایران در سایه عدالت و امنیت

زندگی کنند. درود بر تمام زنانی که فریاد حق‌خواهی‌شان خاموش نشد و درود بر مردمانی که با همدلی، ظلم را زمین‌گیر می‌کنند».

در بیانیه کانون صنفی فرهنگیان مازندران مندرج در کانال تلگرامی شورای هماهنگی تشکلهای صنفی فرهنگیان نیز چنین آمده است: «ما فرهنگیان به نمایندگی از تمام خانواده‌های ایرانی خواستار رسیدگی سریع به این پرونده و پرونده‌های دیگری هستیم که خانواده‌ها از ترس آبرویشان آن را علنی نکرده‌اند. ما خواهان جامعه‌ای امن برای فرزندانمان و ناامن برای قاتلان و متجاوزان هستیم. ما قوانینی می‌خواهیم که مانع از ارتکاب جرم شود و اگر جرمی اتفاق افتاد و خانواده‌ای دیگر عزادار شد، پیگیری آن تنها آب در هاون کوبیدن نباشد».

کار شماره ۱۱۲۳ - ۱۹ خرداد ۱۴۰۴

## «زنان اوینی» و شرایط وخیم زندان قرچک!

سه هفته از حمله اسرائیل به بخش‌های اداری، بهداری، بند زنان، کتابخانه و بند ۴ و بند زندانیان «مالی» زندان اوین می‌گذرد. طبق آمار منتشره، این حمله به کشته شدن قریب به ۸۰ تن انجامیده و با این که نام بسیاری از آنها هنوز اعلام نشده است، اسامی تنی چند از عوامل سرکوب و کشتار در زندانها دیده می‌شود. اصغر جهانگیری سخنگوی قوه قضائیه بعد از گذشت بیش از دو هفته از حمله به زندان اوین، اعلام کرد در حمله اسرائیل به زندان اوین در شمال تهران پنج زندانی با جرائم مالی کشته شده و تعدادی دیگر نیز از زندان اوین گریخته‌اند.

حمله دوم تیر ماه اسرائیل، که با چند انفجار در زندان همراه بود، به ریزش سقف برخی بندها از جمله بند زنان منجر شد. روایاتی که تاکنون از سوی زندانیان و یا خانواده‌های آنها منتشر شده حاکی از شرایط دهشتناک در روز حمله و روزهای پس از آن است.

روز دوم تیرماه بعد از حمله و وقوع چند انفجار و ریزش سقف و دیوار بعضی از بندها، زندانیان وحشت زده و سراسیمه به اتاقهای مجاور می‌روند و با اجساد و پیکرهای نیمه جان روبرو می‌شوند. یکی از زندانیان اوین در این مورد چنین می‌نویسد: «دوشنبه ۲ تیرماه بخشی از دیوار اوین فروریخت و شکافی ایجاد شد. گروهی از زندانیان به سمت آن حرکت کردند و با صحنه‌ای دلخراش روبرو شدیم. زمین زیر پایمان پر از پیکرهای زخمی و کشته شده بود. بند مربوط به بچه‌های «ترنس» و «مالی» بیشترین کشته و زخمی را داشت. به حدی تعداد زیاد بود که همه وحشت کردیم و همین موضوع باعث شد از فرار منصرف شویم و تصمیم بگیریم به مجروحان کمک کنیم.» این زندانی که روایتش در صفحه اینستاگرامی «استریت نیوز» منتشر شده در ادامه نوشته است که بعد از دقایقی کمک به مجروحان، نیروهای امنیتی سراسیمه خود را به بهداری رسانده و با ضرب و شتم زندانیان و تهدید با اسلحه، آن‌ها را به بند ۴ هدایت کردند. لازم به ذکر است که در بند ۴ اوین، عمدتاً زندانیان دوتابعیتی و خارجی نگهداری می‌شوند. مدت کوتاهی پس از انفجار، نیروهای مسلح و امنیتی زندان، زندانیان مرد را با زدن دستبند و پابند سوار وسایل نقلیه مختلف و راهی زندان تهران بزرگ (فشافویه) کردند.

بر سر زنان زندانی در اوین چه آمد؟ یک زن زندانی، لحظات حمله و انفجار را چنین توصیف می‌کند: «دوم تیرماه صدای انفجار آمد. لایه‌های درونی سقف بند زنان شروع به ریزش کرد، همه زنها به تخت‌هایشان پناه بردند. تا این که صدای انفجار قطع شد. پس از آن ماموران به بند آمدند و گفتند وسایلتان را در یک ساک کوچک بریزید و آماده شوید. شب را در زندان ماندیم. نه آب بود، نه برق و نه امکان تماس با خانواده‌ها. صبح روز بعد به زندان قرچک ورامین منتقل شدیم.»

زنان زندانی در بند نسوان اوین که تعداد آنها ۵۹ نفر اعلام شده، در حالی که دست‌هایشان را با دستبند به هم بسته بودند، با اتوبوس به زندانی منتقل شدند که قبلاً یک گاوداری بوده و هم اکنون بیش از هزار و دویست زن زندانی با اتهامات مختلف غیرسیاسی در آن محبوس‌اند. این زندان دارای ۱۰ اتاق (سالن) است که در هر یک بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ زن جا داده شده‌اند. زندانیان زن قرچک، زندانیان تازه وارد را «زنان اوینی» صدا می‌زنند. زنان زندان اوین پس از انتقال به قرچک اول به سالن ورزشی منتقل شدند اما پس از اعتراض آنها به شرایط غیرقابل تحمل، در ۷ اتاق کوچک در بخش قرنطینه جا داده شدند، بخشی که ظرفیت این تعداد را ندارد. شرایط غیرانسانی و دهشتناک، ازدحام شدید در بندها و اتاقها بیداد می‌کند: شوری آب آشامیدنی، کمبود امکانات اولیه، نبود دارو، نبود امکانات تهویه، گرمای طاقت فرسا، فاضلاب‌های بدون تعمیر، نشن فاضلاب به اتاقها، گاز غیراستاندارد در آشپزخانه، نبود امکانات شست و شوی لباس، اتاق‌هایی بدون پنجره برای نور و تهویه، عرصه را چنان بر زنان تنگ کرده که در همان روز اول سه تن از زندانیان زن دست به اعتصاب غذا زدند.

گلرخ ایرانی، ریحانه انصاری و وریشه مرادی پس از انتقال به زندان قرچک در مورد شرایط این زندان و وضعیتی که زنان آسیب دیده و زندانی در این زندان با آن مواجه‌اند، چنین نوشته‌اند: «ما امروز در زندان قرچک هستیم و در شرایطی قرار گرفته‌ایم که بیش از هزار زن با جرائم مختلف سالهاست با آن مواجه‌اند و آن را زندگی کرده و می‌کنند.... پرت شدگانی در انتهای دنیا که در هیچ یک از معادلات زندگی و مناسبات خبری و موج‌های رسانه‌ای جایی ندارند و در گزارش‌های حقوق بشری، نام و نشان و ردی از رنج‌هایشان دیده و شنیده نمی‌شود. آنچه در این چند روز ما را مبهوت کرده، حقیقت زندگی این زنان است. زنانی خمیده در تخت‌های کوتاه به ابعاد قبر. با حسرت برخوردار بودن از حداقل امکانات زیستی و بهداشتی. در میان دیوارهای چرکین و کبره بسته از کثافت سالها زندگی مشقت بار.... زنانی که عموماً مانع از همزیستی ما، زندانیان سیاسی با آنان می‌شوند، مگر به قصد تنبیه و تبعیدمان به حکم قضائی»

جنگ دو دولت فاشیست و ارتجاعی که یکی مخالفین را به بند می‌کشد و زندانی می‌کند و دیگری زندان و زندانی را با ریزپرنده مورد حمله قرار می‌دهد، وضعیت و شرایط وخیم (تری) را در زندان‌ها برای مردان و زنان زندانی به‌وجود آورده است. شرایطی که از یک سو به کمبود بیشتر امکانات اولیه و از سوی دیگر به ایجاد هراس و وحشت و همچنین

اعمال سرکوب بیشتر توسط نیروهای امنیتی انجامیده است. شرایطی که فشار بر خانواده‌های زندانیان سیاسی را نیز دو چندان کرده و آنها را در اضطراب، نگرانی و بی خبری طاقت فرسا قرار داده است. زندانیان سیاسی که طبق استانداردهای بین المللی در دوران جنگ، معمولاً مشمول آزادی می‌شوند و یا از مرخصی برخوردار می‌گردند تا از حملات نظامی و جنگی در امان بمانند، در زندانهای جمهوری اسلامی محبوس مانده و در شرایط دهشتناکت تری نیز نگاه داشته می‌شوند. زندانیانی که از یک سو با اعدام، شکنجه، باتوم و شلاق و ضرب و شتم روبرو هستند و از سوی دیگری با بمب و راکت.

کار شماره ۱۱۲۸ - ۲۳ تیر ۱۴۰۴

## زن کشی، واکنشی می‌وسانه به فروپاشی خانواده سنتی- مذهبی مردسالار

یکی از پدیده‌های شاخص بحران و گنبدیگی نظم ارتجاعی حاکم بر ایران، بحران فروپاشی خانواده سنتی-اسلامی مردسالار، رشد روزافزون اختلافات درون خانوادگی، کاهش ازدواج و افزایش طلاق، افزایش خشونت و قتل زنان توسط مردان خانواده‌ها است.

در چندین سال اخیر، پی‌درپی اخبار و گزارش‌هایی از زن کشی در شهرهای مختلف ایران انتشار یافته است. روزنامه‌ها و مراکز تحقیقاتی جمهوری اسلامی، همراه با انتشار اخبار و گزارش‌های مرتبط با افزایش آمار زن کشی، تحلیل‌های متعددی پیرامون علت‌های رشد زن کشی انتشار داده‌اند. آن‌ها اغلب تلاش می‌کنند دامنه این قتل زنان را به مناطق عقب‌مانده با رسم و رسوم عشیرتی قرون وسطایی محدود سازند تا بحران عمومیت‌یافته خانواده سنتی-مذهبی و نقش نظم ارتجاعی حاکم را در زن کشی‌ها، انکار کنند. راه‌حلی هم که برای مقابله با این وحشی‌گری ارائه می‌دهند، در چهارچوب نظامی تجویز می‌شود که خودش در آفرینش و اشاعه این زن کشی نقش دارد. آن‌ها خیلی هم که رادیکال موضع‌گیری کنند، خواستار تصویب قوانینی در منع خشونت علیه زنان می‌شوند و در نهایت به تصویب نشدن لایحه منع خشونت علیه زنان اعتراض می‌کنند. گویی در کشوری که دولت دینی زنان را از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم ساخته و خودش وحشیانه‌ترین خشونت‌ها را خواه از طریق قوانین و فراتر از قوانین، از طریق سرکوب مستقیم پلیسی اعمال می‌کند، می‌تواند حتی با فرض تصویب یک قانون، جلو خشونت خانوادگی و زن کشی را بگیرد.

نشریه کار تاکنون در مقالات متعدد، اقدام وحشیانه و ضد انسانی قتل زنان را که در سال‌های اخیر ابعاد گسترده‌ای به خود گرفته از جنبه‌های مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده و راه‌های مقابله با آن نیز توضیح داده‌شده است. در این نوشته رابطه زن کشی‌های اخیر با بحران فروپاشی خانواده سنتی-مذهبی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

زن کشی در جامعه ایران پدیده جدیدی نیست. آنچه جدید است افزایش زن کشی در سال‌های اخیر به ویژه در شهرهای بزرگ است. چرا اقدام ضد انسانی و وحشیانه زن کشی در جامعه ایران سال‌به‌سال در حال افزایش است؟ اگر به آمار رسماً اعلام‌شده که البته انعکاس تمام واقعیت هم نیست در همین چند سال اخیر رجوع کنیم، به‌وضوح این افزایش سالانه زن کشی آشکار است.

روزنامه شرق در تیرماه ۱۴۰۲ نوشت: «بر اساس آمار رسمی و تأییدشده در رسانه‌های رسمی کشور در دو سال گذشته یعنی از خرداد ۱۴۰۰ تا پایان خرداد ۱۴۰۲ حداقل ۱۶۵ زن کشی در کشور انجام شده است؛ یعنی به‌طور میانگین هر چهار روز، یک زن در نقاط مختلف کشور به دست یکی از مردان خانواده‌اش به قتل رسیده است.

همچنین برخلاف تصور اینکه اغلب زن کشی‌ها در شهرها و روستاهای دورافتاده انجام می‌شود، بررسی‌های «شرق» نشان می‌دهد که در دو سال گذشته و از میان ۱۶۵ زن به قتل رسیده، ۴۱ زن در استان تهران کشته شده‌اند؛ بیخ گوش پایتخت». بر طبق این آمار، در فاصله دو سال از خرداد ۱۴۰۰ تا پایان خرداد ۱۴۰۲ به طور متوسط هر سال حدود ۸۳ زن توسط مردان خانواده به قتل رسیدند. آمار یک سال بعد چه چیزی را نشان می‌دهد؟

در سال ۱۴۰۳ دست‌کم ۱۳۷ زن به دست مردان خانواده کشته شدند. بر طبق گزارش‌های دیگر، تنها در طول دو ماه فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴، زن کشی به ۵۲ مورد افزایش یافت. یعنی اگر همین روند ادامه یابد، تا پایان سال، زن کشی به بیش از دو برابر سال ۱۴۰۳ خواهد رسید.

حال، سوال این است، چرا به‌رغم این‌که جمهوری اسلامی با تمام قوانین و مقررات و سرکوبگری‌های آن در مقایسه با دو، سه دهه گذشته تغییری نکرده، آمار زن کشی در سال‌های اخیر افزایش داشته است؟ تحلیل‌گران و متخصصان رژیم، مجموعه‌ای از علل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، روانی، ارزشی و سنتی را دلیل می‌آورند که همه آن‌ها همواره در طول تمام دوران موجودیت جمهوری اسلامی وجود داشته، اما زن کشی هرگز در ابعاد سال‌های اخیر نبوده است. از این گذشته، زن کشی کنونی دیگر زن کشی به‌عنوان پس‌مانده‌ای از رسوم ارتجاعی عشیره‌ای مناطق عقب‌مانده گذشته در کشور نیست، بلکه پدیده‌ای است که در شهرهای بزرگ سر برآورده و گاه حتی تهران در بالاترین رده زن کشی قرار گرفته است. آنچه در این تحلیل‌ها نادیده گرفته می‌شود، رابطه زن کشی با بحران خانواده سنتی-مذهبی مردسالار است.

به نظر می‌رسد آنچه در اینجا عمل می‌کند، سرعت گرفتن روند فروپاشی خانواده سنتی-اسلامی مردسالار و مقاومت می‌وسانه‌ای است که از سوی مردان در برابر این فروپاشی صورت می‌گیرد.

این بحران، فروپاشی خانواده سنتی را در شکل‌های مختلف نشان داده است. یک نمونه بارز آن کاهش شدید ازدواج‌های سنتی و در همان حال افزایش طلاق‌ها در درون خانواده سنتی است.

این روندی است که از اوایل دهه ۹۰ آغاز گردید. در حالی‌که آمار ازدواج‌ها نزولی شد، در همان حال آمار طلاق روندی صعودی به خود گرفت.

تعداد ازدواج‌ها از ۸۹۱۶۲۷ مورد در سال ۱۳۸۹ به ۴۸۱۳۹۵ مورد در سال ۱۴۰۲ کاهش یافت. یعنی از سال ۱۳۸۹ الی ۱۴۰۲ تعداد ازدواج‌ها کاهشی به میزان ۴۶ درصدی داشته است.

در سال ۱۴۰۲، در مقابل ۴۸۱ هزار ازدواج، تعداد طلاق‌ها به ۲۰۲ هزار رسید. یعنی نسبت طلاق به ازدواج نزدیک به حدود ۵۰ درصد رسید. این رقم برای شهرهای بزرگ از نمونه تهران بیش از ۵۰ درصد بود. تا مهرماه ۱۴۰۳ کل ازدواج‌ها و کل طلاق‌ها به ترتیب به ۲۷۴۵۹۶ و ۱۰۸۶۷۳ مورد رسیده‌اند.

آمار سازمان ثبت‌احوال ایران حاکی است که در هفت ماه اول سال ۱۴۰۳ از ۲۷۴ هزار و ۵۹۶ ازدواج ثبت‌شده ۱۰۸ هزار و ۶۷۳ مورد به طلاق منجر شده است. به‌این‌ترتیب حدود ۳۹ درصد ازدواج‌ها به طلاق انجامیده است و این نسبت در تهران ۵۲ درصد بوده است. افزایش شدید طلاق‌ها نشان می‌دهد که از میان نزدیک به ۵ میلیون زنان مجرد، بخش بزرگی از آن‌ها حاضر به ازدواج در چهارچوب مناسبات خانواده‌های سنتی مردسالار نیستند. این تغییرات چه چیزی را نشان می‌دهد؟ بحران فروپاشی خانواده سنتی مذهبی مردسالار.

یکی از عوامل مهم در این تغییرات رشد تضاد و شکاف بزرگی است که میان ارزش‌های نوین و هنجارهای رفتاری زنان با ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری کهنه و پوسیده بخش بزرگی از مردان جامعه رخ داده است. زنان به‌عنوان یک جمعیت بزرگ تحت ستم در طول چند دهه گذشته در بطن مبارزه‌ای که علیه ستم و تبعیض داشته‌اند به آگاهی‌ها، ارزش‌ها و سبک نوینی از زندگی دست‌یافته‌اند. می‌دانیم طی چند دهه گذشته به ویژه از دهه ۷۰ با بسط و توسعه مناسبات سرمایه‌داری، به رغم موانع و محدودیت‌های دولت دینی، نیاز به نیروی کار زنان تحصیلکرده در بخش‌های تولید و خدمات افزایش یافت. همراه با آن، موج روی‌آوری زنان به دانشگاه‌ها و تحصیلات عالی گسترش یافت. تا جایی که در تعدادی از این سال‌ها، اکثریت راهیافتگان به دانشگاه‌ها و مراکز تحصیلات عالی، زنان بودند.

ورود به مراکز تحصیلات عالی نه‌فقط سطح آگاهی عمومی زنان را افزایش داد، بلکه آگاهی ویژه جنسیتی و راه‌های مقابله با ستم جنسیتی را به آن‌ها آموخت و همراه با آن، به ارزش‌ها و هنجارهای نوینی دست یافتند. درحالی‌که مردان از آنجایی که با ستمی ویژه روبه‌رو نبودند، چیزی از این بابت نیاموختند و اغلب، ارزش‌ها و الگوهای جنسیتی کهنه جامعه مردسالار را حفظ کردند. پیدایش اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، دنیای نوینی را به روی زنان گشود. زنان با مبارزات، سبک زندگی و حقوق و مطالبات زنان کشورهای دیگر بیشتر آشنا شدند و از آن‌ها آموختند. بنابراین از این بابت نیز چیزی برای آموختن داشتند.

زنانی که به محیط‌های دانشگاهی و تحصیلات عالی راه یافتند، امکانات جدیدی برای اشتغال به دست آوردند و تا جایی که نظم موجود امکان می‌داد که شغلی پیدا کنند، در محدوده‌ای استقلال اقتصادی کسب کردند و دیگر نیازی به مرد خانواده و نان‌آور نداشتند. حضور و نقش زنان در مبارزات چندین سال اخیر، جهشی بزرگ در آگاهی و استقلال آن‌ها بود. اعتمادبه‌نفس زنان را نه‌فقط در مبارزه با رژیم ستمگر زن ستیز حاکم، بلکه در محیط خانواده مردسالار افزایش داد. حاصل مجموعه این تحولات، رشد نسلی بزرگ از زنانی بوده است که کلاً متمایز از زنان چندین دهه گذشته، با ارزش‌ها و سبک زندگی جدید بود. آن‌ها دیگر دختران گوش‌به‌فرمان مردان خانواده یا زنان فرمان‌بردار شوهران نیستند. در موارد بسیار ازدواج سنتی را کنار نهاده و در چهارچوب خانواده نیز رابطه برابر را با نوعی استقلال‌طلب می‌کنند. این شورش و نافرمانی که به بحران فروپاشی خانواده سنتی انجامیده، برای بسیاری از مردان خانواده‌های مردسالار و سنتی با ارزش‌های کهنه عهد عتیق آن‌ها ناسازگار است. از این‌روست که اغلب ازدواج‌ها به طلاق و گاه به خشونت و قتل زنان می‌انجامد. بخش بزرگی از مردان جامعه که همچنان از حمایت نظم ارتجاعی حاکم در مناسبات خانوادگی برخوردارند، ارزش‌های ارتجاعی مردسالارانه و قرون‌وسطایی را به درجات مختلف حفظ کردند و همین تضاد است که به اشکال مختلف خود را نشان می‌دهد و منجر به بحران و فروپاشی خانواده سنتی- مذهبی شده است. بنابراین زن کشی کنونی، زن کشی ناشی از رسوم ارتجاعی پس‌مانده‌های مناسبات عشیره‌ای سال‌های دورودراز گذشته نیست. بازتاب بحران فروپاشی خانواده سنتی-مذهبی مردسالارانه است و واکنشی مایوسانه از سوی مردان در برابر این فروپاشی. این مقاومت مایوسانه را نمی‌توان از طریق قانون در یک نظم پاسدار خانواده سنتی- مذهبی و مردسالار از میان برداشت. تنها با دگرگونی تمام نظم ارتجاعی کنونی است که می‌توان ضربه نهانی را به این شکل از خانواده و پاسداران آن وارد آورد و به خشونت و وحشی‌گری کشتار زنان پایان داد.

## فاز جدید در بهره‌گشی از پرستاران

اعمال فشار به پرستاران و تعویق پرداخت کامل حقوق و حق اضافه‌کاری آنان در تیرماه به فاز جدیدی وارد شده است. روز چهارشنبه ۱۵ مرداد، گروهی از پرستاران «بیمارستان امام حسین» شهرستان کنارک واقع در استان سیستان و بلوچستان اعتصاب و تجمع کردند. آن‌ها حقوق ۱۰ ماه از کارشان و مزایا و برخی حق الزحمه‌های قانونی را دریافت نکرده‌اند. اما این بیمارستان تنها مورد نیست. در تیرماه، حقوق پرستاران در مناطق مختلف با کسری قابل توجهی پرداخت شد. در بیمارستانی در سبزواری، حقوق همه پرستاران کسر شد. از ۱۸ میلیون تومان حقوق یک پرستار تنها ۱۰ میلیون تومان به حساب او واریز شد و برخی پرستاران دریافتی باز هم کمتری داشتند. در دانشگاه بهشتی تهران علاوه بر کسر حق اضافه‌کاری، چهار میلیون تومان از حقوق پرستاران نیز کسر شد. در دانشگاه علوم پزشکی هرمزگان از همه پرسنل بیمارستان مبلغ هنگفتی کم کردند. برخی پرستاران حقوق خود را با ۸/۵ میلیون تومان کسری دریافت کردند. در شیراز و سایر شهرها هم وضعیت به همین ترتیب بود. رئیس سازمان نظام پرستاری، ۱۵ مرداد، در مصاحبه‌ای از هشت ماه تأخیر در پرداخت اضافه‌کاری و کارانه پرستاران خبر داد و گفت: «به دلیل شرایط جنگی اخیر، میزان معوقات پرستاران نیز افزایش یافته و به حدود ۸ ماه در حوزه کارانه و اضافه‌کار رسیده است»، این گفته‌ها اما برای پرستاران پاسخ نبود. آن‌ها نقشی در ایجاد «شرایط جنگی اخیر» ندارند. بسیاری از پرستاران معوقاتی مربوط به پانز سال گذشته و قبل‌تر دارند و پیش از «شرایط جنگی اخیر» نیز بارها نسبت به عدم دریافت حقوق ناچیز خود و شرایط کار اعتراض و اعتصاب کرده و سرکوب شده‌اند. پرستاران که فشار کاری زیادی را در محیط کار متحمل می‌شوند، امیدی به بهبود وضعیت خود در شرایط فعلی ندارند اما فشار، تحقیر و فقر و تبعیض و سرکوب را نیز بیش از این بر نمی‌تابند. برخی پرستاران تغییر شغل می‌دهند و برخی راه نجات را در مهاجرت یافته‌اند. دبیر کل خانه پرستار از «فرار» پرستاران از شغل پرستاری می‌گوید و می‌افزاید شرایط بیمارستان‌ها به دلیل کمبود پرستار بحرانی است. «در حال حاضر تعداد پرستاران فعال در بیمارستان‌ها به کمترین میزان خود رسیده، فرار از شغل پرستاری ادامه دارد و استقبالی هم از آگهی‌های استخدامی نمی‌شود». احمد نجابتیان رئیس سازمان نظام پرستاری از تعطیلی بخش‌های بیمارستانی در اثر کمبود پرستار خبر می‌دهد: «امروز شاهد تعطیلی بخش‌های بیمارستانی به دلیل کمبود نیروی پرستاری هستیم و حتی خطر تعطیلی بیمارستان‌ها نیز وجود دارد... وقتی تمام حقوق و مزایای پرستار به اندازه اجاره یک منزل در تهران نیست، باید فکری به حال تأمین پرستاران پایتخت کنیم».

اما چرا وضعیت این گونه است. کمبود ۱۰۰ هزار پرستار در عین بیکاری حدود ۱۰۰ هزار فارغ‌التحصیل رشته پرستاری؟! بهداشت و درمان به مثابه کالا

در نظام سرمایه‌داری، خدمات درمانی و سلامت نیز مانند هر پدیده دیگری کالایی است که خرید و فروش می‌شود و تولید و فروش آن از منطق سود پیروی می‌کند. هر چند در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری در اثر مبارزات طولانی کارگران و سایر اقشار، درمان و بهداشت به میزان معینی اجتماعی شد اما در دهه‌های اخیر پیش‌روی نیروهای راست و گسترش نئولیبرالیسم نفوذ بازار در بخش درمان و بهداشت آن را به امری طبقاتی تبدیل کرده است. نئولیبرالیسم که به عنوان یک رویکرد اقتصادی و سیاسی، بر خصوصی‌سازی، کاهش تصدی‌گری دولت، مقررات‌زدایی و رقابت بازار تأکید دارد، در حوزه سلامت، منجر به تجاری‌سازی بیشتر خدمات درمانی، کاهش بودجه عمومی برای سلامت، و آگذاری خدمات به بخش خصوصی، و تمرکز بر کارایی اقتصادی به جای ارائه خدمات درمانی مناسب شده است.

در ایران در خصوصی‌سازی‌های پس از جنگ ایران و عراق، کالایی شدن درمان و بهداشت شدت گرفت و در دهه ۸۰، ابعاد گسترده‌تری یافت که آثار آن را می‌توان به‌وضوح بر وضعیت پرستاران مشاهده کرد. در بخش پرستاری، خصوصی‌سازی و به‌کارگیری نیرو از طریق شرکت‌های پیمانکاری منجر به کاهش امنیت شغلی، حذف مزایا و تضعیف قدرت چانه‌زنی صنفی پرستاران شده است.

خصوصی‌سازی مراکز درمانی و استفاده گسترده از شرکت‌های پیمانکاری برای جذب نیروی پرستاری، به قراردادهای کوتاه‌مدت، کاهش امنیت شغلی، و حذف مزایا منجر شده است. این نوع استخدام‌ها، نه تنها حقوق و مزایای پرستاران را کاهش داده، بلکه امکان دفاع جمعی و پیگیری حقوق صنفی را نیز تضعیف کرده است.

تغییرات نئولیبرالی در درمان و بهداشت، موجب تکه‌تکه شدن وضعیت کاری پرستاران در قالب قراردادهای مختلف شده است. یکی از خواست‌های اصلی، قرارداد مستقیم و یکسان برای همه پرستاران است. این خواست منحصر به پرستار نیست و خواست طبقه کارگر و همه مزدبگیران است.

در دستگاه فکری سرمایه‌داری (نئولیبرال)، سلامت کالایی است که انسان اگر پول و امکانات داشت، آن را می‌خرد. حال آن‌که سلامت و دسترسی به امکانات بهداشتی و درمانی، همچون حق داشتن غذا، سرپناه و آموزش، یک حق پایه‌ای انسانی است. مبارزات پرستاران در پیوند با مبارزات سایر مزدبگیران می‌تواند به پیروزی برسد.

در جهت کاهش هزینه‌ها، بیمارستان‌ها نسبت پرستار به تخت را کاهش داده‌اند. این موضوع باعث افزایش بار کاری، خستگی مزمن و فرسودگی روانی پرستاران شده است. که شیفت‌های طولانی، حجم کاری بالا و نبود حمایت روانی، سطح استرس و نارضایتی شغلی را به‌طور قابل توجهی افزایش داده است.

تعیین دستمزد در چارچوب بازار، باعث افزایش شکاف اقتصادی بین پزشکان و پرستاران شده و در حالی‌که پرستاران بیشترین زمان را با بیماران سپری می‌کنند، کمترین حقوق را دریافت می‌کنند.

این شرایط در بستری از نابرابری جنسیتی، بیش از همه پرستاران زن را تحت تأثیر قرار داده و آن‌ها بیشترین بار کاری، پایین‌ترین دستمزد و بیشترین خشونت شغلی را تجربه می‌کنند. اکثر پرستاران زن هستند و در این فضا، بیشترین بار کار، کمترین دستمزد، و بالاترین میزان خشونت‌های شغلی و کلامی را تجربه می‌کنند.

بهرمکنشی از پرستاران

ننولیرالیسم در نظام درمان، نه تنها بیمار را به مشتری تبدیل کرده، بلکه پرستار را نیز به کارگری بی‌قدرت در بازار سلامت تقلیل داده است. برای صرفه‌جویی در هزینه، حتی از استخدام پرستار نیز خودداری می‌شود.

تعداد پرستاران شاغل در کشور مطابق آمار سال ۱۴۰۳، حدود ۱۳۳ هزار نفر است. بنا بر گفته رئیس کل سازمان نظام پرستاری، حدود ۶۰ درصد این افراد در بخش دولتی (دانشگاه‌های علوم پزشکی) فعالیت می‌کنند. و ۴۰ درصد دیگر در بخش خصوصی، تأمین اجتماعی، نیروهای مسلح و سایر نهادها مشغول‌اند. حدود ۸۶ درصد از پرستاران را زنان و ۱۴ درصد را مردان تشکیل می‌دهند.

طبق آمار وزارت بهداشت، به طور میانگین به ازای هر تخت بیمارستانی در کشور، کمتر از یک (حدود ۰/۹) پرستار وجود دارد. میانگین جهانی این نسبت، سه پرستار در ازای یک تخت بیمارستانی است. رئیس جامعه پزشکان متخصص داخلی ایران می‌گوید: «در برخی بیمارستان‌ها یک بخش، تنها با یک پرستار اداره می‌شود این مسئله مشکلاتی ایجاد می‌کند که مردم چوب آن را خواهند خورد».

دستمزد پرستاران متناسب با نوع قرارداد (دولتی، خصوصی، طرحی، شرکتی)، محل و سابقه کار متفاوت است. پرستاران رسمی در بیمارستان‌های دولتی مطابق حقوق پایه و مزایای کامل حقوق دریافت می‌کنند، اما اضافه‌کاری آنها بسیار پایین است: مثلاً حدود ۲۰ هزار تومان به ازای هر ساعت کار.

پرستاران رسمی، بنا بر گزارشات، در میان کارکنان مشاغل دولتی کمترین درآمد را دارند. بنا بر یک تحقیق، میانگین حقوق پرستاران در تهران در سال ۱۴۰۳ حدود ۱۳/۲ میلیون تومان در ماه بود. ۲۵ درصد از پرستاران تهران کمتر از ۹/۸ میلیون تومان و ۱۰ درصد بیش از ۲۱ میلیون تومان دریافتی دارند.

پرستاران خواستار بهبود شرایط معیشت خود، اصلاح و اجرای قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، حذف اضافه‌کاری اجباری و اصلاح شرایط آن، استخدام نیرو و توزیع استاندارد نیروی پرستاری و عدالت در پرداخت‌ها، حذف تبعیض در بین اعضای تیم درمان هستند.

مبارزات سراسری پرستاران

از مرداد تا پاییز ۱۴۰۳، پرستاران ایران در اعتراض به شرایط معیشتی نامناسب، حقوق پایین، اضافه‌کاری اجباری و عدم اجرای قانون تعرفه‌گذاری خدمات پرستاری، دست به اعتصاب و تجمع سراسری زدند. این اعتراضات ابتدا از کرج و شیراز آغاز شد و به بیش از ۵۰ شهر و ۷۰ بیمارستان گسترش یافت. شعارهایی چون «تورم دلاری، حقوق ما ریالی» و «با کرونا جنگیدیم، حمایتی ندیدیم» در تجمعات سر داده شد. برخوردهای امنیتی از جمله احضار و بازداشت پرستاران و حمله به تجمعات در برخی شهرها مانند مشهد پاسخ حکومت به مطالبات برحق پرستاران بود. در آستانه روز پرستار در شهریور، دور دوم اعتراضات در شهرهایی چون اصفهان، قم و کاشان شکل گرفت و بر مطالباتی مانند افزایش حقوق و حذف اضافه‌کاری اجباری تأکید شد. این جنبش، یکی از گسترده‌ترین اعتراضات صنفی سال‌های اخیر بود.

در ماه‌های اخیر، هم‌زمان با افزایش اعتراضات صنفی پرستاران در ایران، موجی از سرکوب و فشار قضایی بر فعالان این حوزه شدت گرفته است. هم‌زمان با آغاز جنگ ارتجاعی ۱۲ روزه، احضاریه‌هایی برای دو عضو هیأت مدیره نظام پرستاری مشهد، فاطمه بحرینی و سید جواد توکلی، صادر شد؛ اقدامی که ریشه در شکایت سال گذشته دانشگاه علوم پزشکی مشهد دارد. این شکایت به‌دلیل انتشار مطالب صنفی در کانال رسمی نظام پرستاری صورت گرفته که توسط تمام اعضای هیئت مدیره اداره می‌شود. همچنین در گیلان نیز یک پرستار به‌دلیل راه‌اندازی کارزاری برای پیگیری حقوق صنفی‌اش، با شکایت و احضار مواجه شده است. پرستاران با ابراز نگرانی از سکوت سازمان نظام پرستاری کشور، خواستار شفاف‌سازی درباره برخوردهای صورت‌گرفته شده‌اند. این فضای امنیتی به افزایش ناامیدی و مهاجرت در میان پرستاران دامن زده است.

سالانه بیش از سه هزار پرستار ایران را ترک می‌کنند و ۱۵ هزار پرستار دیگر در صف مهاجرت قرار دارند. این پرستاران، که دیگر توان تحمل فقر، گرسنگی، تحقیر و بی‌کاری را ندارند و می‌دانند در کشورهای دیگر از حقوق بیشتر و شرایط کاری بهتری برخوردار خواهند شد، ترک کشور را برگزیده‌اند. این تصمیم، راه‌حلی فردی است؛ اما حل مسئله

بهداشت و درمان و بی‌حقوقی پرستاران در ایران، مستلزم مبارزه‌ای جمعی است. پرستاران، سال گذشته با اعتصابات سراسری گسترده، نمونه درخشانی از این مبارزه را نشان دادند.

کار شماره ۱۱۳۲ - ۲۰ مرداد ۱۴۰۴

## الگوهای رفتاری در موضوع ازدواج و طلاق

روزنامه شرق روز سه شنبه ۱۴ مرداد در گزارشی از افزایش آمار طلاق زوج‌های بالای ۶۰ سال خبرداد. این روزنامه به استناد آمار سازمان ثبت احوال نوشت: در سالهای پایانی دهه ۱۳۹۰ طلاق در سنین بالا به‌ویژه در میان افراد بالای ۶۰ سال روندی افزایشی داشته است. برای مثال در سال ۱۳۹۵ بیش از ۶۸۰۰ مرد و ۲۰۰۰ زن بالای شصت سال طلاق گرفتند. در سال ۱۳۹۸ میزان طلاق در این بازه سنی به‌طور میانگین ۶ برابر در گروه سنی ۵۱ تا ۶۰ سال بوده است. آمارهای دیگری نیز حاکی از آن است که افزایش طلاق با کاهش تعداد ازدواج همراه بوده است. برای نمونه تعداد ازدواج در تابستان سال گذشته ۱۰۳۸۵۳ مورد و طلاق ۴۶۰۰۴ مورد بوده است که ازدواج نسبت به فصل مشابه سال قبل‌تر ۸/۰ درصد کاهش، و طلاق ۲/۸ درصد افزایش داشته است. برطبق گزارش مندرج در روزنامه اعتماد، تعداد ازدواج از ۶۱۱۵۱۷ مورد در سال ۱۳۹۶ به ۱۰۳۸۵۳ مورد در سال ۱۴۰۳ تنزل یافته و حدود شش برابر کاهش یافته است. در شهرهای بزرگ خصوصاً تهران این پدیده پررنگ‌تر است. شاخص طلاق در تهران ۶/۲ و در کل کشور ۴/۲ و شاخص ازدواج در استان تهران ۸/۴ و در کل کشور ۸/۵ است.

در جمهوری اسلامی گرچه آمارها به روز و دقیق نیست و عموماً به دستکاری آلوده است اما در حال حتی بر مبنای همین آمارسازی‌ها نیز می‌توان تا حدی به وضعیت عمومی جامعه پی برد.

رشد پدیده طلاق به‌طور عموم و از جمله در میان افراد بالای ۶۰ سال را علل و عوامل گوناگونی رقم زده است. تردیدی نیست که در افزایش نرخ طلاق به ویژه در میان اقشار پائینی و کم درآمد جامعه عوامل اقتصادی، بیکاری، اعتیاد، جرائم و فشارهای گوناگون اجتماعی نقش بسیار مؤثری دارند. در شرایط امروز جامعه اما افزایش طلاق به طور کلی و از جمله در میان افراد بالای ۶۰ سال خاصه اقشار میانی را نمی‌توان تماماً بر پایه این عوامل توضیح داد. پوشیده نیست که افزون بر عوامل فوق، عوامل و دلایل فرهنگی، رشد نسبی آگاهی نسبت به حقوق فردی و اجتماعی به ویژه در میان زنان نیز نقش مهمی داشته و دارند. امروز برخلاف چند دهه قبل، افراد جامعه به‌ویژه اقشار میانی شهر نشین، راحت‌تر با پدیده طلاق روبرو می‌شوند. باورها، شناخت و آگاهی اجتماعی در این مورد خصوصاً در میان زنان دچار تغییر و تحول شده است. زنان با اعتماد به نفس و جسارت بیشتری نسبت به گذشته، با طلاق و جدایی از همسر خود برخورد می‌کنند. اگر در گذشته، طلاق در نزد بسیاری حتی در میان زنان تابو بود، امروز چنین نیست. طلاق لغو پیمانی است که زمانی میان دونفر منعقد شده است. ازدیاد طلاق در مورد افراد بالای شصت سال در آمار اعلام شده نیز گرچه موقعیت اقتصادی و درآمدی این گروه مشخص نشده است، اما در هر حال بیشتر باید در مورد کسانی صدق کند که از امکانات اقتصادی و مالی برای زندگی بعد از جدایی برخوردار باشند. اما در این مورد نیز ماجرا صرفاً به شرایط اقتصادی خلاصه نمی‌شود. واقعیت این است که مسائل فرهنگی و رشد آگاهی اجتماعی در میان این گروه نیز از عوامل مؤثر ازدیاد طلاق محسوب می‌شود. زوج‌های با آگاهی سیاسی و اجتماعی بیشتر، راحت‌تر و آسان‌تر از زوج‌های سنتی و با آگاهی کمتر، می‌توانند در مورد پایان زندگی مشترک تصمیم‌گیری کنند. برخلاف رویکردهای رسمی و باورهای حکومتی که طلاق را به‌طور کلی در شمار آسیب‌های اجتماعی دسته‌بندی می‌کند، طلاق در میان گروه‌های بزرگی از افراد جامعه معنای دیگری جز پایان عهد و پیمان زنگی مشترک ندارد. پذیرش اجتماعی طلاق و «انگ زدایی» از آن در شهرهای بزرگ، فردگرایی، خصوصاً رشد آگاهی زنان نسبت به حقوق خویش از عوامل مؤثر افزایش طلاق است. در جامعه امروز خصوصاً در شهرهای بزرگ، طلاق نه به عنوان یک امر مذموم بلکه به مثابه رامکاری شناخته می‌شود که به زندگی مشترک پرتنش و پر اختلاف و آسیب‌زای دو فرد پایان می‌دهد.

انکار نمی‌توان کرد که آگاهی اجتماعی و سیاسی در میان زنان، به‌ویژه زنان قشر متوسط جامعه رشد و تحول یافته است. برآمد های توده‌ای، مبارزات و خیزش‌های خیابانی که از مشخصه‌های اصلی آن، حضور جسورانه، پررنگ و پیش‌تازانه زنان بوده است، حضور فعال و چشمگیر زنان در عرصه تحصیلات و فعالیت‌های دانشگاهی همچنین سایر تغییر و تحولات چند دهه اخیر در عرصه مسائل اجتماعی، از جمله فاکتورهای مهمی هستند که بر رشد آگاهی سیاسی و اجتماعی زنان مهر تأیید می‌زنند. پوشیده نیست که همین رشد آگاهی می‌تواند در گسست از زندگی سنتی، افزایش طلاق و کاهش ازدواج به سبک و سیاق گذشته تأثیر گذار باشد و تأثیر گذار نیز بوده است.

در مورد کاهش آمار ازدواج نیز همین موضوع صادق است. صرف نظر از عواملی مانند بیکاری، فقدان شغل و درآمد، ناتوانی مالی و اقتصادی تأمین امکانات ضروری از نمونه مسکن و وسایل زندگی که نه فقط اقشار ضعیف و پایین جامعه بلکه اقشار میانی و متوسط جامعه نیز با آن دست به‌گریبان هستند، عوامل و دلایل مهم دیگری نیز در کاهش آمار ازدواج مؤثر بوده‌اند. لازم به یادآوری است که اگر از کاهش تعداد ازدواج‌ها صحبت می‌شود، این به معنای تجرد و انتخاب زندگی مجردی نیست بلکه منظور کاهش ازدواج‌های سنتی و قانونی است. اما آنچه این سال‌ها در عالم واقعی رخ داده است و رخ می‌دهد، در همان حال که این تیپ ازدواج‌ها کاهش یافته، بسیاری به زندگی مشترک خارج از ضوابط رسمی و قانونی یا

«ازدواج سفید» روی آورده‌اند. ازدواج‌های سنتی و قید و بندهای متعدد آن و فشار و مداخله خانواده، چنان عرصه را بر جوانان به‌ویژه زنان تنگ کرده است که گروه بزرگی از آنان سبک دیگری از زندگی مشترک را برگزیده‌اند.

پوشیده نیست که در این زمینه نیز باورها، نگاه‌ها، احساسات و رفتار افراد به ویژه نسل جوان زیر ۳۰ سال دچار تغییر شده است. این تغییر نیز بر زمینه‌های عینی مشخصی پدیدار گشته و بایستی به نیازهای مشخصی پاسخ گوید. اگر این واقعیتی است که رفتارها و الگوهای رفتاری، بیان شکل معین آنچیزی است که انسان از محیط زندگی و جامعه می‌گیرد، پس در همان حال باید پاسخ مشخص به نیازهای مشخص همین محیط اجتماعی باشد. از سوی دیگر یک چنین تغییری اگر در راستای تغییر و تکامل دراز مدت و گریزناپذیر جامعه نباشد، نمی‌تواند دوام آورد یا پاسخ مناسبی به یک مسئله مشخص داشته باشد. وقتی که علی‌رغم موانع و محدودیت‌های گوناگون از نمونه مخالفت خانواده و فقدان مدارک لازم رسمی ازدواج، هنگام اجاره خانه و امثال آن، این شیوه زندگی مشترک در حال افزایش است، این به معنای آن است که دست کم گروه‌هایی از جامعه، راهی را برای غلبه بر یک معضل اجتماعی و فرار از ضوابط قانونی و تحمیلی پیدا و به آن عمل کرده‌اند. این گروه نیز عموماً شامل کسانی است که از آگاهی اجتماعی بیشتری برخوردارند، جسارت کنارزدن قوانین رسمی و اخلاقی و سنت‌های مرسوم را داشته‌اند و عموماً دور از چشم و کنترل خانواده این موقعیت را به‌دست آورده‌اند که به تصمیم فردی و اقدام مستقل خویش میدان داده و «ازدواج سفید» را برگزیده‌اند.

یک پژوهش اولیه در سال ۱۳۹۷ مندرج در روزنامه اعتماد در مورد افرادی که این شیوه زندگی مشترک را انتخاب کرده‌اند نشان می‌دهد که ۴۵ درصد افرادی که «ازدواج سفید» را برگزیده‌اند بین ۲۵ تا ۳۰ سال سن داشتند. ۶۲ درصد آنان تحصیلات کاردانی و کارشناسی، ۲۳ درصد در مقطع ارشد و دکترا بوده‌اند. در همین پژوهش سه تن از کسانی که ازدواج سفید را برگزیده‌اند در پاسخ به «اعتماد» نکات قابل توجهی را در این ارتباط مطرح کرده‌اند.

یک زن ۲۵ ساله ساکن تهران و شاغل می‌گوید: «من سه ساله که این نوع هم‌خونگی رو تجربه می‌کنم. اسمشو نمی‌شه ازدواج گذاشت اما ما داریم باهم زندگی می‌کنیم و وظیفه‌ها رو تقسیم می‌کنیم. دوست‌هامون هم مطلع هستن اما خانواده‌هامون نه... اوایل صاحب‌خونه‌ها گیر می‌دادن که نسبت‌تون چیه؟ اما این چند ساله خیلی گیر عجیبی نیست و راحت رفت و آمد می‌کنیم.»

یک مرد ۳۵ ساله ساکن مشهد می‌گوید: «ما یه صیغه‌نامه ساده داریم که به صاحب‌خونه نشون بدیم و اذیت نکنه. وگرنه خانواده‌هامون نمی‌دونن. باهم زندگی می‌کنیم؛ یعنی جز الزام ازدواج، تمام ویژگی‌های یک زن و شوهر رو داریم. زندگی به نظرمون این‌طوری راحت‌تره. هم همدیگه رو بدون سخت‌گیری‌های خانواده می‌شناسیم و هم بدون دشواری‌های عجیب و غریب اجتماعی باهم ارتباط داریم. آگه هم روزی قرار شد جدا شیم، به هزار نفر جواب پس نمی‌دیم.»

و سخنان یک زن ۴۲ ساله ساکن مازندران چنین است: «حداقل تو این مدل از زندگی مشترک قدرت اختیار بیشتری دارم. نسبت به تجربه ازدواج قبلی که داشتم و همه چیز تحت کنترل مرد بود، این‌بار فرق می‌کنه. انگار سهم من مساویه و بهتر می‌تونم از حق دفاع کنم و وظیفه‌ها رو برابر چیدیم.»

چنانکه از این نقل قول‌ها پیداست، در این شیوه زندگی مشترک، بحث تقسیم برابر وظایف و مسوولیت هاست، روحیه مردسالاری تا حدودی مهار می‌شود و زنان در مقایسه با ازدواج‌های سنتی از اختیارات بیشتری برخوردارند و بیشتر احساس آزادی و برابری می‌کنند.

گرچه خانواده‌ها نسبت به این شیوه زندگی مشکل دارند و به همین دلیل موضوع ازدواج از آن‌ها پنهان نگاه داشته می‌شود و گرچه صاحب‌خانه‌ها به‌خاطر فقدان مدارک رسمی ازدواج ممکن است برای چنین زوج‌هایی مشکل آفرینی کنند، اما شواهد حاکی از آن است که از دامنه این محدودیت‌ها به تدریج کاسته می‌شود و مهتر اینکه اصل موضوع، از نظر دوستان و آشنایان این قبیل زوج‌ها و بسیاری دیگر از افراد جامعه وابسته به قشر متوسط و به بالا پذیرفته شده است.

بدین سان موضوع ازدواج و طلاق، درست در زیر چشم استبداد و ارتجاع اسلامی دستخوش تغییراتی ملموس شده است. الگوهای رفتاری نیز در دل ارتجاع اسلامی در حال تحول و دگرگونی است. روندی غیر قابل پیشگیری که از چند سال پیش آغاز شده و باشتاب بیشتری ادامه یافته و در همان حال به ویژه در شهرهای بزرگ گسترش بیشتری یافته است. بنابراین افزایش آمار طلاق، کاهش ازدواج‌های سنتی و قانونی و الگوهای جدید رفتاری در این زمینه، بخشاً محصول تحول باورها و رشد و ارتقای آگاهی اجتماعی و سیاسی است.

نیازی به گفتن نیست که جامعه هرگز ایستا نبوده است و نیست. جامعه انسانی حرکت تکاملی خود را طی می‌کند و با چفت و بند و زنجیر نمی‌توان آن را به بند کشید یا جلو این حرکت را گرفت. فردگرایی و آزادی نسبی فردی در اینجا، گرچه از قید و بند اجبارهای سنتی و عقب مانده قانونی و خانوادگی مهار می‌گسند و این گامی به پیش است اما باید توجه داشت که از دایره مناسبات سرمایه داری زاینده و مشوق تبعیض و نابرابری از جمله تبعیض و نابرابری جنسیتی فراتر نمی‌رود.

الگوهای رفتاری در قبال ازدواج و طلاق که در تقابل آشکار با روابط خانوادگی کهنه و سنتی است، زنجیرهای اخلاق و عادات کهنه و ترمز کننده گذشته را پاره می‌کنند. فردگرایی و آزادی‌های نسبی فردی حتی در چارچوب رژیم سرمایه داری

جمهوری اسلامی، نافی قوانین الزامی ازدواج و طلاق سنتی و معیارهای قانونی، خود گویای سپری شدن ضوابط و جامعه کهنه همراه با تمام سنت‌ها و الگوهای عقب مانده آن و در همان حال گویای نیاز جامعه به روش‌ها، آداب، معیارها و الگوهای نوین است.

با این همه نباید فراموش کرد که نابرابری اقتصادی، نابرابری و تبعیض در زمینه اشتغال، دستمزد و بی شمار تبعیضات جنسیتی که در ذات نظام سرمایه داری است همچنان پابرجاست. نظام سرمایه داری از این جنبه نیز مدتهاست به یک نظام پوسیده و گنبدیده تبدیل شده و باید جای خود را به نظام نوینی واگذار کند.

در دورانی که نیروی اقتصادی و اجتماعی از طبقه میرنده به طبقه بالنده دست به دست می‌شود، این طبقه اساس زندگی نوینی را پایه ریزی می‌کند و با عزل بورژوازی و ایدئولوژی طبقاتیش، قوانین فردی و اخلاق جنسی او را نیز از میان بر می‌چیند. این طبقه پیشرو و بالنده، ضرورتاً در درون خویش، جوانه‌های روابط جدید زن و مرد را که به‌طور عمیق با وظایف طبقاتیش پیوند ناگسستنی دارد، می‌پرورد. هم از این روست که کمونیست‌ها حل قطعی و اساسی معضلات و مشکلات اجتماعی و جنسیتی و الگوهای عقب مانده رفتاری در زمینه ازدواج و طلاق را به معضلات بزرگ دیگر و ساختارهای اقتصادی و اجتماعی نظم موجود و سرنگونی آن گره می‌زنند و سوسیالیسم را به عنوان یگانه راه حل بنیادی نابسامانی‌ها، نابرابری و تبعیضات جنسیتی موجود در عرصه مناسبات زن و مرد عرضه می‌کنند. تنها سوسیالیسم است که قادر است همه و هرگونه تبعیض و نابرابری به ویژه تبعیض و نابرابری جنسیتی را ریشه‌کن سازد و آزادی و برابری واقعی زن و مرد را به ارمغان آورد.

کار شماره ۱۱۳۲ - ۲۰ مرداد ۱۴۰۴

## تبعیض در استخدام و اشتغال زنان، ذاتی نظم ارتجاعی موجود است

تحت حاکمیت دولت دینی پاسدار نظام سرمایه‌داری در ایران، به هر عرصه‌ای از زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران که نگاه شود، زنان با محدودیت‌ها و موانع متعددی مواجه‌اند و در معرض بی‌رحمانه‌ترین تبعیض‌ها و سرکوبگری‌ها قرار دارند. یکی از این عرصه‌ها که با معیشت و استقلال اقتصادی زنان سروکار دارد، تبعیض آشکار در استخدام و اشتغال است. زنان در این عرصه با چنان موانع و محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند که از منظر ارزیابی‌های سازمان‌های بین‌المللی از جمله بانک جهانی، تنها افغانستان، عراق، فلسطین و یمن در میان تمام کشورهای جهان وضعیتی بدتر از ایران دارند.

در هفته گذشته گزارشی در روزنامه شرق بر سر تبعیض در استخدام زنان دریکی از بانک‌های کشور انتشار یافت که نشان می‌داد حتی مؤسسات خدماتی، جایی که بیشترین تعداد زنان شاغل در آن‌ها حضور دارند، تلاش می‌کنند استخدام و اشتغال زنان را محدود سازند. در این گزارش آمده بود:

“انتشار دفترچه آزمون استخدامی یک بانک، بار دیگر موضوع تبعیض جنسیتی در فضای کاری ایران را برجسته کرد. طبق این دفترچه که برای جذب نیروی شاغل در رشته‌های مختلف و برای سراسر کشور است، در ۱۸ استان از ۳۰ استان کشور، فقط درخواست جذب نیروی مرد ثبت شده است. بر همین اساس، در پنج استان دیگر کشور، تنها یک سهمیه بومی استانی به زنان اختصاص یافته است و در هفت استان دیگر هم نهایتاً یک تا دو شهر در هر استان درخواست جذب نیروی زن کرده‌اند. در واقع از ۲۵۷ فرصت شغلی که در شهرهای مختلف کشور توسط این بانک ایجاد خواهد شد، ۲۳۸ مورد آن در اختیار مردان قرار خواهد گرفت و سهم زنان تنها ۱۹ مورد است”.

البته این یک مورد استثنائی و جدید تبعیض در استخدام و اشتغال زنان نیست. هزاران نمونه آن در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد. اساساً این تبعیض، ذاتی تمام نظم زن ستیز حاکم بر ایران است و در تمام بخش‌های اصلی اقتصاد کشور و مؤسسات مرتبط با آن‌ها، رویه‌ای معمول بوده و هست و محدود به این یا آن مورد نظیر بانکی که گزارش “شرق” به آن اشاره دارد، نیست. نظری به ترکیب شاغلین مهم‌ترین بخش‌های اقتصاد سرمایه داری ایران، بی‌رحمانه‌ترین شکل تبعیض علیه زنان را آشکار و عیان نشان می‌دهد.

ایران کشوری است با جمعیتی ۸۶ میلیونی که ۶۶ میلیون از این جمعیت در سن کار قرار دارند. بر طبق آخرین آمار دولتی ۲۵ میلیون تن از این جمعیت در سن کار، شاغل و ۲ میلیون بیکارند. اگر نیمی از جمعیت در سن کار را معادل ۳۳ میلیون، زن در نظر بگیریم، حیرت‌آور این است که از این ۳۳ میلیون جمعیت در سن کار زنان، با ضرب‌وزن همان فرمول یک روز کار در هفته، ۴ میلیون زن را به‌عنوان شاغل (۱) و ۶۰۰ هزار تن بیکار معرفی می‌کنند. یعنی ظاهراً رقمی بیش از ۲۸ میلیون نفر از زنان در سن کار، نه شاغل‌اند و نه بیکار. علتش را که جویا شوید، یک مشت یاوسرانی را تحویل می‌دهند و می‌گویند این جمعیت کثیر که نه نام و نشانی از آن‌ها در میان شاغلان است و نه بیکاران، غیرفعال‌اند، تمایلی به کار کردن ندارند و ترجیح می‌دهند خانه‌دار شوند و مردی نان‌آور آن‌ها باشد. این اراجیف را نه‌فقط از زبان مقامات دولتی، بلکه حتی برخی از صاحب نظران جیره‌خوار حکومت نیز می‌توان شنید. اما هرگز نخواهید شنید که بگویند این جمعیت بزرگ، بیکارند، سال‌ها به دنبال کار بوده‌اند، اما نتوانسته‌اند شغلی پیدا کنند و مسبب آن طبقه حاکم بر ایران است که آگاهانه مانع اشتغال زنان شده و می‌شود.

ببینیم چگونه نظم ارتجاعی حاکم بر ایران خود عمده مانع از اشتغال زنان در بخش‌های اصلی اقتصاد شده و چگونه راه اشتغال را بر آن‌ها سد کرده است.

مقدم بر هر چیز به بخش صنعت نگاه کنیم که نقش تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد سرمایه‌داری و نیز جایگاه زنان در اشتغال دارد. خبرگزاری مهر در ۲۵ فروردین‌ماه سال جاری در مورد نیروی شاغل در بخش صنعت نوشت: “بررسی‌ها از آخرین وضعیت اشتغال در بخش صنعت کشور حکایت از آن دارد که در زمستان سال گذشته ۸ میلیون و ۱۴۴ هزار و ۱۰۸ نفر در این بخش مشغول به کار بوده‌اند که یعنی ۳۳/۵ درصد از کل اشتغال کشور مختص بخش صنعت بوده است....

همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که تعداد شاغلان صنعتی مرد ۷ میلیون و ۲۷۶ هزار و ۵۸۶ نفر و تعداد شاغلان صنعتی زن ۸۶۷ هزار و ۴۳۳ نفر بوده است که از نظر رشد نیز تعداد شاغلان صنعتی مرد بیشتر از زن بوده است؛ به‌این‌ترتیب در زمستان سال گذشته برای ۱۳۳ هزار و ۴۵۳ مرد شغل ایجاد شده اما ۸۲ هزار و ۹۶۵ زن شغل خود را از دست داده‌اند”. گرچه همین آمار به‌قدر کافی رسواکننده است و کمتر از ده درصد شاغلان زن بخش صنعت، تبعیض و شکاف بزرگ میان اشتغال زنان و مردان را نشان می‌دهد، اما تصور نشود که واقعاً سهم زنان از اشتغال حوزه صنعت ۱۰ درصد، در صنایع به معنای اخص کلمه، در کارخانه‌هاست.

برطبق گزارش مرکز آمار، تعداد کارکنان کارگاه‌های صنعتی ۱۰ نفره و بیشتر کشور متجاوز از ۲ میلیون نفر است. اما کمترین اشتغال زنان نیز در همین مهم‌ترین بخش صنایع کشور است، به‌نحوی که اصلاً به‌حساب نمی‌آید. بنابراین تا جایی

که صحبت از صنایع بزرگ در میان است تعداد زنان شاغل به چند هزار کارمند دفتری خلاصه می‌شود و در واقع زنان در این مؤسسات نقش و حضوری ندارند. چرا؟ چون آگاهانه راه استخدام و اشتغال آن‌ها را کاملاً بسته‌اند. این‌که مقامات دولتی آمار اشتغال نزدیک به ۹۰۰ هزار زن را در بخش صنعت می‌دهند، بیشتر منظورشان زنان شاغل در کارگاه‌های کوچک و کارهای دستی از طریق کار انفرادی و خانوادگی است. از همین روست که وقتی آمار بیشترین تعداد زنان شاغل در بخش صنعت را به‌حسب استان‌ها ارائه می‌دهند، استان سیستان و بلوچستان که یکی از عقب‌مانده‌ترین استان‌های کشور از نظر صنعتی است، بیشترین تعداد زنان شاغل در بخش صنعت را در سطح سراسر ایران به خود اختصاص داده است. در این استان، سهم زنان از اشتغال در بخش صنعت ۵۴ درصد برآورد شده است. در مقابل، در ۱۳ استان، زنان سهمی کمتر از ۲۰ درصد از اشتغال بخش صنعت را به خود اختصاص داده‌اند. بنابراین منظور از شرکت زنان در بخش صنعت اساساً شامل موارد زیر است:

سوزندوزی، پارچه‌بافی، سفالگری، حصیربافی، قالی‌بافی، گلیم‌بافی، سکه دوزی، آینه‌دوزی، زرگری، نمدمالی، تولید غذا، خیاطی، تهیه و فروش مربا و ترش‌جات خانگی، بسته‌بندی، عروسک‌های بافتنی، لباس کودک و ست سیسمونی، پخت شیرینی خانگی... است که ۸۰ درصد این فعالیت‌ها توسط زنان صورت می‌گیرد. این است آن رشته‌های صنعتی که زنان در آن حضور دارند و سیستان و بلوچستان نیز مقام اول را در آن داراست. این همان سیاست دولتی است که مشوق سوق دادن زنان به چهاردیواری خانه و کار خانگی است. بیش از ۸۰ درصد تسهیلات پرداختی، صدور مجوز و ایجاد اشتغال در حوزه مشاغل خانگی به زنان اختصاص دارد.

“بر اساس اعلام معاونت توسعه کارآفرینی و اشتغال وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، بیش از ۳۵ درصد اشتغال ایجاد شده در سامانه رصد اشتغال و ۸۰ درصد اشتغال ایجاد شده در حوزه مشاغل خانگی متعلق به حوزه زنان است”.

حال به نمونه دیگری از تبعیض عریان علیه زنان دریکی از مهم‌ترین رشته‌های صنعت در ایران نگاه کنیم. در ایران صدها هزار تن در بخش نفت، گاز و پتروشیمی مشغول به کارند اما از حضور زنان در این رشته‌ها تقریباً خبری نیست. جواد اوجی که در کابینه رئیسی وزیر نفت بود و اکنون نیز یکی از مقامات این صنعت است، تعداد شاغلان وزارت نفت را حدود ۲۰۵ هزار نفر اعلام کرد.

او افزود: صنعت نفت هم‌اکنون دارای ۶۱ هزار نیروی رسمی، ۴ هزار نیروی مدت معین، ۳۴ تا ۳۵ هزار نفر نیروی مدت‌زمان و ۱۰۵ هزار نفر نیروی ارکان ثالث است.

اما در اردیبهشت‌ماه امسال مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران تنها از اشتغال حدود ۶ هزار و ۵۰۰ نفر از زنان در این مهم‌ترین شرکت خبر داد که احتمالاً بیشترشان باید کارمندان دفتری معمولی باشند.

این در حالی است که شرکت‌های دولتی و خصوصی در زمینه نفت و پتروشیمی کشور به زنان حتی اجازه شرکت در آزمون‌های استخدامی را هم نمی‌دهند تا چه رسد به استخدام. چندی پیش میز نفت گزارش کرد، زنان شاغل در صنعت نفت صدای خود را بلند کرده‌اند. آنان می‌گویند که “طی سال‌های اخیر، شرکت‌های دولتی و خصوصی در زمینه نفت و پتروشیمی کشور به زنان اجازه شرکت در آزمون‌های استخدامی نمی‌دهند و در رده شغل‌های مهندسی نفت و شیمی، جایگاهی را برای بانوان مهندسی نفت و مهندسی شیمی در نظر نگرفته‌اند و تأکید کرده‌اند که زنان دانش‌آموخته مهندسی نفت و شیمی که بعضاً از نخبگان بوده‌اند، عمده‌تاً هیچ‌گونه حقی برای شرکت در آزمون‌های استخدامی صنایع مرتبط و دستیابی به جایگاه‌های شغلی در خور زحمات خود را ندارند.” آن‌ها در نامه‌ای خطاب به زهرا بهروز آذر، معاون امور زنان و خانواده‌پزشکیان نوشته‌اند “همه ما از عدم استخدام بانوان در شرکت‌های زیرمجموعه وزارت نفت و صنایع پتروشیمی گلایه داریم. بانوان دانش‌آموخته رشته مهندسی نفت و شیمی، خواهان احقاق حق خود در تخصیص درصدی از سهم آزمون‌های استخدامی ارگان‌ها و صنایع وزارت نفت و هدینگ‌های پتروشیمی در سراسر کشور هستیم.” آیا این چیز دیگری جز تبعیض عریان و آگاهانه در استخدام و اشتغال زنان است؟

وقتی که به زنان تحصیل‌کرده مهندسی نفت حتی اجازه شرکت در آزمون استخدامی را نمی‌دهند و از یافتن کار در این رشته محروم‌اند، بخش کارگری هم تکلیفش روشن است و صد درصد مردانه است. در بقیه کارخانه‌های بزرگ و حتی متوسط هم وضع بر همین منوال است و تبعیض در استخدام و اشتغال زنان تنها به یک یا چندین موسسه خلاصه نمی‌شود. تبعیض، آگاهانه در تمام بخش‌ها و رشته‌ها اعمال می‌شود.

در تمام بخش صنایع متوسط و بزرگ تنها یک مورد استثنائی در ایران وجود دارد که گاه دستگاه تبلیغاتی رژیم آن را دلیل حضور زنان در صنایع معرفی می‌کند و آن قطعه‌سازی کروز است که ۹۰۰۰ کارگر زن را با محدودیت‌های ویژه در استخدام دارد. سال گذشته خبرگزاری ایلنا در گزارشی به نقل از کارگران این شرکت در مورد استخدام و اشتغال نوشت: قرارداد یک ماهه از ابداعات این شرکت است. جریمه‌های سنگین در آن معمول است. در صورت کوچک‌ترین اعتراضی کارگران را اخراج می‌کند و به غیر از موارد استثنائی که به واسطه تخصص ویژه بعضی از زنان به آنان نیاز

میرم دارند، اصولاً از استخدام زنان متأهل خودداری و زنان مجرد را بعد از ازدواج اخراج می‌کند. این هم از نمونه استثنائی کارخانه‌های که چند هزار زن را استخدام کرده است.

بر اساس آنچه گفته شد روشن است که به‌جز موارد استثنائی و محدود، طبقه حاکم سرمایه‌دار در واقعیت، ورود زنان را به بخش صنعت به معنای دقیق کلمه، نه به اصطلاح صنعت قرون‌وسطایی، آگاهانه بسته است و بزرگترین تبعیض را در فعالیت‌های اقتصادی در همین بخش صنعت علیه زنان اعمال کرده است.

تنها جایی که در ایران برای زنان باقی‌مانده که بتوانند در آن شغلی پیدا کنند، بخش خدمات است که حیطه وسیعی از فعالیت‌های مستقیماً غیر مولد مادی را در برمی‌گیرد. از کل جمعیت شاغل ۴ میلیونی زنان حدود ۲ میلیون و ۵۹۵ هزار نفر در رشته خدمات فعالیت می‌کنند. بخشی از آن‌ها را کارمندان دولتی در بخش‌های آموزشی، بهداشتی و دفتری وزارتخانه‌ها یا مؤسسات خدماتی دولتی تشکیل می‌دهند که گذشته از تبعیضاتی که از جهت حقوق و مزایا و ارتقای شغلی با آن روبه‌رو هستند، حداقل از یک ثبات شغلی نسبی برخوردارند. بقیه زنان در بخش خصوصی فعال‌اند که حتی در مؤسسات بزرگ این رشته از ثبات شغلی برخوردار نیستند و تا جایی که در استخدام قرار دارند نه‌فقط در اغلب موارد از همان حقوق قانون کار برخوردار نیستند، بلکه هر آن ممکن است کار خود را از دست بدهند. این نیز گفته شود که گرچه شاغلین زن در بخش خدمات اندکی افزایش یافته اما اشتغال و استخدام آن‌ها در مؤسسات بزرگ خدماتی پیوسته محدودتر شده است. اغلب این مؤسسات از آنجائی که نمی‌خواهند حقوق و مزایای مختص زنان را از جمله در مورد دوران بارداری و زایمان رعایت کنند و در نتیجه سود بیشتری به جیب بزنند، از استخدام زنان به کلی سر باز می‌زنند و فقط مردان را استخدام می‌کنند. دولت هم که نه‌فقط از لحاظ طبقاتی حامی آن‌ها و سودشان است، مشکلی با این تبعیض و زن‌ستیزی ندارد، بلکه هر زنی که خانه‌نشین شود، گامی در جهت پیشرفت سیاست رژیم برای راندن زنان به خانه برای تولیدمثل و افزایش جمعیت مورد نظر آن‌هاست. بنابراین، مشکل تبعیض علیه زنان در ایران معضلی بسیار فراتر از نوع تبعیضاتی است که در کشورهای سرمایه‌داری دیگر علیه زنان در حوزه اشتغال وجود دارد. در اینجا با محرومیت علنی و آشکار زنان از استخدام و اشتغال روبه‌رو هستیم که به این یا آن موسسه تولیدی، صنعتی و خدماتی محدود نمی‌شود، بلکه تمام رشته‌های اقتصادی را در برمی‌گیرد. هیچ تغییر و بهبودی هم در چهارچوب نظم موجود به نفع زنان حتی بر سر اشتغال، تأمین نیازهای معیشتی و استقلال اقتصادی آن‌ها رخ نخواهد داد. برافتادن تبعیض علیه زنان، دگرگونی ریشه‌ای تمام نظم موجود را می‌طلبد.

۱- بر اساس داده‌های مرکز آمار در بهار ۱۴۰۳ حدود ۷۶/۸ درصد از مجموع زنان شاغل، در بخش خصوصی و حدود ۲۳/۲ درصد در بخش عمومی شاغل هستند.

## اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به یاد ژینا امینی، در گرامیداشت دستاوردهای خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ علیه فقر و بی‌آبی و اعدام و زن‌کشی، علیه جنگ ارتجاعی

در سومین سال خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ دستاوردهای مهم آن جنبش انقلابی تحول بخش و یاد ژینا امینی را گرامی می‌داریم. قتل عمد و ضد انسانی ژینا امینی (مهسا) جرقه یک خیزش انقلابی شد، که دنیا را درنوردید و چهره سیاسی ایران را تغییر داد. خیزش زن محور با حجاب سوزان که تمام مقدسات اسلامی و کلیت جمهوری اسلامی را به لرزه درآورد. خیزشی که نه برای اصلاح و تعدیل رژیم اسلامی و نه برای رفراندوم، بلکه مستقیماً به جنگ کلیت رژیم اسلامی رفت. خیزشی از اعماق جامعه، نبرد کارگران، زحمتکشان، ستمدیدگان و زنان و نسل جوان تحت ستم که برای سرنگونی رژیم ظلم و استبداد و استثمار خیز برداشتند. بخش قابل‌توجهی از کارگران، زنان و جوانان، به مدت سه ماه، با دست‌خالی، اما با عزم و اراده قوی قصد به زیر کشیدن رژیم سرمایه‌داری اسلامی را داشتند و به گفته سران رژیم "که این انقلاب بود و رژیم را تا آستانه سقوط پیش برد". خیزشی که رادیکالیسم چپ و آزادیخواهی را نمایندگی کرد، تمامیت رژیم اسلامی را هراسان کرد. اپوزیسیون راست ایران را صرف‌نظر از مانورهای پوچشان در خارج کشور، در سطح جامعه و در بطن خیزش انقلابی به حاشیه راند.

جمهوری جنایت اسلامی با نهایت وحشیگری، با بسیج تمام نیروهای سرکوب، این خیزش را سرکوب و به خون کشید. هزاران نفر را دستگیر و شکنجه کردند. چشم جوانان معترض را کور کردند. به جامعه خون پاشیدند و اعدام را وسیله ارعاب جامعه نمودند. جمهوری اسلامی با سرکوبگری، دوباره جان گرفت و بقایش را تاکنون حفظ کرده است. اما این رژیم سفاک علیرغم سرکوب شدید این خیزش هرگز نتوانست مردم را به عقب برگرداند. با وجود فروکش کردن مقاطع برجسته و سراسری خیزش انقلابی شهریور، اما در سه سال گذشته مداوماً اعتصابات و اعتراضات کارگری، تظاهرات‌ها و تجمعات اعتراضی خیابانی دیگر جنبش‌های اجتماعی رادیکال از جمله از جانب فرهنگیان و معلمان و بازنشستگان، پرستاران، رانندگان کامیون و کامیون داران و نسل جوان دانشگاه‌ها و کشاورزان، و دیگر اقشار تحت ستم در جریان بوده و جمهوری اسلامی را به‌طور جدی به مصاف طلبیده‌اند. به‌ویژه ادامه نبرد جنبش زنان و دختران جوان و مردم همراه آن‌ها عملاً لایحه سیاه "حجاب و عفاف" و پدیده اسارت‌بار حجاب را به شکست کشاند. به این معنا یکی از خواسته‌های محوری خیزش آزادی‌خواهانه ۱۴۰۱ عملی شده است.

سه سال از خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ برای به زیر کشیدن حکومت اسلامی و سرمایه‌داری حاکم بر ایران می‌گذرد. آنچه این خیزش و خیزش‌های قبل‌تر در دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ را شکل داد، فقر و فلاکت و ستم و نابرابری و تبعیضی بود که مردم را به تنگ آورده است. آن مشکلات و تناقضاتی که خیزش انقلابی ۱۴۰۱ را شکل داد، آن فاصله عمیقی که میان رژیم اسلامی و اکثریت مردم کارگر و زحمتکش و زنان و نسل جوان به وجود آمده است، در طول این چهار سال نه تنها حل‌نشده بلکه تشدید شده‌اند. اکثریت عظیم مردم با فقر و گرانی و تورم، بی‌آبی و بی‌برقی و زندگی زیر خطر فقر دست‌وپنجه نرم می‌کنند. اما رژیم اسلامی به شاهدهی جار زدن‌های مداوم "رئیس‌جمهور مستأصل" پاسخی برای آن ندارد. باز هم به تشدید سرکوبگری و اعدام و زندان و پا گذاشتن در مسیر جنگ ارتجاعی با دولت‌های اسرائیل و آمریکای ضد مردمی تراز خود به امید پوچ عمر خریدن برای این حکومت در مانده روی آورده است.

ما در شرایطی به‌سالگرد خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱ و قتل عمد دولتی ژینا امینی نزدیک می‌شویم که جمهوری اسلامی بیشتر از همیشه در منگنه بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قرار گرفته است. نارضایتی و نفرت مردم از وضع حاکم بیشتر شده و ناکامی پشت ناکامی جمهوری اسلامی را فلج کرده است. در تقابل با این وضعیت شاهد گسترش اعتصابات کارگری و اعتراضات توده‌ای علیه شرایط سخت معیشتی، علیه گرانی و فقر بودیم. این مبارزات درخشان با جنگ دوازده‌روزه میان دولت‌های تروریست ایران- اسرائیل و آمریکا برای مقطع معینی به حاشیه رانده شد. به‌علاوه رژیم جنایتکار اسلامی جنگ و بهانه شرایط جنگی را به‌عنوان فرصتی برای سرکوب و حشیانه بیشتر و ارعاب جامعه با ادعاهای افشاشده و بی‌پایه "همکاری و جاسوسی برای اسرائیل و آمریکا" علیه مردم و صف مبارزه انقلابی به دست گرفته است. دستگیری‌های وسیع مبارزین و مخالفین به این بهانه‌های پوچ و گسترش اعدام‌ها و بازداشت و زندان و شکنجه بیش‌ازپیش در دستور کار جمهوری اسلامی است. اما رژیم و سران جنایتکار مستأصل آن خوب می‌دانند، محاسباتشان غلط است. با فروکش کردن خطر جنگ ارتجاعی، بار دیگر جنگ انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی مجدداً جان گرفته است. بار دیگر اعتراضات سازمان‌یافته علیه بی‌آبی و بی‌برقی و علیه گرانی و گرسنگی و سرکوبگری، برای تأمین معیشت و نیازهای زندگی و کرامت انسانی و تحقق آزادی‌های سیاسی دوباره احیاء شده و در حال گسترش است. مگر دوباره جنگ دولت‌های تروریست به مانع به میدان آمدن خیزش انقلابی در چشم‌انداز تبدیل شود.

جمهوری اسلامی گرفتار آمده در بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی لاینحل برای ادامه بقای ننگین اگر به مصالحه و کرنش در مقابل آمریکا و اسرائیل تن دهد، در مقابل مردم معترض و ناراضی کوتاه نمی‌آید. رژیم ناتوان از تأمین نان و آب و برق و معیشت، ادامه‌دهنده سرکوب و اعدام و زندان، باید به زیرک‌شده شود و به عمر ننگینش پایان داد. سرنگونی انقلابی این رژیم فقر و فلاکت و استثمار و زن ستیز و انسان ستیز در گرو به میدان آمدن طبقه کارگر سازمان‌یافته در ابعاد سراسری و گسترش جنبش‌های اجتماعی و توده‌ای اقشار ستمدیده جامعه است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در سالروز قتل ژینا امینی، (مهسا)، بر دستاوردهای آن خیزش انقلابی تحول بخش و ارتقای آن‌ها تأکید می‌گذارد. آزادیخواهان و برابری طلبان و جنبش کارگری و همه جنبش‌های اجتماعی رادیکال و صف گسترده نیروهای چپ و کمونیست را فرامیخواند، سالگرد قتل ژینای عزیز را بهروز گرامیداشت کلیه جانباختگان جنبش انقلابی و تداوم حرکت‌های اعتراضی تبدیل کنیم. یاد آنان را گرامی بداریم. ما باید قدم‌به‌قدم سنگرهای جدیدی را کسب کنیم. جامعه را بهسوی رهایی از حکومت سرمایه‌داری اسلامی هدایت کنیم. سالروز قتل ژینا امینی را بهروز گسترش اعتراضات سازمان‌یافته علیه بی‌آبی و نان و بی‌برقی، علیه اعدام و سرکوبگری، برای تأمین معیشت و آزادی زندانیان سیاسی و قدرتمندتر کردن جنبش سرنگونی انقلابی برای پایان دادن به حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی تبدیل کنیم.

گرامی باد یاد ژینا امینی و همه جانباختگان خیزش انقلابی شهریور ۱۴۰۱

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

۱۴۰۴/۰۶/۱۱

امضا: اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

کار شماره ۱۱۳۶ - ۱۷ شهریور ۱۴۰۴

## نگاهی مجدد بر جنبش "زن، زندگی، آزادی"

در سراسر دورانی که رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، جامعه آکنده بوده است از مبارزه قهرمانانه توده‌های زحمتکش و ستم‌دیده برای رهایی از ستمگری‌هایی که این رژیم ضد انسانی به مردم تحمیل کرده است. این مبارزات به‌ویژه با شکل‌گیری بحران سیاسی سال ۱۳۹۶، وارد دورانی از رودررویی مستقیم سیاسی توده‌های مردم علیه طبقه حاکم و سرنگونی جمهوری اسلامی شد. از اواخر سال ۹۶ موجی از تظاهرات و شورش توده‌های بیکار و تهی‌دست، شهرهای سراسر کشور را فراگرفت. پی آمد آن امواج اعتراضات و اعتصابات سال ۹۷ به‌ویژه در تعدادی از کارخانه‌ها بود. این مبارزه در قیام سراسری آبان ماه سال ۹۸ به اوج خود رسید که به مدت چندین روز خیابان‌های بزرگترین شهرهای کشور عرصه تظاهرات و سنگربندی بود و مراکز حکومتی و بانک‌ها زیر ضرب حملات توده‌ها قرار گرفتند. جمهوری اسلامی با کشتار صدها تن از مردم ایران و استفاده از سلاح‌های سنگین و بالگرد در خوزستان، بر این قیام غلبه کرد، اما اوضاع آرام نگرفت. بیماری مرگبار کرونا نیز نتوانست این مبارزات را متوقف سازد. به‌رغم وقفه کوتاه دوران کرونا، این مبارزات در نیمه اول سال ۱۴۰۱ با موج گسترده‌ای از اعتراضات توده‌ای که شهرهای ایران را از خوزستان تا غرب و استان‌های مرکزی با شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر جمهوری اسلامی و حمله به برخی مراکز دولتی فراگرفت، از سر گرفته شد. این مبارزات در ادامه خود به جنبش بزرگ نیمه دوم سال ۱۴۰۱ انجامید.

این جنبش که در پی قتل مهسا (ژینا) امینی در ۲۵ شهریور توسط دستگاه سرکوب پلیسی رژیم ستمگر و زن‌ستیز جمهوری اسلامی حول شعار زن-زندگی-آزادی شکل گرفت، نقطه اوج مبارزات چندین سال پیش از آن و یکی از برجسته‌ترین رویدادهای مبارزاتی مردم ایران علیه ارتجاع حاکم در طول متجاوز از ۴۶ سال گذشته بوده است. اعتراض به قتل جنایت‌کارانه مهسا از مقابل بیمارستان کسری در تهران آغاز شد و در کردستان به یک جنبش توده‌ای تبدیل گردید. پی آمد فوری آن برپائی موج اعتراضات و تظاهرات در متجاوز از ۸۰ شهر ایران بود. دانشجویان دانشگاه‌ها به اعتصاب و تظاهرات روی آوردند و محرک گسترش جنبش به سراسر ایران شدند. جوانانی که اغلب وابسته به خانواده‌های زحمتکش بودند خیابان‌ها را به تصرف خود درآوردند. با پیشرفت جنبش، اعتصابات نیز در کردستان، یا در میان گروه محدودی از کسبه و رانندگان و کامیون‌داران شکل گرفت. در مهرماه، کارگران پیمانی نفت و گاز در عسلویه نیز با شعار مرگ بر دیکتاتور به اعتصاب و تظاهرات روی آوردند. شعار "زن، زندگی، آزادی" مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر جمهوری اسلامی، به شعارهای اصلی جنبش تبدیل شد. با پیشرفت جنبش و تلاش مرتجعین سلطنت‌طلب برای مصادره این جنبش، شعار "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر" نیز به یک شعار همگانی تبدیل گردید. مردم بلوچستان در تظاهرات توده‌ای خود که چندین ماه ادامه یافت، نقش مهمی در همگانی شدن این شعار بر عهده گرفتند. شکل اصلی مبارزه، تظاهرات توده‌ای، تظاهرات موضعی برای پراکنده کردن نیروهای سرکوب و سنگربندی‌های خیابانی بود. در جنب آن اعتصابات محدودی نیز شکل گرفت. جنبش حدود چهار ماه خیابان‌های شهرهای بزرگ ایران را به عرصه تظاهرات و درگیری مستقیم میان توده‌های مردم و مزدوران نیروهای مسلح رژیم آدمکش اسلامی تبدیل کرد. نقطه اوج این جنبش، چهلمین روز یادبود ژینا در ۴ آبان ماه بود که بزرگترین تظاهرات علیه رژیم حاکم در ۱۵۰ شهر با شعار مرگ بر دیکتاتور برپا گردید. دانشجویان و دانش‌آموزان فعالانه در این اعتراضات حضور داشتند. گروه‌هایی از روزنامه‌نگاران، هنرمندان، وکلا و پزشکان نیز به جنبش پیوستند.

حماسه‌آفرینی زنان و جوانان در این جنبش بی‌بدیل بود. زنان که پیش‌از این نیز به‌ویژه در جریان قیام آبان ماه در رهبری تعدادی از تظاهرات و سنگربندی‌های خیابانی نقش فعالی برعهده‌گرفته بودند، در جنبش زن، زندگی، آزادی، در همه‌جا نیروی محرک و رهبری کننده مبارزات بودند و مقدسات رژیم را مورد تعرضات پی‌درپی قرار دادند. ابتکار به آتش کشیدن حجاب و رقص دسته‌جمعی به دور آن، اقدامی بزرگ و بی‌سابقه علیه ارتجاع اسلامی در خاورمیانه بود. دانش‌آموزان برخی مدارس دخترانه تصاویر رهبران مرتجع جمهوری اسلامی را از کلاس‌های درس به زیر کشیدند. در جریان این مبارزات تعدادی از مراکز مذهبی، دفاتر امامان جمعه، و بسیج نیز مورد حمله قرار گرفتند. این جنبش انعکاس بین‌المللی گسترده‌ای داشت و توانست از حمایت مردم کشورهای جهان نیز برخوردار گردد.

رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی که از مقاومت و رزمندگی این جنبش در هراسی مرگبار گرفتار آمده بود، تمام نیروهای مسلح سرکوبش را علیه مردم به خیابان‌ها آورد. بی‌رحمانه مردم را به گلوله بست. صدها تن از جوانان و حتی کودکان را در خیابان کشت. هزاران تن مصدوم شدند. در کردستان و کرمانشاه عملاً حکومت‌نظامی برپا کرد و بسیاری از مردم را کشتار کرد. در بلوچستان حمام خون به راه انداخت. مزدوران آدمکش رژیم، به دختران مبارز در خیابان‌های تهران و زیر بازجویی تجاوز کردند، مدارس دخترانه مورد حملات شیمیائی قرار گرفتند. هزاران تن از زنان و مردان زیر شکنجه‌های وحشیانه به بند کشیدند. آمار رسمی دولتی تعداد مبارزان بازداشت‌شده را ۱۸ هزار اعلام کرد. بر طبق گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، در جریان این وحشی‌گری رژیم لااقل ۵۵۱ تن از مبارزان درنبرد با دشمن ستمگر جان باختند

که ۴۹ تن از آن‌ها زن و ۶۸ تن کودک بودند. اما این کشتار تا به امروز نیز ادامه دارد. تعدادی از بازداشت‌شدگان جنبش هم‌اکنون به اعدام محکوم شده و تعدادی از آن‌ها در همین چند ماه اخیر اعدام شدند.

این جنبش با نبرد قهرمانانه‌ای که حدود ۴ ماه در برابر ده‌ها هزار نیروی مسلح رژیم ادامه داشت، از اواخر آذرماه عقب‌نشینی کرد. اما این یک عقب‌نشینی در حین نبردی انقلابی بود که روحیه رزمندگی را همچنان زنده نگاهداشت. بزرگ‌ترین دستاورد این جنبش، نمایش مقاومت و مبارزه مردم ایران علیه رژیم خون‌آشام و ستمگر بود. این جنبش نشان داد که مردم ایران در برابر رژیم ارتجاعی استبدادی و خون‌خوار حاکم هرگز آرام نمی‌گیرند و مصممانه به مبارزه برای سرنگونی آن را ادامه می‌دهند. در جریان این مبارزه به‌ویژه زنان چنان ضربه محکمی به ارتجاع حاکم زدند که هرگز فراموش نخواهد کرد. در نتیجه همین مبارزه بود که به‌رغم تلاش‌های مکرر ارتجاع برای بازگرداندن زنان به عقب، این تلاش‌های ارتجاعی با شکست روبه‌رو شدند و امروز در مقابل چشمان زن‌ستیزان حاکم، زنان بدون حجاب در خیابان‌ها رژه می‌روند. اما جنبش نیمه دوم سال ۱۴۰۱ به‌رغم این‌که در قیاس با جنبش‌های سیاسی قبل از آن متشکل‌تر بود، شکل‌های مبارزاتی متنوع‌تری را برگزید، شعارهای واحدی داشت و چند ماه در برابر ده‌ها هزار نیروی مسلح رژیم قهرمانانه ایستادگی کرد، به علت مجموعه‌ای از نقاط ضعف نتوانست از محدوده‌ای که با آن مواجه بود، فراتر رود و ناگزیر به عقب‌نشینی شد.

جنبش زن، زندگی، آزادی، همان‌گونه که گفته شد جنبشی همگانی بود که نیروی محرک آن در اساس، گروه‌هایی از زنان و جوانان طبقات و اقشار مختلف، دانشجویان و دانش‌آموزان بودند که تنها در مناطق محدودی از ایران نظیر کردستان و بلوچستان به جنبشی واقعاً توده‌ای تبدیل شد، اما نتوانست به یک جنبش توده‌ای سراسری در ابعاد میلیونی تبدیل شود.

روشن است، در کشوری که بر طبق آمار رسمی، جمعیت کارگری آن متجاوز از ده میلیون است، یک جنبش زمانی می‌تواند جنبشی توده‌ای و سراسری در ابعاد میلیونی باشد که پایه آن را کارگران تشکیل دهند. درحالی‌که طبقه کارگر ایران در این جنبش حضور نداشت. دلیل آن‌هم در این بود که جنبش طبقه کارگر هنوز در مرحله مبارزه اقتصادی و قانونی در چهارچوب نظم موجود قرار داشت، درحالی‌که جنبش زن، زندگی، آزادی، یک جنبش سیاسی برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. در نتیجه همین شکاف بزرگ و نبردی که میان جنبش سیاسی مردم و رژیم حاکم در جریان بود حتی مبارزات اقتصادی کارگران به حاشیه رانده شد و از وسعت این مبارزات کاسته شد. ضعف شکل‌های مبارزه و شعارهای جنبش زن، زندگی، آزادی نیز ناشی از همین نقصان بود. کارایی تظاهرات که شکل اصلی مبارزه جنبش زن، زندگی، آزادی بود محدود بود و نمی‌توانست برای مدتی طولانی به تنهایی دوام آورد. می‌بایستی به شکلی عالی‌تر از مبارزه، به اعتصابات توده‌ای سیاسی ارتقا یابد. اما این شکل مبارزه، که مختص طبقه کارگر است و امکان برپایی آن را دارد، از توان یک جنبش عمومی خارج بود. شعارهای این جنبش نیز منطبق با ترکیب نیروهای شرکت‌کننده در آن بود و نمی‌توانست به طرح شعارهایی بپردازد که بازتاب نیازهای مادی و معیشتی میلیون‌ها کارگر و زحمتکش باشد. حتی در کردستان که گرایش سوسیالیست درون جنبش، شعار کار، نان، آزادی، حکومت شورایی را سر داد، نتوانست تأثیری بر این جنبش داشته باشد. جنبش زن، زندگی، آزادی فقط شعار نفی جمهوری اسلامی را دارا بود، اما فاقد بدیلی برای جمهوری اسلامی بود. بدیل انقلابی را تنها طبقه‌ای می‌توانست ارائه دهد که در این جنبش حضور نداشت. بنابراین ضعف‌های جنبش زن، زندگی، آزادی، در واقعیت، ضعف‌های خود این جنبش نبود. ضعف‌های جنبش طبقاتی کارگران ایران بود و تلاش برای غلبه بر این ضعف‌ها وظیفه‌ای مبرم در برابر سازمان‌های کمونیست و عموم فعالان و پیشروان جنبش کارگری است. تجربه مبارزات چند دهه گذشته به‌وضوح نشان داده است، مادام که طبقه کارگر ایران نتواند به‌عنوان یک نیروی متشکل سیاسی علیه نظم حاکم، در پیشاپیش تمام جنبش‌های ضد نظم موجود ظاهر گردد، این جنبش‌ها نمی‌توانند به نتیجه قطعی و پیروزمندی دست یابند.

کار شماره ۱۱۲۷ - ۲۴ شهریور ۱۴۰۴

## قطعه‌نامه زنان پیوند با جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی، ضامن پیروزی جنبش زنان!

نظر به این‌که:

– ستم و تبعیض جنسیتی که ریشه در مناسبات و ساختار طبقاتی جامعه دارد، زنان را در موقعیتی فرودست قرار داده است و از بدو پیدایش نظام سرمایه‌داری، زنان کارگر علاوه بر تبعیض بر پایه جنسیت و خشونت نهادینه جامعه طبقاتی، بار استثمار طبقاتی را نیز بر دوش می‌کشند و با ستمی مضاعف مواجه‌اند،

نظر به این‌که:

– به‌رغم قرن‌ها مبارزه زنان در سراسر جهان علیه این تبعیض، ستم، نابرابری و استثمار که در اغلب کشورهای جهان دست‌آوردهایی نیز داشته و زنان به برابری حقوقی دست‌یافته‌اند، اما این دست‌آوردها در جریان بحران‌های اقتصادی و سیاسی جهان سرمایه‌داری، مکرر مورد تعرض قرار گرفته و به‌ویژه تحولات چند دهه اخیر به‌وضوح نشان داده است که نه‌فقط به برابری حقوق و آزادی‌های فردی زنان، بلکه به شرایط زندگی و معیشت زنان آسیب‌های جدی وارد آمده است، لذا این حقیقت بیش از هر زمان دیگر عیان شده است که یگانه راه رهایی زنان از هرگونه، ستم، تبعیض، نابرابری و استثمار سوسیالیسم است.

نظر به این‌که:

– در ایران دولت مذهبی پاسدار نظم سرمایه‌داری، با قوانین و مقررات ارتجاعی زن‌ستیز و دستگاه‌های سرکوب اجرای این قوانین، زنان را در معرض بی‌رحمانه‌ترین ستم، تبعیض و نابرابری قرار داده و رسماً برابری حقوقی زن را نفی و انکار کرده است، مبارزات زنان در ایران، ابعاد چندلایه و همه‌جانبه‌تری به خود گرفته است. زنان نه‌تنها علیه ستم و نابرابری طبقاتی و جنسیتی، بلکه هم‌زمان علیه دولت دینی و سلطه طبقاتی- مذهبی با تمام قوانین و مقررات مذهبی ارتجاعی مردسالارانه و قرون‌وسطایی به نبرد برخاسته‌اند.

– زنان از همان نخستین روزهای استقرار این دولت، مبارزه خود را در اشکال گوناگون ادامه داده‌اند. مبارزه و مقاومت زنان زندانی سیاسی از دهه خونین ۶۰ تا کنون یکی از برگ‌های درخشان جنبش زنان است. با وجود این تنها با خیزش دی‌ماه ۹۶ و قیام آبان ۹۸ - که توده‌های کارگر و زحمت‌کش نقش برجسته‌ای در آن داشتند-، بستری نوین برای مبارزات رادیکال زنان و جنبش آن‌ها فراهم شد. بستری عاری از هرگونه اتکا و توهم به این یا آن جناح حکومتی. این مبارزات در سال ۱۴۰۱ در جنبش انقلابی زن، زندگی، آزادی به نقطه اوج خود رسید. جنبشی با حضور گسترده زنان و مردان جوان و فعالان کوئیر که طی آن، سمبل‌های ارتجاع اسلامی در خیابان‌ها به آتش کشیده شد و زنان با شجاعت و جان‌فشانی، چون ستارگانی در شب تاریک تاریخ درخشیدند و چهره شهرها را دگرگون کردند.

– با این‌که مبارزات زنان در سال‌های اخیر با تلاش برای سرنگونی جمهوری اسلامی گرم‌خورده و دستاوردهای کم‌نظیری نیز کسب کرده است، اما فراتر از این محدوده، گسترش و تعمیق نیافت و در نتیجه سرکوب‌های وحشیانه جمهوری اسلامی، فقدان تشکل و آگاهی لازم و نبود سازمان‌دهی و افق سیاسی روشن، عجالتاً فروکش کرد و در مبارزات و مقاومت انفرادی زنان علیه نقض آزادی‌های فردی ادامه یافت.

از همین رو:

– بررسی نقاط ضعف این جنبش، بخشی از مبارزه و از وظایف خطیر فعالان جنبش انقلابی زنان و کمونیست‌ها است، چراکه غلبه بر این ضعف‌ها و موانع، پتانسیل عظیم این جنبش را چند برابر خواهد کرد. غلبه بر ضعف آگاهی - چه از نظر طبقاتی و چه آگاهی عمومی سیاسی - در میان بخش‌هایی از زنان جوانی که وسیعاً در خیابان‌ها حضور داشتند، افق رهایی‌بخش سوسیالیستی را در سرلوحه مبارزات زنان قرار می‌دهد، افقی که مبارزه را از سطح واکنش‌های شجاعانه اما فردی و ناپایدار، به نبردی آگاهانه، مستمر و سراسری و در پیوند با جنبش‌های اجتماعی و طبقاتی کارگران بسط خواهد داد، مبارزات فردی زنان که نهایتاً شامل آزادی‌های فردی، اما شکننده و کم‌دوام را ارتقاء خواهد داد و از آسیب‌پذیری بیشتر آن جلوگیری خواهد کرد.

– فائق آمدن بر ضعف آگاهی و تشکل، مبارزه همه‌جانبه با ستم جنسیتی و طبقاتی را تقویت می‌کند و قادر خواهد بود میلیون‌ها زن کارگر، زحمت‌کش و سرپرست خانواده را با جنبش کارگران و زحمت‌کشان هم‌بسته و همراه کند و با برانداختن سیستم مبتنی بر استثمار و فرهنگ پوسیده و در پیوندی ارگانیک با طبقه کارگر و سایر جنبش‌های رادیکال و انقلابی، بساط ستم و تبعیض، تحقیر و بی‌حقوقی، خشونت علیه زنان را ریشه‌کن سازد.

جنبش زنان با این پیوند عمیقاً تقویت می‌شود و متقابلاً موجب تقویت سایر جنبش‌های اجتماعی خواهد شد.

–سازمان فدائیان (اقلیت) – که همواره از پیگیرترین مدافعان برابری کامل و رهایی زن بوده و در برنامه خود راهکارهای ریشه‌ای برای تحقق رهایی واقعی زنان را منظور کرده و برای تحقق آن‌ها مبارزه می‌کند- بر ضرورت پیشبرد مبارزات متشکل‌تر و هدفمندتر زنان آگاه و کمونیست علیه کلیه اشکال ستم و استثمار و تبعیض بر پایه جنسیت تاکید می‌کند.

کار شماره ۱۱۳۸ – ۷ مهر ۱۴۰۴

## پرستاران راهی جز توسل به سلاح اعتصاب، ندارند

تجربه ۴۶ سال گذشته به‌وضوح این واقعیت را در برابر همگان قرار داده است که جمهوری اسلامی، قادر به پاسخ‌گویی هیچ‌یک از مطالبات مردم ایران نیست. کابینه‌های دولت دینی یکی پس از دیگری آمدند و رفتند، اما به‌رغم وعده‌های پوشالی‌شان، آنچه برجای گذاشتند، وضعیتی وخیم‌تر و شرایطی دشوارتر برای توده‌های مردم ایران بود. مسعود پزشکیان نیز که اکنون بیش از یک سال در جایگاه اسلاف خود، در رأس دستگاه اجرایی رژیم قرا گرفته، وظیفه‌ای جز این ندارد که در نطق‌های تکراری‌اش به ذکر مصیبت بپردازد و جار بزند که اوضاع وخیم‌تر از آن است که بتوان پنهانش ساخت.

“ما روی طلا خوابیده‌ایم اما گرسنه‌ایم؛ مقصر ما مدیران، مسئولان، سیاستمداران و قانونگذاران هستیم، مقصر آمریکا نیست.” این پاسخی بود که وی در دیدار با مدیران آموزش و پرورش سراسر کشور در قبال بحران نظام آموزشی داد. چاره چیست؟ تا اطلاع ثانوی هیچ معضلی از معضلات و مطالبات مردم حل نخواهد شد. باید همه منتظر بمانند تا مدیرانی که خود ویرانی به بار آورده‌اند، بحران را حل کنند! اما معضل جامعه ایران فقط بحران نظام آموزشی کشور نیست، معضل، کلیت نظام است. معضل، تمام نظم اقتصادی-اجتماعی و سیاسی ارتجاعی حاکم است که پوسیدگی آن به درجه‌ای رسیده که در تمام عرصه‌ها، بحران‌های علاج‌ناپذیر به بار آورده است.

وی، همان حرف‌هایی را که پیش‌ازین در اجلاس مدیران آموزش و پرورش زده بود، به شکل دیگری، روز چهارشنبه ۷ آبان در جلسه‌ای که با تعدادی پرستار دست‌چین شده داشت، تکرار کرد.

او برای این‌که از همان آغاز بحث مطالبات پرستاران را متوقف سازد، گفت: “امروز به‌جایی رسیده‌ایم که حتی در پرداخت حقوق افراد مشکل داریم.” اما، چاره چیست و تکلیف مطالبات پرستاران چه می‌شود؟ فرمودند، باید نخست ساختار اداری را اصلاح کرد. اما “اصلاح ساختار اداری به‌سادگی اتفاق نمی‌افتد. زمان می‌برد.” همه فهمیدند. کسی صحبت از مطالبات و تحقق آن‌ها نکند. پرستاران باید منتظر اصلاح ساختار تا آینده‌ای نامعلوم، بمانند.

پزشکیان در این سخنرانی‌ها نقش یک آخوند شیاد را بازی می‌کند که در یک مسجد پس از ذکر مصیبت برای مستمعین ناگاه، وعده نجات را پس از مرگ، در بهشت می‌دهد. قرار بود رئیس‌جمهوری دولت دینی پاسخی به مطالبات پرستاران و بحران سیستم بهداشت و درمان بدهد، اما او نخست مرثیه‌خوانی خود را از جنگ دوازده‌روزه و ذکر مصائب آن آغاز کرد تا رسید به داستان تکراری و همیشگی دولت دینی برای سرکوب هر اعتراض و این‌که همه “این را بدانید که دشمن به دنبال برهم زدن وحدت و انسجام ماست.” یعنی این‌که اعتراض و مبارزه برای تحقق مطالبات، کار دشمن خارجی است که می‌خواهد وحدت و انسجام را بر هم بزند. اما بالاخره تکلیف بحران سیستم درمان و مطالبات سرکوب‌شده پرستاران چه می‌شود؟ پاسخ می‌دهد:

“ما وارث روندی هستیم که اصلاح آن زمان‌بر و دشوار است. در همه زمینه‌ها بدون آنکه به محدودیت‌های منابع توجه داشته باشیم، ساختار را گسترش و توسعه دادیم و کارهایی کردیم که نباید انجام می‌شد. امروز به‌جایی رسیده‌ایم که حتی در پرداخت حقوق افراد مشکل داریم.” روشن است. به‌جایی رسیده‌ایم که حتی در پرداخت حقوق افراد مشکل داریم، تا چه رسد به مطالبات آن‌ها.

کلام آخر وی نیز این بود “با تمام وجود برای رفع هرگونه مصداق بی‌عدالتی و تبعیض تلاش می‌کنم، اما تحقق این هدف نیاز به تغییرات رفتاری گسترده و عمیقی دارد که ساده و سهل‌الوصول نیست.”

این است تمام پاسخ پزشکیان به پرستاران با انبوه مطالبات، در کشوری که بر طبق گزارش‌های رسمی، درآمد سال گذشته جمهوری اسلامی فقط از فروش نفت، رقمی حدود ۶۷ میلیارد دلار بود، بدون این‌که حتی یک سنت آن صرف رفاه و مطالبات کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگانی شود که متجاوز از ۹۰ درصد آن‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند. پرستاران سال‌هاست که برای تحقق مطالبات خود مبارزه کرده‌اند، دولت جمهوری اسلامی اما پاسخی به این مطالبات نداده است.

ساعات کار پرستاران طولانی است. دستمزد ناچیزی که به آن‌ها پرداخت می‌شود کفاف هزینه‌های زندگی روزمره آن‌ها را نمی‌دهد. میانگین حقوق ماهانه پرستاران ۱۸ تا ۲۰ میلیون تومان است. این دستمزد ناچیز، پرستاران را ناگزیر به اضافه کاری کرده، اما مبلغی که در ازای این اضافه‌کاری پرداخت می‌شود، آن‌قدر کم است که پرستاران ترجیح می‌دهند کار دیگری در خارج از بیمارستان پیدا کنند. مدیران بیمارستان‌ها اما پرستاران را وادار به اضافه کاری اجباری می‌کنند. بیمارستان‌های دولتی با کمبود ۳۰۰ هزار پرستار مواجه‌اند، رؤسا و مدیران بیمارستان‌های خودگردان، پرستاران را مجبور کرده‌اند که بار این کمبود را بر دوش بکشند، در دو و گاه سه نوبت، کار کنند و مراقبت از ده تا بیست بیمار را بر عهده بگیرند تا سود بیشتری عاید آن‌ها شود. پرستاران با تبعیض رو به هستند و درازای کاری که در یک گروه انجام می‌دهند، مبلغ ناچیزی سهم آن‌ها می‌شود. پرستاران هیچ نقشی در تصمیم‌گیری بیمارستان‌ها ندارند. پرستاران، در نتیجه فشار کار طاقت‌فرسا، دچار خستگی مفرط و فرسودگی شدید، استرس مداوم هستند و سلامتی خود را از دست می‌دهند. دبیر کل دولتی

خانه پرستار می‌گوید: "در کشورهای اروپایی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت، بیش از ۱۰ پرستار وجود دارد، حداقل قابل قبول سه پرستار است. اما در ایران این رقم تنها حدود ۱/۶ تا ۱/۷ است. به همین ترتیب، به ازای هر تخت بیمارستانی نیز باید کادر پرستاری ۲/۳ و ۱/۸ پرستار وجود داشته باشد، درحالی‌که این عدد در کشور ما حدود یک نفر است". در نتیجه این فشارها ست که در سال ۱۴۰۳، بیش از ۲۵۰۰ پرستار از وزارت بهداشت خارج شده‌اند و در "دو سال گذشته بیش از ده هزار پرستار برای مجوز خروج از کشور اقدام کرده‌اند".

آنچه به‌ویژه نظام درمانی کشور را در بحرانی گرفتار کرده است که نه بیمار از آن رضایت دارد و نه پرستار، خصوصی سازی بخش درمان و تبدیل کردن آن به یک بنگاه سود سازی است. جمهوری اسلامی با خصوصی‌سازی بخش درمان، زندگی مردم ایران و پرستاران را تباه کرده است. هدف جمهوری اسلامی از خصوصی‌سازی این بوده است که هزینه‌های درمان را از دوش خود بردارد و آن را بر دوش مردم بیندازد. اما این اقدام در همان حال پرستاران را به کارگرانی بی حق و حقوق تبدیل کرده که با استثمار وحشیانه روبه‌رو هستند.

از همان روزی که بخش درمان کشور به کلی خصوصی‌سازی شد و علاوه بر ایجاد مراکز درمانی خصوصی، بیمارستان‌های دولتی نیز زیر عنوان خودگردانی تابع اصل کسب سود شدند، نه توده‌های مردم از درمان مناسب برخوردار شدند و نه پرستارانی که در این مؤسسات به‌عنوان کارگر وادار به کار شدند، آسایش داشته‌اند. فقط مدیران و روسای بیمارستان‌ها، پزشکان و شرکت‌های دلال، سودهای هنگفت از این خصوصی‌سازی به جیب زده‌اند. آنچه برای پرستار باقی ماند، ساعات طولانی کار، "توبت‌های دوازده‌ساعته هرروزه در تعطیلات و آخر هفته و نیمه‌شب‌ها"، دستمزد ناچیز، کار شاق، اضافه‌کاری اجباری، فرسودگی و در نهایت کنارگیری هزاران پرستار هر سال، از چرخه خدمت و چنانچه امکانش فراهم باشد، مهاجرت به کشورهای دیگری که لاقدر قدر کار ارزشمند پرستار را می‌شناسند.

بیمارستان‌های کشور را ظاهراً تحت عناوین خصوصی، هیئت امنائی، شرکتی و دولتی تقسیم‌بندی کرده‌اند. دو سال پیش معاون وزیر بهداشت اعلام کرد از ۱۰۴۴ بیمارستان کشور حدود ۷۰ درصد متعلق به وزارت بهداشت است و بقیه بیمارستان‌ها در اختیار سازمان تأمین اجتماعی، نیروهای مسلح، خیریه‌ها و بخش خصوصی قرار دارد. حدود ۷۵ درصد پرستاران را زنان تشکیل می‌دهند. کلیه این بیمارستان‌ها مستثنا از تقسیم‌بندی فوق، به شیوه سرمایه‌داری اداره می‌شوند. بیمارستان‌هایی که ظاهراً دولتی‌اند، به شیوه خودگردانی اداره می‌شوند و عملکرد یک بیمارستان خصوصی را دارند. یعنی بر مبنای سود عمل می‌کنند. بیمارستان‌های خودگردان، باید خود را از طریق درآمد اداره کنند، تصمیم‌گیری‌های مالی و عملیاتی دارند. هزینه‌های خود را از مردم، خواه مستقیم یا از طریق بیمه‌ها تأمین می‌کنند. نیروی کار این بیمارستان‌ها نیز از طریق شرکت‌های بیمه‌انکاری واسطه و با قراردادهای کوتاهمدت رنگارنگ، بدون امنیت شغلی و با حداقل دستمزد تأمین می‌شود.

در چنین نظامی، هم مراکز درمانی خصوصی و هم بیمارستان‌های خودگردان، تلاش می‌کنند با استثمار وحشیانه پرستاران، حداکثر سود را به دست آورند. دستمزد را هر طوری که خودشان می‌خواهند تعیین می‌کنند. استخدام رسمی در کار نیست. تنها تعداد محدودی پرستار در بیمارستان‌های دولتی با مجوز سازمان امور اداری و استخدامی، رسمی شده‌اند. در این سیستم، سرمایه‌دار و مدیر بیمارستان بار کمبود نیروی انسانی را بر دوش تعداد محدودی پرستار قرار می‌دهند که حقوقشان ناچیز است و سود کلانی از بابت آن به جیب می‌زنند. پرستار باید بی‌چون‌وچرا در ازای مبلغ ناچیز ساعتی ۵۰ هزار تومان، بار اضافه‌کاری اجباری را بر دوش بکشد. این سیستم باعث ایجاد تبعیض آشکار در بیمارستان‌ها شده است. گروهی از مزایای مالی چشمگیر برخوردار شده‌اند اما سهم پرستاران ناچیز مانده است. پرستاران مکرر به بی‌عدالتی، در پرداخت کارانه‌ها اعتراض کرده‌اند.

برای یک دولت دینی استبدادی که تمام موجودیتش بر نیروهای مسلح نظامی و پلیسی و دستگاه جاسوسی و سانسور و تحمیق قرار گرفته که بخش اعظم بودجه سالانه کشور را می‌بلعند، بخش درمان و مطالبات پرستاران، همانند بخش آموزش کشور، در اولویت نیست. پزشک‌ها در سخنرانی خود که به آن اشاره شد، همین پاسخ را به‌صراحت داد و گفت که عجلاناً برنامه‌ای برای بحران نظام درمان و تحقق مطالبات پرستاران ندارد. حال بر عهده خود پرستاران است که بازره مبارزه، رژیم را وادار به پذیرش مطالبات خود کنند. گرچه تا روزی که جمهوری اسلامی بر ایران حاکم است، پرستاران از شرایط فاجعه‌باری که جمهوری اسلامی بر آن‌ها تحمیل کرده نجات نخواهند یافت، اما برای تحقق مطالبات فوری خود، سلاح قدرتمند اعتصاب را در اختیار دارند که چنانچه به آن متوسل شوند، همین پزشک‌هایی که امروز با قدری، تحقق مطالبات پرستاران را به آینده‌ای نامعلوم موکول می‌کند، وادار خواهد کرد به دست و پای پرستاران بیفتند. راه دیگری جز توسل به اعتصاب در برابر پرستاران قرار ندارد. سلاح قدرتمند اعتصاب را به‌کارگیرید.

## تغییرات در قانون مهریه و تداوم تبعیض علیه زنان

اخیراً مجلس شورای اسلامی کلیات طرح اصلاح قانون مهریه را تصویب کرد. تغییراتی که نتیجه‌اش، استمرار و تداوم تبعیض و نابرابری علیه زنان است، چرا که اس و اساس این قانون ارتجاعی، کالایی کردن رابطه عاطفی و انسانی بین دو فرد و تبدیل آن به یک معامله است که پایه آن بر نابرابری و تبعیض است.

کمیسیون قضائی و حقوقی مجلس البته این تغییرات را در پوشش طرحی موسوم به «اصلاح قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی» در دستور کار اجلاس ۱۸ آبان مجلس قرار داد و چنین ادعا کرد که هدف از چنین طرحی کاهش «زندانیان مهریه» از طریق به‌کارگیری روش‌های جایگزین حبس - از جمله استفاده از پابند الکترونیکی - است. محمد سرگزی رئیس کمیسیون حقوقی و قضائی مجلس، آمار پرونده‌های مربوط به موضوع مهریه را سالانه ۲۴۰ هزار مورد ذکر کرده که از این میزان ۴۰ هزار پرونده تا زمان صدور حکم، منجر به زندان می‌شود.

کلیات این طرح که با ۱۹۷ رأی موافق از مجموع ۲۴۲ رأی به تصویب رسید، دربرگیرنده تغییراتی چشمگیر در قانون مهریه است. طبق این تغییرات، سقف ۱۴ سکه طلا جهت ضمانت کیفری مهریه در نظر گرفته شده است، در سال ۱۳۹۲ این سقف ۱۱۴ سکه تعیین شده بود. ضمناً طبق این طرح، هیچ مردی به علت ناتوانی در پرداخت مهریه زندانی نخواهد شد، و چنانچه توان پرداخت مهریه را نداشته باشد، مهریه قسط بندی می‌شود. اگر مرد توانایی پرداخت قسط را نیز نداشته باشد و یا حتی به بهانه‌ها و شگردهای مختلف قصد پرداخت را نیز نداشته باشد، تحت نظارت سامانه الکترونیک قرار می‌گیرد و با پابند از زندان آزاد می‌شود. در صورت قسط بندی نیز، مرد با پرداخت اولین قسط از زندان آزاد می‌شود و حق زن در این مورد، از آن لحظه به بعد از بین می‌رود و در صورت عدم تمکین، حق نفقه را از دست می‌دهد و مرد می‌تواند گواهی ازدواج مجدد درخواست کند. به گفته برخی حقوقدانان و وکلای این حوزه، این مصوبه عملاً ماهیت پرداخت مهریه را نیز تغییر داده است. تاکنون در سند عقد، مبنای پرداخت مهریه به نحوی بوده که زن هر زمان قادر بوده پرداخت مهریه را طلب کند - امری که در قوانین شرعی «عندالمطالبه» نامیده می‌شود. اما از این پس و به دنبال این تغییرات، مبنای پرداخت مهریه، استطاعت و توانایی مالی مرد است که زمان و هر میزانی که بتواند و یا بخواهد پرداخت کند - امری که در قوانین شرعی «عندالاستطاعه» نامیده می‌شود. مورد دیگری که در این کلیات عنوان شده است، برخورداری زن از حق طلاق در صورت چشمپوشی کامل از مهریه است. این موارد موجب می‌شود زنی که به موجب قانون ارتجاعی حاکم، فاقد حق طلاق است، ناگزیر شود از حق مهریه بگذرد و نیز قادر نخواهد بود از ابزار مهریه به‌عنوان اهرم فشار استفاده کند و طلاق بگیرد.

البته با این که این موارد در جریان بررسی طرح مذکور در مجلس علنی و منتشر شده، اما مقدمات و زمینه‌های این امر پیش‌تر، در پشت پرده و از سوی برخی از مرتجعین مذهبی فرموله و درخواست شده بود. سال‌ها پیش و در اوائل مهرماه سال جاری، جعفر سبحانی که از او به‌عنوان مرجع تقلید نام برده می‌شود، در نامه‌ای به محسنی اژه‌ای خواستار اصلاح شرایط پرداخت مهریه شده و پیشنهاد کرده بود شورای ققهی قوه قضائیه این امر را بررسی و به مجلس ارسال کند تا از این پس در عقدنامه‌ها مبنای پرداخت مهریه، استطاعت و توانایی مالی مرد باشد و لاغیر.

مصوبه اخیر، واکنش‌های مختلفی در پی داشته است. برخی حقوقدانان و وکلای طرفدار جمهوری اسلامی و قوانین شرعی‌اش هستند که از جمله با انتشار پیام‌های ویدیویی مفاد این مصوبه را تشریح کرده و از «ختم شدن غائله مهریه» به شادمانی پرداخته‌اند. جعفر بختیاری یکی از این وکلایست که به‌ویژه در قسمت مربوط به امکان صدور گواهی ازدواج مجدد برای مردی که «قادر» به پرداخت مهریه نبوده، سراپا شور و شغف شده است، چرا که پیرو تغییرات اخیر، امکان طلب مهریه از سوی زن عملاً منتفی می‌گردد، و این تنها ابزار از زنان گرفته می‌شود و در رابطه‌ای که بر مبنای نابرابری حقوقی بنا شده، دیگر هیچ پناه و پشتیبانی نخواهد داشت.

دسته دیگری نیز هستند که تغییرات را ناکافی می‌دانند و خواهان اصلاحاتی هستند که منافع زنان را نیز در برداشته باشد. مخالفت آن‌ها از زاویه چگونگی طلب مهریه و جرح و تعدیل شرایط آن است.

واکنش دیگر از جمله از سوی حقوقدانان و وکلایی است که طی سال‌های اخیر در دفاتر و مشاوره‌های حقوقی خود بر ضرورت شروط ضمن عقد پافشاری کرده و به زوجین پیشنهاد می‌کنند در هنگام قرارداد عقد، حقوق شش‌گانه‌ای را که حتی‌الامکان برابری بین دو فرد را تضمین می‌کنند، منظور کنند تا از طریق توافقات دوطرفه، قوانین تبعیض‌آمیز حاکم به نفع مردان را دور بزنند. کاوه راد از جمله وکلای مترقی است که در واکنش به تصویب کلیات این طرح در صفحه اینستاگرامی خود، ضمن مخالفت آشکار و پایه‌ای با مهریه و مباحث مربوط به آن، خواستار قید حقوق از طریق شروط ضمن عقد شد. او نوشت: «با تصویب کلیات اصلاحات قانون مهریه، همان اندک ضمانت اجرای باقیمانده از مهریه هم بر باد رفت و بر یک استدلال دیگر مدافعین قانون مهریه خط بطلان کشیده شد.»

سواى آنچه در پشت پرده و يا در صحن علنى مجلس مى‌گذرد، تغييراتى است كه جامعه ايران به‌ويژه در سال‌هاى اخير از سر گذرانده است كه در شكل خودآگاهى زنان و قشر جوان، پس زدن الگوهاى حكومتى و شرعى و انتخاب‌هاى آگاهانه در آغاز روابط عاطفى خود را نشان مى‌دهد. رواج زندگى مشترك افراد، بدون ثبت و عقد رسمى و مقاومت در برابر تن دادن به كليشه‌ها و الگوهاى سنتى يكي از اين تغييرات است. پديده و ترند ديگر، منظور كردن حقوق زن از طريق شروط ضمن عقد است كه دست حكومت را از زندگى و روابط خصوصى کوتاه مى‌كند. روندى كه نه تنها به موازات فرهنگ پوسيده و ارتجاعى حاكم بر جامعه در جريان است، بلكه رو به رشد نيز هست. گرچه آمار رسمى و سراسرى در اين زمينه موجود نيست، اما بررسى‌هاى ميدانى و گزارش‌هاى تحقيقاتى كه در برخى مناطق صورت گرفته‌اند، روند اين تغييرات را به نمايش مى‌گذارد. طبق تحقيقاتى كه در چند شهر از جمله شهر شهريار صورت گرفته است، بين ۲۰ تا ۳۰ درصد زوج‌ها در محضر، حقوق زن را در سند عقد ذكر كرده‌اند، حقوقى مانند اشتغال، حضانت، سفر به خارج كشور، حق تعيين محل سكونت و طلاق.

بهرغم سركوب و اعمال فرهنگ منحط و متحجر، بارقه‌هاى آگاهى، پيشرفت و تعالى و كرامت انساني در بطن جامعه نضج گرفته و روزبه‌روز رو به رشد است. اين مسير قابل برگشت نيست. برعكس! اين روند رو به جلوست و چنانچه آگاهى فردى با آگاهى اجتماعى، انقلابى و طبقاتى نيز توأم گردد، به تغييرات شگرفى در جامعه منجر خواهد شد، تغييراتى كه پايه و اساس تبعيض و نابرابرى بر پايه جنسيت را ملغى خواهد كرد و با تحقق و تضمين سيستم تأمين و رفاه اجتماعى، موجب ريشه‌كن شدن هرگونه وابستگى اقتصادى و اجتماعى در روابط خواهد شد. زمانى كه ازدواج و جدائى فارغ از دردسرها و كشمكش‌هاى حقوقى و قضائى به امرى خصوصى و توافقى تبديل خواهد شد.

كار شماره ۱۱۴۵ - ۲۶ آبان ۱۴۰۴

در جهان معاصر، زیر سلطه سرمایه‌داری افسارگسیخته و سیاست‌های بی‌رحمانه و ویرانگر نئولیبرالی، بشر در میانه آبربحران‌هایی نفس‌گیر گرفتار شده است: بحران مزمن اقتصادی، فاجعه عمیق زیست‌محیطی، جنگ‌های خانمان‌سوز و کشتارهای جمعی که هر روز دامنه بیشتری می‌گیرند. در میان همه این مصائب، زنان، نیمی از جمعیت کره زمین، بیشترین بار این نابسامانی را بر دوش می‌کشند؛ آنان بیشترین قربانیان خشونت‌هایی هستند که حاصل این شرایطند.

هر ساله در آستانه ۲۵ نوامبر، «روز جهانی منع خشونت علیه زنان»، برخی نهادها و سازمان‌های دولتی و بین‌المللی گزارش‌ها و آمارهایی از خشونت علیه زنان منتشر می‌کنند، اما این آمارها، با همه تلخی‌شان، تنها نوک کوه یخ را آشکار می‌سازند؛ تصویری محدود از واقعیتی به مراتب عمیق‌تر، گسترده‌تر و فاجعه‌بارتر که زیر سطح، پنهان مانده است. طبق گزارش سازمان بهداشت جهانی در تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۲۵، تقریباً حدود ۸۴۰ میلیون زن در سال گذشته، تجربه خشونت داشتند. در طول ۱۲ ماه گذشته (منتهی به زمان گزارش)، ۳۱۲ میلیون زن (۱۵ سال به بالا) از سوی شریک زندگی خود، مورد خشونت فیزیکی یا جنسی قرار گرفته‌اند.

با آن‌که همین آمار محدود نیز از فاجعه‌ای عظیم و تکان‌دهنده پرده برمی‌دارد، اما به هیچ‌وجه بازتاب‌دهنده تمام واقعیت نیست. در بسیاری از کشورها اساساً هیچ آمار رسمی درباره خشونت علیه زنان منتشر نمی‌شود و در موارد بی‌شماری حتی گزارش‌های خشونت در مراجع پلیسی و قضایی ثبت یا پیگیری نمی‌شوند. آنچه در گزارش‌های بین‌المللی ارائه می‌گردد، تنها به بخشی از خشونت‌ها می‌پردازد و گستره وسیع اشکال دیگر خشونت را نادیده می‌گذارد: خشونت روانی، کلامی، سایبری، فشارها و آزارهای پنهان در محیط خانواده، خشونت در محیط کار و اجتماع، بهره‌مکشی جنسی، قاچاق و تجارت زنان، تن‌فروشی ناشی از فقر، ازدواج‌های اجباری کودکان، ختنه اجباری دختران، و حتی سوزاندن یا زنده‌به‌گور کردن زنان در برخی مناطق، به‌ویژه در بخش‌هایی از آسیای دور. همچنین این آمارها تقریباً هیچ تصویری از خشونت‌های هولناک دوران جنگ، از جمله قتل، شکنجه و تجاوز سیستماتیک به زنان در میدان‌های درگیری ارائه نمی‌دهند. گزارش‌های رسمی به مناسبت روز جهانی منع خشونت علیه زنان، عمدتاً تنها بر خشونت فیزیکی از سوی مردان خانواده، به‌ویژه همسران، تمرکز دارند و بدین ترتیب بخش عظیمی از واقعیت خشونت ساختاری علیه زنان نادیده گرفته می‌شود.

اما شاید مهم‌ترین کارکرد چنین آمارهایی، پنهان‌سازی ساختارهای عمیقاً نابرابر و خشونت‌زایی باشد که تولیدکننده و بازتولیدکننده خشونت علیه زنان‌اند: ساختارهای طبقاتی، سیاسی و اجتماعی‌ای که در تار و پود جوامع تنیده شده‌اند. وقتی خشونت علیه زنان صرفاً به عنوان «مشکلی فرهنگی» یا «رفتاری شخصی» بازنمایی می‌شود، عملاً از عرصه عمومی و سیاسی بیرون کشیده شده و به حوزه خصوصی تقلیل داده می‌شود؛ درحالی‌که این خشونت نه یک انحراف فردی، بلکه برآیند مستقیم مناسبات نابرابر قدرت است. نگاهی دقیق به تاریخ تمدن بشر نشان می‌دهد که پیدایش مناسبات طبقاتی و شکل‌گیری مالکیت خصوصی با استقرار نظام پدرسالاری هم‌زمان و در هم‌تنیده بوده است؛ نظمی که از همان آغاز، زنان را در جایگاهی فرودست قرار داده و انقیاد آنان را در چارچوب نهاد خانواده تثبیت کرده است. در واقع، کنترل و تملک بر بدن زن یکی از پیش‌شرط‌های حفظ و انتقال مالکیت خصوصی بوده، زیرا استمرار این مالکیت از مسیر «ارث» عبور می‌کند و تنها با کنترل کامل بر زنان، به‌ویژه بر باروری و روابط جنسی آنان، ممکن می‌شود. از سوی دیگر، نقش زنان در بازتولید اجتماعی، تولید نسل و نیروی کار سبب شده است که صاحبان قدرت و ثروت در طول تاریخ، برای تداوم نظم طبقاتی، کنترل همه‌جانبه‌ای بر زندگی زنان اعمال کنند: از بدن و رفتار زنان گرفته تا نقش آنان در تولید، حضور اجتماعی و حتی افکار و آرزوهای آنان. از همین‌جاست که خشونت علیه زنان و زن‌ستیزی در اشکال گوناگون پدیدار می‌شود و از سطح روابط خصوصی و خانوادگی فراتر رفته، تمام عرصه‌های زیست اجتماعی زنان را دربرمی‌گیرد. با پیدایش نظام سرمایه‌داری این وضعیت ابعاد تازه‌ای پیدا می‌کند. نظام سرمایه‌داری، افزون بر اتکای تاریخی‌اش به نقش زنان در بازتولید اجتماعی، از آنان به‌عنوان نیروی کار ارزان و مطیع بهره‌مکشی می‌کند. چنین ساختاری زنان را نه تنها در محیط کار، بلکه در خانواده نیز زیر فشار و ستم مضاعف قرار می‌دهد؛ ستمی که هم اقتصادی است و هم فرهنگی، هم جسمی و هم نمادین. بدین‌ترتیب، زنان در نظام سرمایه‌داری در محل کار بهره‌مکشی می‌شوند و در خانه تحت انقیاد پدر-مردسالاری باقی می‌مانند؛ دو سازوکاری که در نهایت یکدیگر را تقویت و بازتولید می‌کنند. در چنین ساختاری، تمامی نهادها، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در خدمت حفظ زیربنای تولیدی و بازتولید مناسبات مسلط قرار می‌گیرند. از این‌رو جای تعجب نیست که با تشدید بحران‌های اقتصادی، گسترش فقر و فلاکت در میان اکثریت مردم، برآمد نیروهای راست و افراطی و نیز قدرت‌گیری جریان‌های ارتجاعی در کشورهای خاورمیانه، همراه با جنگ‌افروزی‌های امپریالیستی و صهیونیستی و بروز جنگ‌های داخلی، آمار خشونت علیه زنان روندی شدیداً صعودی پیدا کرده است. طبق گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۲۵، خشونت علیه زنان نسبت به سال پیش ۲۵ درصد افزایش داشته است؛ افزایشی تکان‌دهنده که نمی‌توان آن را جدا از بحران‌های

اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در سطح جهان بررسی کرد. این پیوند ساختاری، همان حقیقتی است که در بسیاری از آمارهای رسمی یا نادیده گرفته می‌شود یا عمداً پنهان می‌ماند.

به همین دلیل، انتشار صرف آمار، نه تنها کمکی به حل ریشه‌های مسئله نمی‌کند، بلکه گاه خود به ابزاری برای انحراف بحث از علت‌های بنیادی تبدیل می‌شود. اساساً هدف اصلی این گزارش‌ها، آنگونه که از سوی دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی عرضه می‌شوند، رفع ریشه‌های این جنایت‌ها نیست؛ بلکه اغلب برای مصرف در مراسم رسمی، برنامه‌های مناسبتی، تولید محتوا برای رسانه‌ها و توجیه پروژه‌ها و بودجه‌هایی است که در چارچوب نظم موجود تعریف شده‌اند.

در این میان، رژیم جمهوری اسلامی برای این آمارها کارکرد دیگری نیز تعریف کرده است: مصرف سیاسی برای توجیه و پنهان‌سازی خشونت گسترده علیه زنان در ایران. برای این منظور، دائماً بر «جهانی بودن» و «قدمت» خشونت علیه زنان در جوامع مختلف تأکید می‌شود تا این پدیده امری طبیعی و بدیهی جلوه کند و نقش حکومت دینی کم‌رنگ یا به کلی پنهان شود. اما در کشوری که استبداد دینی بر آن حاکم است، واقعیت این است که جمهوری اسلامی خود بزرگترین دشمن زنان است. این رژیم دینی را تبلیغ و نهادینه می‌کند که در کتاب مقدس آن، به صراحت به مردان اجازه داده شده است زنان را در صورت «عدم تمکین» در خانه حبس کرده و حتی تا حد مرگ گرسنگی دهند؛ ایدئولوژی‌ای که در قوانین شرعی آن، پدر می‌تواند دخترش را بدون هیچ مجازاتی به قتل برساند. قوانین ازدواج، طلاق، حضانت، ارث و غیره، همگی به زیان زنان نوشته شده‌اند. این حکومت از کتب درسی مدارس تا فیلم‌ها و رسانه‌های رسمی، زن‌ستیزی سیستماتیک را تبلیغ می‌کند؛ با محدودیت‌های سنگین شغلی و تحصیلی، تبعیض جنسیتی را در عرصه عمومی نهادینه می‌کند و در عرصه خصوصی آن را تا حد خشونت و قتل عادی‌سازی می‌کند. جمهوری اسلامی زنان را به‌خاطر پوشش، هویت مستقل از هنجارهای رژیم و تلاش و مبارزه برای کسب حداقل حقوق انسانی‌شان سرکوب و زندانی می‌کند و ایران را به کشوری تبدیل کرده که بالاترین آمار اعدام زنان، قتل دولتی، را در جهان دارد.

این ساختار سیاسی در ایران، در خدمت زیربنای تولید کالایی قرار گرفته و به تقویت ساختار پدر-مردسالارانه یاری می‌رساند. از این‌روی، نخستین گام برای برقراری امنیت واقعی برای زنان در ایران، سرنگونی انقلابی این رژیم و استقرار حکومتی است که از قید مذهب رها باشد و تمامی ساختارهای بازتولیدکننده زن‌ستیزی را برچیند. در این مسیر، روشنگری در مورد ریشه‌های خشونت علیه زنان، و نشان دادن ارتباط آن با ساختارهای حاکم نقشی تعیین‌کننده دارد. در این رابطه می‌توان حتی از همین آمارهای ناقص و سطحی نیز برای برانگیختن حساسیت اجتماعی بهره گرفت، اما همواره باید یادآور شد که این اعداد تنها نمایانگر نوک کوه یخ هستند و واقعیت خشونت علیه زنان ساختاری و بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر از آن چیزی است که آمار رسمی نشان می‌دهد.

کار شماره ۱۱۴۶ - ۳ آذر ۱۴۰۴

## علیه خشونت بر زنان متحد شویم! به مناسبت ۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان

۲۵ نوامبر روز جهانی منع خشونت علیه زنان است. اعمال خشونت بر زن یکی از ویژگی‌های جهان معاصر است که هر روزه ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است.

اکنون وسعت اعمال خشونت بر زنان به حدی رسیده است که هر روزه در هر نقطه‌ای از این جهان پهناور جان زنی در خانه، محل کار و در خیابان گرفته می‌شود. آنچه ویژگی این جنایات را برجسته کرده است، همانا نوع کشتار این زنان است. زنانی که قاتلین‌شان اغلب از بستگان نزدیک و پدرانی هستند؛ که با رنج و زحمت دخترانشان را بزرگ کرده‌اند. یا مردان زن‌ستیزی هستند که به‌زعم خود همسرانشان را عاشقانه دوست می‌داشتند. مردانی که تا پیش از آن هرگز مرتکب قتل، جرم یا خشونتی نشده بودند. اما در لحظه‌ای به بهانه دفاع از شرف و غیرت و حیثیت خانواده، به تبعیت از سنت‌های عقب‌مانده مذهبی و تحت عنوان حق مالکیت بر جسم زن، نام و نشان عزیزانشان را با خشونتی بی‌رحمانه از روی زمین پاک می‌کنند. اما واقعیت این است که سلاح و چاقوی زن‌کشی را عقب‌ماندگی فرهنگی، سنت‌های عصر حجر، تبعیضات جنسیتی، مردسالاری و خدایان کار و سرمایه در دست این مردان ضد زن قرار داده‌اند، تا جامعه همچنان بر پایه‌ای بچرخد که آنان می‌خواهند. تا اعمال فرودستی، نابرابری جنسیتی و ستم و تبعیض بر زنان آن‌گونه ادامه یابد، که خدایان کار و سرمایه می‌خواهند.

باین‌همه و به‌رغم تبعیضاتی که دولت‌های مرتجع و صاحبان کار و سرمایه بر زنان اعمال کرده‌اند، مبارزه برای پایان دادن به این توحش و بربریت روزمره علیه زنان، دیرگاهی است پیش چشم جهان و جهانیان ظاهر شده است. ما بر این باوریم که آزادی زن، حرمت و امنیت اجتماعی او تنها زمانی ممکن خواهد شد که زنان در تمام عرصه‌های حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در مقام انسان‌هایی برابر در جامعه شناخته شوند. حقوق شهروندی، حرمت و امنیت آنان در تمام شئون زندگی به‌عنوان شهروندان متساوی الحقوق به رسمیت شناخته شود.

اما تاریخ نشان داده است که پایان ریشه‌ای خشونت علیه زنان، نه با تصویب، نه با تغییر و نه با جابه‌جایی این یا آن قانون نظام‌های سرمایه‌داری اتفاق می‌افتد، و نه با الطاف خیرخواهانه قانون‌گذاران نظم موجود. رهایی زن و پایان ریشه‌ای خشونت و ستم علیه زنان به پایان دادن نظام سرمایه‌داری و جامعه‌ای عاری از تبعیض و نابرابری سیاسی و اقتصادی و جنسیتی گره‌خورده است. بدون ایجاد جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار - جامعه‌ای سوسیالیستی - که حرمت و حقوق و برابری انسانی تمامی آحاد شهروندان آن را به رسمیت بشناسد و تضمین کند، خشونت بر زنان هم پایان نمی‌پذیرد.

اسلحه خشونت علیه زنان، همواره در دستان سرمایه و رژیم‌های مرتجعی چون جمهوری اسلامی است. امروزه جنبش آزادی و برابری زن در ایران برای پایان دادن به هر نوع خشونت دولتی و مذهبی، و مقابله با سنت‌های زن‌ستیز حاکم بر جامعه قد علم کرده است. خیزش مهسا، پتانسیل بالای این جنبش را به جهان و جهانیان نشان داد. باگذشت بیش از چهار دهه اعمال خشونت و جنایت و تبعیضات جنسیتی توسط حکومت زن‌ستیز جمهوری اسلامی علیه زنان، اکنون به همت مبارزات دلاورانه زنان و دیگر گروه‌های اجتماعی، جامعه به سمتی شتاب گرفته است که اعمال خشونت و ستم بر زنان به نقطه پایانی خود نزدیک شده است.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست همراه با جنبش آزادی زن برای ایجاد جامعه‌ای انسانی، فارغ از هرگونه ستم و نابرابری مبارزه و تلاش می‌کند. در روز ۲۵ نوامبر برابر با ۴ آذر، متحد و هم‌صدا بر علیه حکومت زن‌ستیز جمهوری اسلامی و علیه اعدام و سرکوب صدایمان را بلندتر کنیم.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

۱۹-۱۱-۲۰۲۵

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

کار شماره ۱۱۴۶ - ۳ آذر ۱۴۰۴

## خامنه‌ای و معضل لاینحل زنان در نظام جمهوری اسلامی

خامنه‌ای روز چهارشنبه ۱۲ آذر ۱۴۰۴ در جمع گروهی از زنان حزب‌اللهی که به مناسبت تولد فاطمه به دیدارش رفته بودند، طی یاهوسرانی‌های خود گفت، زنان در اسلام «مقام بسیار رفیع و ارزشمند» دارند و از لحاظ حقوق در زندگی اجتماعی «امکان برابری آنان با مردان» وجود دارد. خامنه‌ای در فراز دیگری از سخنانش با تأکید بر اینکه زنانی که با حجاب اسلامی در جامعه حضور دارند - یعنی زنانی که مطابق «پوشش اسلامی» و «احکام اسلام» رفتار می‌کنند - می‌توانند همانند مردان در همه عرصه‌های سیاسی - اجتماعی فعالیت کنند و پیشرفت نمایند، دروغ‌بافی‌های خود را تکمیل و به خورد زنان حاضر در جلسه داد. از آنجایی که خامنه‌ای بیش از همه بر این امر واقف بود که در پی ۴۷ سال تحمیل نابرابری‌ها و اعمال انواع تبعیضات جنسیتی بر زنان، سخنان او نه فقط در جامعه که حتی در بین لایه‌هایی از طرفداران حاکمیت نیز خریدار ندارد، بالحنی ملت‌مسانه از رسانه‌های حکومتی خواست تا در باره زن و نقش او - بویژه در مورد حجاب یا روابط زن و مرد - «دیدگاه غربی» را در جامعه بازتاب ندهند.

در وضعیت کنونی جامعه و با شرایطی که جمهوری اسلامی برای زنان ایجاد کرده است، اکنون دیگر بر کسی پوشیده نیست که موضوع «زن» و موقعیت سیاسی - اجتماعی آنان در جامعه یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعاتی است که با گذشت بیش از چهار دهه همچنان به صورت معضلی لاینحل در جامعه باقی مانده است. و طبیعتاً تا زمانیکه جمهوری اسلامی با ماهیت دینی و آپارتاید جنسی‌اش در ایران پابرجا باشد، نه فقط کمترین امیدی برای رهایی زنان از نابرابری و رفع تبعیضات جنسیتی متصور نیست، بلکه همواره اعمال انواع تبعیضات جنسیتی به شیوه‌های مختلف بر تن و جان زنان ایران وارد خواهد آمد. دلایلش هم بسیار ساده و روشن است. جمهوری اسلامی یک نظام دینی است؛ نظامی که در آن دین و دولت به عریان‌ترین شکل ممکن در هم تنیده‌اند. حاکمیتی قرون وسطایی که اولین ویژگی ذاتی‌اش سازش ناپذیری آن با اصل آزادی‌های فردی، اجتماعی و سیاسی در جامعه است. تا چه رسد به آزادی و برابری زنان. چراکه در یک دولت دینی، دین و آزادی جمع اضدادند و هرگز با هم جمع نمی‌شوند. تجربه تاریخی و تاکنونی همه نظام‌های دینی نشان داده است، از دری که دین وارد شود، بی کمترین درنگی آزادی از در دیگر خارج خواهد شد. جمهوری اسلامی خود یک نمونه‌ای حی و حاضر از یک نظام دینی مستبد و سرکوبگر در دوران معاصر است. ارتجاع حاکم طی ۴۷ سال حاکمیت خود به صد زبان با زنان و تمامی توده‌های مردم ایران سخن گفته است که در یک دولت دینی جایی برای برابری زن و مرد وجود ندارد. نزدیک به پنج دهه است که حاکمان اسلامی به انحاء مختلف ثابت کرده‌اند که زنان در نظام جمهوری اسلامی از نظر آزادی‌های فردی و اجتماعی فاقد هرگونه حق و حقوقی هستند. استنادشان هم به قرآن و متون فقه اسلامی است. بر اساس بسیاری از آیه‌های قرآنی، متون فقهی، شرعی و حتا قوانین رسمی کشور، وظیفه اصلی زنان در محدوده خانهداری و فرزندآوری و خدمتگزاری به مردان خانواده تعریف شده است. خامنه‌ای هرچقدر تلاش کند و بخواهد با فریبکاری از «مقام بسیار رفیع و ارزشمند» زنان در اسلام سخن بگوید؛ یا به دروغ اعلام کند «امکان برابری زنان با مردان» در جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد، باز هم تکرار اینگونه یاهوسرانی‌ها چیزی از واقعیت سرکوب و بی‌حقوقی محض زنان در جمهوری اسلامی نمی‌کاهد.

خامنه‌ای اگرچه در گوشه‌هایی از سخنان اخیرش به‌طور تلویحی بر رعایت حجاب زنان تأکید کرد، اما همانند گذشته به طور صریح وارد بحث «بی‌حجابی» یا به زبان جمهوری اسلامی وارد بحث ترویج و گسترش «برهنگی» در جامعه نشد. اینبار بجای تأکید و پافشاری بر سرکوب زنان، از «برابری حقوق اجتماعی و کاری زنان» در جامعه سخن گفت. او این سخنان را در شرایطی بیان کرد که نابرابری و تبعیضات جنسیتی همانند گذشته بر تمام شئون فردی، سیاسی و اجتماعی زنان حاکم است. تعدد زوجات، مسئله حضانت فرزندان، حق طلاق یک طرفه به مردان، نابرابری در ارث، تبعیض در شهادت، عدم پذیرش زنان در مقام قضاوت، عدم استقلال زنان در سفر به خارج، قانون بی‌رحمانه قصاص که در آن ارزش زنان نصف مردان است، تحمیل حجاب اجباری و ده‌ها نمونه دیگر از جمله موارد تبعیض‌آمیزی هستند که حی و حاضر در قوانین رسمی جمهوری اسلامی ثبت شده‌اند. اینکه با چنین حجمی از نابرابری‌ها و تبعیضات جنسیتی اعمال شده بر زنان، خامنه‌ای مجبور شده است از «مقام بسیار رفیع و ارزشمند» زنان در اسلام یاهوسرایی کند و کذایی‌تر اینکه از «امکان برابری زنان با مردان» در جمهوری اسلامی سخن بگوید، بی‌تردید ناشی از پیشروی جنبش زنان، تناقضات درونی نظام و «بحران مشروعیت» در ساختار درونی حکومت است که او را به چنین ورطه‌ای از هذیان‌گویی کشانده است.

خامنه‌ای به عنوان رهبر حکومتی شکست خورده و ورشکسته در این بازه زمانی میان پایگاه سنتی - طرفداران سختگیر حجاب و کنترل فرهنگی - و روند واقعی زندگی اجتماعی در جامعه - که زنان و جوانان در آن رفتاری متفاوت با معیارهای حکومتی دارند - به طرز عجیبی گیر کرده است. به واقع خامنه‌ای در میان تناقضات درونی هیئت حاکمه در مواجهه با مبارزات زنان و ناتوانی جمهوری اسلامی در حل یا کاهش بحران‌های عدیده‌ای که نظام را به مرز فروپاشی کشانده، معلق و پا در هوا مانده است. این واقعیت بر کسی پوشیده نیست، که زنان ایران با وجود اینکه در پی مبارزات

دلاورانه‌شان در نفی حجاب اجباری تا میزان معینی ارتجاع حاکم را به عقب نشینی وادار کرده‌اند و اکنون نیز در گستره‌ای وسیع‌تر با پوشش اختیاری در خیابان و اماکن عمومی ظاهر می‌شوند، اما هنوز هم نهادهای سرکوبگر رژیم برای بازپس‌گیری همین حد از پوشش اختیاری بدست آمده توسط زنان، به آنان یورش می‌برند، سرکوبشان می‌کنند، برای‌شان احکام قضایی صادر می‌کنند و از درون مجلس ارتجاع برای زنان مبارزی که حجاب اسلامی را دور افکنده‌اند، شاخ و شانه می‌کشند. همه این مسائل بیانگر شکل‌گیری وضعیتی جدید در درون حاکمیت است. خامنه‌ای که تا دیروز رعایت حجاب اسلامی را واجب «شرعی» و «سیاسی» اعلام کرده بود و حتی در دسامبر ۲۰۲۴ نیز در تویییتی با تأیید بر تفاوت «نقش زن و مرد در خانواده» آشکارا بر نابرابری زن و مرد در درون خانه صحنه گذاشته بود، اکنون در چرخشی ظاهری بنا به موقعیت بحرانی رژیم و شرایطی که خود در آن گیر کرده است، از برابری زنان با مردان در عرصه کار و دیگر مناسبات اجتماعی سخن گفته است. به راستی چه چیزی در جامعه تغییر کرده که خامنه‌ای را با همه نفرتی که از زنان آزاده دارد به چنین موضعی متفاوت با گذشته کشانده است؟

گسترش روز افزون حضور زنان با پوشش اختیاری در خیابان‌ها و میادین و اماکن عمومی، تعمیق شکاف‌های درونی حاکمیت و مهمتر از همه تشدید بحران‌های لاعلاج سیاسی، اقتصادی و اجتماعی – که نظام را به مرز فروپاشی کشانده است – از جمله عواملی هستند که خامنه‌ای را واداشته‌اند تا برای بقاء خود و جمهوری اسلامی رویکرد جدیدی را در مواجهه با زنان اتخاذ کند. به واقع خامنه‌ای واقعیت‌های کنونی جامعه، ناتوانی رژیم در حل معضلات روزمره مردم و اراده سترگ زنان را برای دستیابی کامل به پوشش اختیاری دیده است. با چشم خود شکست شیوه‌های پیشین سرکوب زنان را تجربه کرده است. و اکنون درمانده و شکست خورده کارش به جایی رسیده است که با حمایت علنی از پزشک‌ها و گفتن اینکه کابینه پزشک‌ها ادامه دهنده راه ابراهیم رئیسی است، به طور غیر مستقیم همان سیاست پزشک‌ها را در برخورد با موضوع زنان دنبال کرده است. سیاست جدیدی که با توجه به ماهیت زن ستیزانه و ذات فوق ارتجاعی خامنه‌ای، تأکید طرفداران سنتی او بر رعایت حجاب اسلامی و تشدید دوگانگی‌های درونی حاکمیت پیشبرد آن برای خامنه‌ای چندان آسان نخواهد بود. اینکه همزمان با سخنرانی خامنه‌ای و ظاهراً شیوه جدید او در مواجهه با زنان، ۱۵۵ تن از نمایندگان مجلس ارتجاع با نوشتن نامه‌ای به رئیس قوه قضائیه از او خواستار اجرای قانون حجاب شده‌اند – همان قانونی که پس از تصویب مجلس و تأیید شورای نگهبان از سوی شورای عالی امنیت ملی عجلتاً اجرای آن متوقف شده است – ناشی از همین تناقضات و دعوای جناح‌های درون حاکمیت است.

اینکه یک روز بعد از نامه نمایندگان مجلس، محسنی اژه‌ای – رئیس بیدادگاه قضایی جمهوری اسلامی – در اثنای جلسه شورای اداری استان یزد اعلام کرد: «دستگاه‌های اطلاعاتی موظف به شناسایی جریان‌ها سازمان‌یافته مروج بی‌عفتی و بی‌حجابی شده‌اند» و فراجا نیز طبق قانون در «زمینه مقابله با جرم مشهود» به ویژه مقابله با «برخی موارد که طرف رسماً نیمه برهنه یا برهنه است»، مسئولیت دارد که با این قبیل موارد «برخورد قانونی» کند، تماماً ناشی از همین استیصال و دوگانگی حاکمیت در مواجهه با موضوع زنان به ویژه تحمیل حجاب اجباری به آنان است. اینکه خامنه‌ای در سخنرانی ۱۲ آذر، پس از آنهمه صغرا و کبرا چیدن‌های کذایی و سخن گفتن از «مقام بسیار رفیع و ارزشمند» زنان در اسلام و «امکان برابری زنان با مردان»، باز هم در بخش پایانی سخنان خود زنان را به رعایت حجاب اجباری فرا خواند و وظایف اصلی آنان را در «خانهداری»، «آشپزی» و «رئیس خانه» بودن تبیین کرد، ناشی از همین دوگانگی و سردرگمی او برای حفظ موازنه قدرت میان پایگاه سنتی موافقان حجاب اجباری – به شیوه سرکوب عریان – و بخش‌های به اصطلاح ملایم‌تر حاکمیت – کابینه پزشک‌ها – است، که شیوه‌های گذشته را برای رعایت حجاب اجباری شکست خورده می‌دانند.

بی‌شک آنچه خامنه‌ای و جمهوری اسلامی را در مواجهه با تحمیل حجاب اجباری به چنین ورطه‌ای از شکست و ناکامی کشانده است، همانا مبارزات بی‌وقفه زنان برای کسب آزادی، رفع تبعیضات جنسیتی و برخورداری آنان از پوشش اختیاری است. مبارزاتی که در جنبش آزادی‌خواهانه «زن، زندگی، آزادی»، بیش از هر زمان دیگری شکوفا شد. مسئله زنان را از مرزهای جغرافیایی ایران فراتر برد، جهان و جهانیان را به تحسین از دل‌آوری‌های‌شان واداشت. مبارزات قهرمانانه‌ای که فضای جامعه را تغییر داد، سرکوبگران جمهوری اسلامی را در محدوده‌های معینی عقب راند، شکاف‌های حاکمیت را تشدید و آنچنان بحرانی را در درون نظام ایجاد کرده است، که خامنه‌ای را به اتخاذ روش جدیدی در مواجهه با زنان و حجاب اجباری کشانده است. نمونه‌ای و حاضر ایستادگی زنان در مقابل جمهوری اسلامی، حضور پرتعداد آنان در مسابقات دو ماراتونی بود که روز جمعه ۱۵ آذر – تنها دو روز بعد از تهدیدات محسنی اژه‌ای – در جزیره کیش برگزار شد. مسابقاتی با شرکت بیش از ۲ هزار زن در حضور ۲۵ هزار تماشاگر که اکثریت زنان شرکت کننده در این مسابقه بدون حجاب اسلامی دویدند. زنان مبارزی که در میدان عمل تهدیدات محسنی اژه‌ای و نمایندگان مجلس ارتجاع را به هیچ گرفتند و نشان دادند، نه فقط به روزهای قبل از جنبش انقلابی «زن، زندگی، آزادی»، باز نخواهند گشت، که روز از پی روز با گسترش مبارزات خود سنگرهای بیشتری را نیز فتح خواهند کرد. سخنان ریاکارانه خامنه‌ای در ۱۲ آذر و اتخاذ مواضع جدید او به هرگونه‌ای که تفسیر شود، تنها بیانگر اوج استیصال خامنه‌ای و جمهوری اسلامی در مواجهه با مبارزات زنان

است. سخنانی از سر ورشکستگی که نه فقط بیانگر استیصال و ناتوانی هیئت حاکمه در عقب راندن زنان، بلکه بیانگر لاینحل بودن معضل تحمیل حجاب اسلامی و دیگر تبعیضات جنسیتی در چهارچوب نظام جمهوری اسلامی است. معضلی که رهایی از آن تنها با سرنگونی انقلابی این نظام قرون وسطایی و استقرار حاکمیت شورایی کارگران و زحمتکشان و تحقق برابری کامل زن و مرد، حل خواهد شد.

کار شماره ۱۱۴۸ - ۱۷ آذر ۱۴۰۴

## «خانه‌دار»ها، خانه‌داری یا بردگی خانگی!

امروزه سخن گفتن از معضلات اجتماعی، به‌ویژه در ایران، بدون پرداختن به وضعیت زنان ممکن نیست. این امر از یکسو ریشه در گستردگی تبعیض‌ها و محرومیت‌هایی دارد که بر زندگی زنان تحمیل شده و از سوی دیگر، حاصل مبارزات پیگیر زنان برای احقاق حقوق پایمال‌شده‌شان تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی است، که دیگر اجازه نادیده گرفته شدن نمی‌دهند. با این حال، هنوز هم تبعیض بر زنان اغلب به شکلی تقلیل‌گرایانه، بدون پرداختن به علل ریشه‌ای و ساختاری، مطرح می‌شود. چنین رویکردی، هرچند در ظاهر دغدغه‌مند است، در عمل به بازتولید بن‌بست‌های فکری و سیاسی‌ای می‌انجامد که فرودستی زنان در چارچوب نظم موجود را تثبیت می‌کند.

مقاله‌ای که اخیراً در روزنامه «شرق» با عنوان افسردگی «خانه‌دار»ها منتشر شده، نمونه‌ای از این مواجهه سطحی است. این مقاله با اتکا به چند روایت فردی، افسردگی زنان خانه‌دار را عمدتاً به نگاه جامعه به «خانه‌داری» به‌عنوان فعالیتی کم‌اهمیت محدود کرده و راحل را نیز در ایجاد نظام بیمه‌ای بهتر خلاصه می‌کند، در حالی‌که پدیده‌هایی چون افسردگی زنان خانه‌دار را نمی‌توان به شکل معضلی فردی و جدا از اجتماع و ساختارهای حاکم بررسی کرد. نگاهی تاریخی به تبعیض جنسیتی و فرودست نگاه داشتن زنان نشان می‌دهد که این پدیده در ساختار جوامع طبقاتی و سلطه نظم پدر-مردسالارانه ریشه دارد؛ نظمی که نقش زنان را در بازتولید اجتماعی، خانه‌داری، فرزندپروری و مراقبت از سالمندان و بیماران تعریف می‌کند. در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، تلاقی نظم سرمایه‌داری، استبداد مذهبی و نظام پدر-مردسالارانه، محرومیت و تحقیر زنان را به شکلی تشدیدشده و خشونت‌بار بازتولید می‌کند. پیامد این هم‌افزایی، تبعیضی سیستماتیک و همه‌جانبه علیه زنان و فرسایش مستمر جسم و روان آنان است. در این میان، زنان خانه‌دار بیش از دیگر اقشار زنان در معرض این خشونت ساختاری قرار دارند.

اگرچه حتی در جوامع توسعه‌یافته نیز که به درجات مختلف نظم پدر-مردسالاری حاکم است، امر «خانه‌داری» اصولاً چه برای زنان شاغل و چه غیرشاغل به‌عنوان وظیفه‌ای زنانه تلقی می‌شود، اما اصطلاح «زنان خانه‌دار» معمولاً به زنانی اطلاق می‌گردد که فاقد درآمد مستقل‌اند و فعالیت‌شان به سامان‌دهی امور خانواده در فضای خانه محدود می‌شود. این همان جایگاهی است که رژیم جمهوری اسلامی به خشن‌ترین شکل خود برای زنان در نظر گرفته و تمام سیاست‌ها و نهادهای خود را در این راستا به کار می‌بندد. برای نمونه، قوانین خانواده در جمهوری اسلامی طوری تنظیم شده‌اند که درخواست طلاق برای زنان را بسیار دشوار می‌کنند. حتی زنانی نیز که طبق قانون می‌توانند طلاق بگیرند، در صورتی که خانه‌دار باشند و شغل و درآمد مستقلی نداشته باشند، با اولین مانعی که برخورد می‌کنند، نداشتن امکان تأمین مالی خود پس از طلاق گرفتارند. بسیاری از مادران حتی از حق محدود حضانت فرزندان در سال‌های اولیه کودکی در عمل محروم می‌شوند، چرا که امکان تأمین معیشت کودکان خود را نخواهند داشت. در روابط زناشویی، اگر زن از «تمکین» یعنی اطاعت کامل در واگذاری بدن خود به مرد خودداری کند، مرد می‌تواند طبق قوانین اسلامی از پرداخت «تفقه» (خرجی) به او خودداری کند. همزمان، حق تصمیم‌گیری و انتخاب در بسیاری از عرصه‌ها از زنان سلب شده و به‌طور کامل به مرد به عنوان «نان‌آور» خانواده واگذار شده است. مشارکت زنان خانه‌دار در محیط اجتماعی محدود شده و فرصت شکوفایی استعدادها و توانایی‌هایشان به رویاهایی دست‌نیافتنی بدل می‌شود. زنان خانه‌دار بیش از سایر گروه‌ها در معرض انواع خشونت‌های جنسی، روانی و عاطفی قرار دارند و هیچ مفری برای رهایی از جهنمی که در آن زندگی می‌کنند نمی‌یابند، در حالی که روزبه‌روز در چرخه طاقت‌فرسای خانه‌داری فرسوده‌تر می‌شوند و در دوران سالمندی و دردمندی روزگارشان از حال نیز تیره‌تر خواهد بود.

در اینجا نظم سرمایه‌داری نیز که همواره از زنان به عنوان نیروی کار ارزان یا نیروی کار ذخیره استفاده می‌کند و زنان را در دورانی که نیاز به نیروی کار آنان نباشد، از بازار کار حذف می‌کند، در تطابق با سیاست خانه‌نشین کردن زنان در جمهوری اسلامی قرار گرفته است. به این ترتیب زنان در ایران یا به طور کلی از بازار کار حذف شده و به عنوان زن خانه‌دار خانه‌نشین می‌شوند و یا همزمان به مشاغل پرزحمت، کم درآمد و بی‌ثبات به ویژه در بخش غیررسمی می‌پردازند. گزارش بانک جهانی در سال ۲۰۲۲ میلادی نشان می‌دهد، اشتغال غیررسمی حدود ۶۰ درصد از کل اشتغال در ایران را تشکیل داده است. در این رابطه، سهم اشتغال غیررسمی برای زنان ۶۳ درصد و برای مردان ۵۸ درصد است، در حالی که میانگین اشتغال غیررسمی در جهان برعکس است. طبق گزارش روزنامه جهان صنعت در تاریخ ۲۰ مهر ۱۴۰۴، نرخ بیکاری زنان در ایران رو به افزایش است و شکاف قابل توجهی با نرخ بیکاری مردان دارد. بنابراین، ناامنی اقتصادی، بزرگترین معضلی است که بسیاری از زنان را وادار به تن دادن به نقش کلیشه‌ای زنان خانه‌دار می‌کند.

همزمان با موانع ساختاری در زمینه اشتغال، رژیم تلاش می‌کند به طور دائم با وضع قوانین گوناگون، وابستگی مالی زنان به مردان را بیشتر کند. برای نمونه، می‌توان به قوانین جدید مربوط به محدودیت طلب مهریه اشاره کرد، در حالی که در شرایط موجود جامعه، مهریه در فقدان خدمات اجتماعی دولت و فقر و بیکاری گسترده، برای بسیاری از زنان تنها پشتوانه

مالی به ویژه پس از طلاق می‌باشد. یکی دیگر از سیاست‌های رژیم طرح جوانی جمعیت است که زنان را به فرزندآوری بیشتر وادار کند. این امر نیز محدودیت‌ها و فشارهای وارد بر زنان خانه‌دار را افزایش می‌دهد. بر اساس مصوبات جدید قانون جوانی جمعیت، به گزارش روزنامه شرق در ۱۴ مهر ۱۴۰۴، سن بازنشستگی زنان بر حسب تعداد فرزندان محاسبه می‌شود. زنان با ۲۰ سال سابقه خدمت می‌توانند زودتر بازنشسته شوند و زنان دارای یک فرزند تا سن ۴۲ سال و سه فرزند تا ۴۰ سالگی امکان بازنشستگی خواهند داشت. این جمعیت در واقع در سنی که هنوز قادر به کار و فعالیت اجتماعی‌اند، به خیل زنان خانه‌دار پیوسته و با مستمری ناچیز بازنشستگی به طور کلی از بازار کار حذف می‌شوند. طرح بیمه زنان خانه‌دار نیز که از دهه هشتاد آغاز شد، به زنانی تعلق می‌گیرد که بتوانند حداقل سهم بیمه شده را بپردازند. این امر برای زنان خانه‌داری که هیچ منبع درآمدی ندارند، نیز وابسته به درآمد و لطف و نظر مرد خانواده است که پرداخت این هزینه را برای زنان خانه‌دار به عهده بگیرند یا نه. در مورد بیمه زنان روستایی و عشایر در صورتی دولت تمام هزینه بیمه را پرداخت می‌کند که زنان دارای سه فرزند یا بیشتر باشند و تولد فرزند سوم از فروردین ۹۶ به بعد باشد. در واقع تمام طرح‌هایی که رژیم سرمایه‌داری و استبداد مذهبی جمهوری اسلامی تحت عنوان بهبود وضعیت زنان خانه‌دار اجرا می‌کند، تنها در خدمت محکم کردن زنجیرهای بردگی خانگی برای زنان است.

بدیهی‌ست که تحمل چنین وضعیتی نمی‌تواند انتخابی آگاهانه و آزادانه برای هیچ انسانی باشد، چه رسد به جمعیتی بالغ بر ۲۷ میلیون زن در سن کار و مشارکت اقتصادی (طبق آمار سال ۱۴۰۲) که از بازار کار دور شده‌اند. محرومیت‌های حقوقی، بیکاری، فقر، فرهنگ پدرسالار و در بسیاری موارد، همزمانی همه این عوامل، زنان را از کودکان دختری که به ازدواج اجباری وادار می‌شوند تا زنان تحصیل‌کرده‌ای که بازار کار برایشان محدود یا مسدود است، به پذیرش چنین سرنوشتی محکوم می‌کند. در این میان، فرهنگ پدر-مردسالار نیز نقش تعیین‌کننده‌ای در تثبیت نقش‌ها و کلیشه‌های جنسیتی دارد که زنان را وادار به تن دادن به اسارت "زن خانه‌دار" می‌کند و چه بسا اجباری که ساختارهای موجود به زنان تحمیل کرده‌اند، در آگاهی واژگونه، به شکل اختیار و انتخاب جلوه می‌کند. اما این آگاهی واژگونه نیست که واقعیت زندگی زنان را تعیین می‌کند. واقعیت زندگی زنان، شرایط هستی اجتماعی آنان است که آگاهی واقعی آنان را تعیین کرده و جایی که راه‌حلی فردی برای رهایی از وضع موجود نمی‌یابند، دچار افسردگی شده و حتی دومین جایگاه در آمار خودکشی‌ها به زنان خانه‌دار اختصاص می‌یابد.

مقاله مندرج در "شرق" که با مغلطه "خانه‌دار"ها به عنوان تیتر مطلب آغاز می‌شود و اصولاً بحث‌هایی از قبیل آنچه در این مطلب آمده، نه تنها در بررسی و تحلیل علل و ریشه‌های افسردگی زنان خانه‌دار به تقلیل‌گرایی روی آورده و رنج و افسردگی زنان را حاصل نگاه جامعه و مسأله‌ای فرهنگی جلوه می‌دهند، بلکه در ارائه راه حل نیز به تقلیل‌گرایی درمی‌غلطند. در مطلب فوق، بیمه کامل زنان خانه‌دار به عنوان راه‌حل نهایی معرفی شده است، اما این طرح هم در شرایطی که قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی حاکم می‌باشند، در شرایطی که موانع مختلف بر سر راه اشتغال و استقلال مالی زنان وجود دارند، تنها به خانه‌نشین شدن بیشتر زنان می‌انجامد. در عین حال در تمام این مقاله، "زنانه" بودن کار خانگی اصولاً زیر سؤال نمی‌رود و به عنوان امری بدیهی در نظر گرفته می‌شود؛ در حالی که در جامعه‌ای که ساختارهای استثمار و ظلم و تبعیض برچیده شوند، کار خانگی نیز دیگر کاری "زنانه" نخواهد بود؛ خصلت جنسیتی "خانه داری" جای خود را به خصلتی اجتماعی می‌دهد و بساط بردگی خانگی برچیده خواهد شد.

## پیام کنفرانس شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست به زنان مبارز و فعالان چپ و سوسیالیست جنبش زنان

زنان مبارز!

جامعه ایران در شرایط متحولی است. صحنه سیاسی جامعه شاهد اعتراضات و مبارزات گسترده و جانفشانی مردم برای به زیر کشیدن جمهوری اسلامی در اشکال گوناگون است و رژیم اعدام و کشتار همه ابزارهای سرکوب و قتل عام را برای خاموش کردن مبارزات مردم جان به لب رسیده بکار گرفته است. همسو با این شرایط اپوزیسیون راست و به ویژه جناح فاشیستی و سلطنت طلب آن با تلاش امپریالیست‌ها، رسانه‌ها و مزدوران گوناگون سرمایه‌داری در اشکال مختلف تلاش گسترده‌ای را برای تثبیت تکرار ضدانقلاب دیگری بر جامعه دنبال می‌کنند. این شرایط حساس، نیازمند هوشیاری حضور آگاهانه در عرصه‌های مختلف اعتراضات مردمی است.

تلاش‌های گران قدر شما طی ده‌های گذشته علیه آپارتاید جنسی و جنسیتی و تبعیض ساختاری در رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی، در عرصه‌های گوناگون - از جمله کنترل بر بدن زنان، قوانین و سنت‌های فرهنگی و دینی پدر/مردسالار، نابرابری در مزد و اشتغال، اشکال مختلف خشونت علیه زنان، محدودیت‌ها در تحصیل و سیاست‌های ارتجاعی بازگرداندن زنان به خانه‌داری و فرزند آوری - ادامه داشته و در زمینه‌های مختلف، رژیم اسلامی را وادار به عقب‌نشینی کرده است. مقابله با حجاب اجباری همواره جایگاهی مهم در پویش مبارزاتی زنان داشته که در خیزش انقلابی ۱۴۰۱ با شعار "زن، زندگی، آزادی" به اوج رسید. در این جنبش سراسری، حضور گسترده و مبارزه جسورانه دختران جوان در خیابان‌های اغلب شهرها، در محیط کار و تحصیل و دیگر عرصه‌های اجتماعی، ارکان رژیم اسلامی را به لرزه درآورد و فضای سیاسی جامعه را به شدت تحت تأثیر حضور گسترده و مبارزه‌جویانه زنان قرارداد. در این مبارزه پرتپش، بسیاری از زنان و دختران جوان جسور و مبارز به دست رژیم جان باختند یا به زندان افتاده و محکوم شدند. اگرچه در شرایط کنونی، بر اثر سرکوب وحشیانه رژیم و عوامل دیگر، از تحرک جنبش انقلابی کاسته شده است، اما نباید فراموش کرد که یکی از دستاوردهای مهم این جنبش، تغییر در فضای جامعه و حضور زنان بدون حجاب در خیابان‌های شهرها و عرصه عمومی است. توجه به این نکته از آن رو اهمیت دارد که رژیم اسلامی همواره حجاب اجباری را یکی از ارکان هویتی خود تلقی کرده و طی ماه‌های گذشته نیز، علی‌رغم تهدیدها و مصوبه‌های گوناگون برای کنترل بی‌حجابی، نتوانسته شرایط را به پیش از برآمد این جنبش بازگرداند.

زنان مبارز!

چالش‌های شما علیه سامانه سلطه و ستم پدر/مردسالار و رژیم آپارتاید ضد زن اسلامی، در صورتی تحقق می‌یابد که متشکل شده و با جنبش طبقاتی کارگران و دیگر جنبش‌های اجتماعی علیه ستم، سلطه و استثمار همگرا شود.

فعالان چپ و سوسیالیست جنبش زنان!

شما زنان چپ و پیشرو اگر چه در همه جنبش‌های اجتماعی نقش برجسته‌ای داشته‌اید و از همان روزهای آغاز شکل‌گیری جمهوری اسلامی، علیه حجاب اجباری تظاهرات و اعتراضات پرشکوهی را سازمان دادید؛ بسیاری از شما به دلیل فعالیت‌های سیاسی شکنجه و زندانی شدید و شمار زیادی از هم‌زمان شما اعدام شدند یا ناچار به تبعید گشتند. در تبعید همراه با رشد تشکلهای زنان مبارزات شما در عرصه‌های گوناگون تداوم یافت. از درون جامعه نیز زمینه‌های پویش جنبش زنان علیه سلطه پدر/مردسالاری و مبارزه با آپارتاید جنسی و جنسیتی را فراهم آوردید و سال‌های گذشته، ضمن تداوم مبارزه با رژیم ضد زن، گرایش‌های انحرافی درون جنبش زنان - از جمله «فمینیسم اسلامی» و گرایش‌های مختلف «اصلاح‌طلبی» - را نقد کرده و پشت سر گذاشتید.

شما که در عرصه‌های مختلف سیاسی، حقوقی، اجتماعی، فرهنگی و هنری، گفتمان‌های رهایی زنان را گسترش دادید و در سامان‌دهی و پویش مطالبات زنان نقش‌آفرین بودید و در سال‌های اخیر نیز برای تحرک مطالبات کوئیرها علیه سلطه جنسی و جنسیتی در فضای سیاسی تلاش کرده‌اید، درودهای گرم و صمیمانه ما را بپذیرید.

در این شرایط متحول سیاسی حضور گسترده و آگاهانه و هوشمندانه شما در تحولات سیاسی کنونی، همگرایی گرایش‌های چپ و پیشرو در جنبش زنان برای سازمان‌یابی تشکلهای مستقل و توده‌ای زنان، بر محور خواسته‌های عمومی و نیز مطالبات اجتماعی برای رفاه و آزادی زنان کارگر و خانه‌دار که زمینه‌هایی از کار خانگی را فراهم می‌کند ضرورتی انکارناپذیر است که می‌تواند به تحرک جنبش زنان بینجامد و زمینه رشد و بالندگی این جنبش و حضور در فضای سیاسی را هموار سازد.

به موازات آن، همگرایی با دیگر جنبش‌های اجتماعی، -به‌ویژه جنبش طبقاتی کارگران- علیه هرگونه سلطه، ستم و استثمار و بر محور برابری و آزادی، پوششی است که از یکسو می‌تواند طیف اپوزیسیون راست - که نابرابری و استثمار، محور مشترک همه گرایش‌های درونی آن است - را به عقب براند و از سوی دیگر، مسیر مبارزه برای سرنوشت انقلابی جمهوری اسلامی و ایجاد حاکمیت شورایی را هموار کند.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

ژانویه ۲۰۲۶ / دی‌ماه ۱۴۰۴

کار شماره ۱۱۵۴ - ۲۹ دی ۱۴۰۴

## مبارزه زنان ایران علیه دو ارتجاع: جمهوری اسلامی و نئوفاشیست‌های سلطنت طلب!

با آغاز موج جدید اعتراضات توده‌ای در دی‌ماه سال جاری، نقش جریان‌های زن‌ستیز و ارتجاعي در اپوزیسیون بورژوازی بیش از پیش عیان شد. در بحبوحه قتل‌عام توده‌های مردم به‌دست جمهوری اسلامی، در سنگری دیگر لشگری از ارادل و اوباش وابسته به نئوفاشیست‌های طرفدار سلطنت در خیابان‌ها و تجمعات خارج کشور به راه افتادند.

این باندهای سیاه، با دست داشتن پرچم‌های ساواک، به عربده‌کشی، فحاشی و تهدید به تجاوز جنسی پرداختند و در موارد متعددی در شهرها و کشورهای مختلف، مخالفان و منتقدان سیاسی را مورد حمله فیزیکی نیز قرار دادند. به تظاهرات سایر نیروهای سیاسی اپوزیسیون حمله‌ور شدند و اسامی و مشخصات مخالفان سیاسی که دهه‌هاست علیه جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند را در سایت‌ها و شبکه‌های اجتماعی منتشر کردند.

ارادل و اوباش با تهدید و ارعاب مغازه‌داران ایرانی از آنها خواسته‌اند تا تصاویر و نمادهای سلطنت را بر پنجره‌ها نصب کنند. لات‌ها و لمپن‌های شناخته‌شده‌تر سلطنت‌طلب - اعم از زن و مرد - با رصد مخالفان، هر روز فرمان حمله به کسانی را دادند که شعار «زن، زندگی، آزادی» را سر داده یا پرده از چهره سرکوبگرشان برداشته‌اند یا نظری مخالف ابراز کرده‌اند. در شبکه‌های اجتماعی، گروه‌های متعلق به این گرایش فاشیستی از حواریون‌شان خواسته‌اند که در تظاهرات‌های خارج کشور با خود ابزار بُرنده همراه داشته باشند تا به جان هر آن‌کس افتند که شعاری غیر از شعار «جاوید شاه» سر دهد. در حالی که در ایران، جمهوری اسلامی شعار «زن، زندگی، آزادی» را با گلوله پاسخ می‌دهد، در خارج از ایران وظیفه خاموش کردن این شعار را باندهای نئوفاشیست سلطنت‌طلب بر عهده گرفته‌اند.

این تعرض و حملات سازمان‌یافته اما ناگهانی نبود. ریشه‌های آن به مواضع همین جریان‌ها در مورد خیزش «زن، زندگی، آزادی» در شهریور ۱۴۰۱ بازمی‌گردد، خیزشی که یکی از دژهای ارتجاع اسلامی - تحمیل حجاب اجباری - را در هم شکست و نه تنها جمهوری اسلامی، بلکه دیگر جریان‌ها و اسپرگرای بورژوازی را نیز به چالش کشید.

از همان زمان بود که جریان‌های نئوفاشیست طرفدار سلطنت، با فریاد شعار «مرد، میهن، آبادی» - که نماد آشکار مردسالاری و ناسیونالیسم است - صف‌آرایی خود در برابر مطالبات، مبارزات و دستاوردهای مبارزاتی زنان را روشن کردند. دسته‌ها و باندهای سیاه به سبک و سیاق شعبان بی‌مخ، حول این شعار ارتجاعي که زمانی در رثای قاسم سلیمانی سر داده شده بود، سازماندهی شدند. از آن زمان تاکنون اقدامات ایدئولوژیک علیه مخالفان و به‌ویژه زنان بی‌وقفه ادامه یافته است.

علاوه بر این، رشد و قدرت‌گیری مجدد جریان‌های نئوفاشیست در بسیاری از کشورها، از جمله ایالات متحده، آرژانتین و برخی کشورهای اروپایی، به تشجیع، تقویت و رشد بیشتر نئوفاشیست‌های ایرانی منجر شده و آنان با کنار گذاشتن نقاب آزادیخواهی، چهره اصلی خود را در مقابله و مخالفت با آزادی‌های سیاسی و دموکراتیک به نمایش گذاشته‌اند.

زن‌ستیزی و مخالفت با ارگان‌ها و رسانه‌ها، نهادهای دموکراتیک و مستقل در جامعه، نفرت از فمینیسم و حذف و سانسور دگراندیشان، از ویژگی‌های گروه‌های نئوفاشیست است. تحریک، بسیج و سازماندهی زنان فاقد آگاهی علیه زنان فعال و آگاه، یکی دیگر از وجوه مشترک حکومت‌های استبدادی و فاشیستی است.

تجربه حکومت‌های فاشیستی نیز حاکی از درهم‌تنیدگی فاشیسم و تبعیض بر پایه جنسیت است. در اسپانیا و در دوران دیکتاتوری فرانکو، تقویت پدرسالاری و تحکیم ایدئولوژی فاشیسم و حمله به سازمان‌های زنان مستقل، از جمله بر عهده بخش زنان «حزب فالانژ» این کشور بود که با فاشیسم همدستی داشتند. در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۷۵ زنان فالانژ اسپانیا، در سرکوب مخالفان سیاسی زن، سانسور شدید و محدودیت گسترده حقوق زنان مشارکت فعال داشتند.

در آلمان نازی تحت حکومت هیتلر در سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ نیز زنان آماج حملات فاشیسم بودند و از موقعیت‌های سیاسی کنار گذاشته شدند، سازمان‌های مستقل‌شان منحل گردید و فقط سازمان‌های زنان وابسته به حزب حاکم فعالیت مجاز داشتند. شعار معروف فاشیست‌ها «کودک، آشپزخانه و کلیسا» بود که نقش و رسالت زن را در این سه حوزه خلاصه می‌کرد. پیرو همین شعار نیز مجموعه‌ای از حقوق اولیه زنان سلب شد، سازمان‌های زنان تعطیل شدند و سرکوب بر پایه جنسیت و گرایش جنسی گسترش یافت.

فاشیسم در ایتالیا و تحت حاکمیت موسولینی در سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۳ دو نقش برای زنان قائل بود: مادر و همسر. از همین رو، پیشبرد سیاست تشویق زنان به زایمان بیشتر عمدتاً به سازمان‌های زنان فاشیست و وظیفه سرکوب زنان سیاسی فعال و سوسیالیست، به پلیس محول شده بود.

بی‌جهت نیست که در ایران نیز که نئوفاشیسم و تبعیض بر پایه جنسیت در هم تنیدگی عمیقی دارند، زنان فعال سیاسی، چپ و دمکرات و فعالان کوئیر آماج حملات گله‌ای این نیروها قرار گرفته‌اند.

قریب نیم قرن از اسفند ۵۷ که ارادل و اوباش حزب‌اللهی به تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری حمله‌ور شدند، می‌گذرد. ارتجاع اسلامی از همان روزهای آغازین با راه‌اندازی دستجات و باندهای سیاه، زمینه را برای اعمال فشار سیستماتیک و

نقض هرچه بیشتر حقوق زنان مهیا کرد، اما زنان هرگز از پاننشستند. دهه‌هاست مبارزه علیه ستم و تبعیض و بی‌حقوقی به جزئی از زندگی روزمره زنان ایران تبدیل شده است.

سراسر حیات بورژوازی ایران با استبداد، دیکتاتوری و فرهنگ منحط زن‌ستیز توأم بوده است. تمامی جناح‌های بورژوازی - چه جمهوری‌خواه، چه سلطنت‌طلب، چه ملی‌مذهبی و چه به اصطلاح لیبرال - همگی به اشکال مختلف استبداد و سرکوب نهادینه‌شده را تداوم خواهند بخشید. این طبقه در ایران چنان با ارتجاع، واپسگرایی، سنت و مذهب درهم تنیده است که قادر نیست هیچ مطالبه پایداری را متحقق سازد. از همین روست که انجام هرگونه تحولات دمکراتیک و آزادی‌های فردی و سیاسی در گرو اتحاد و همبستگی جنبش‌های انقلابی و پیشرو با کارگران، زحمتکشان و نیروهای کمونیست است. از همین روست که مبارزه زنان برای دستیابی به حقوق و مطالبات خود، مبارزه‌ای مداوم و پیگیر است که تنها با اتحاد و همبستگی با طبقه کارگر به سرانجام خواهد رسید. مبارزه‌ای بی‌محابا علیه مردسالاری، زن‌ستیزی و انواع تبعیض بر پایه جنسیت.

همین مبارزه آگاهانه، پیگیر و مستقل زنان است که همواره موجب هراس نیروهای استبدادی و نئوفاشیست شده است؛ زنانی که نقش مادری، خانه‌نشینی و درجه دوم را نپذیرفته و هرگونه قدرت مطلقه را به چالش می‌کشند، چه حاکمیت مطلقه «ولی فقیه» باشد و چه (روی‌ای) حاکمیت مطلقه «ولی عهد».

کار شماره ۱۱۵۸ - ۴ اسفند ۱۴۰۴

## ۸ مارس و مبارزات قهرمانانه زنان ایران علیه تبعیض و نابرابری

امسال ۸ مارس روز جهانی زن در شرایطی فرارسیده است که جنگ میان دولت‌های جمهوری اسلامی، اسرائیل و آمریکا آغاز شده، با مرگ خامنه‌ای جلاد، رژیم حاکم در بحرانی‌ترین شرایط به سر می‌برد و جامعه ایران آستان حوادث بزرگ است.

جمهوری اسلامی به‌رغم کشتار هزاران زن و مرد در دی‌ماه، هرگز نمی‌تواند از بحرانی که در آن گرفتار آمده نجات یابد. نقشی که زنان در این مبارزه برای سرنگونی رژیم بر عهده‌دارند از مبارزات چندین سال اخیر به‌ویژه جنبش “زن، زندگی، آزادی” ۱۴۰۱ آشکار است.

زنان ایران که نخستین قربانیان ستمگری رژیم ارتجاعی مذهبی و زن‌ستیز جمهوری اسلامی هستند، از همان فردای به قدرت رسیدن این رژیم، با تظاهرات خیابانی، پرچم مبارزه علیه تبعیض و نابرابری را برافراشتند. این مبارزه در دوره خفقانی که پس از کشتارهای دهه شصت حاکم گردید، به اشکال مختلفی از نافرمانی و اعتراض همچنان ادامه یافت. این نقش زنان در مبارزه به‌ویژه از سال ۹۶ به شکلی برجسته خود را نشان داد. زنان در تظاهرات و خیزش‌های خیابانی، قیام آبان ماه سال ۹۸ فعالانه حضور یافتند و گاه در پیشاپیش و در رهبری جنبش‌های سرنگونی طلب ظاهر شدند. در همین سال، در بحبوحه سنگربندی‌های خیابانی بود که برای نخستین بار با برداشتن علنی حجاب اجباری، مطالبات ویژه خود را فریاد زدند. در ادامه همین روند بود که جنبش “زن، زندگی، آزادی” ۱۴۰۱ در ابعاد توده‌ای ظاهر شد که نیروی اصلی این جنبش را زنان تشکیل می‌دادند. زنان مبارز این جنبش، حجاب را که یکی از مقدسات ارتجاع اسلامی است، به آتش کشیدند. اقدامی که در خاورمیانه اسلامی یک زلزله بزرگ بود. در جریان این جنبش و مبارزات دلاورانه زنان، دستکم ۷۵ زن مبارز توسط مزدوران مسلح رژیم به قتل رسیدند. گروهی زخمی و مصدوم شدند و تعداد کثیری در زندان‌های قرون‌وسطایی دولت استبدادی به بند کشیده شدند.

رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی، ظاهراً این جنبش را مهار کرد. اما مبارزه زنان ادامه یافت تا جایی که زیر فشار همین مبارزه ناگزیر شد در محدوده‌ای بی‌حجابی را تحمل کند. اما برافتادن حجاب اجباری تنها خواست زنان نبوده و نیست. زنان ایران خواهان رفع تمام تبعیض‌ها و نابرابری جنسیتی‌اند که نخستین شرط آن سرنگونی دولت دینی است. از همین روست که بار دیگر همدوش مردان مبارز در دی‌ماه سال جاری به مبارزه برای سرنگونی رژیم روی آوردند. در جریان این مبارزه نیز که به وحشیانه‌ترین شکل ممکن توسط رژیم آدمکش جمهوری اسلامی سرکوب شد، صدها تن از زنان به قتل رسیدند و هزاران تن به بند کشیده شدند. در جریان جنبش دی‌ماه حتی بر اساس آمار رسمی رژیم، دستکم ۲۸۶ زن و تعدادی کودک به قتل رسیدند که اغلب کودکان نیز دختران دانش‌آموز بودند. در همین حال گزارشی از ۵۰ جسد زنان ناشناس تهرانی انتشار یافت که به‌رغم تکذیب حکومت، سرنوشت آن روشن نشد. در جریان مبارزات دی‌ماه نیز گروه کثیری از زنان در نتیجه شلیک تفنگ‌های ساچمه‌ای یا جنگی مصدوم و هزاران تن دستگیر شدند.

به‌رغم تمام وحشی‌گری رژیم، زنان باز هم در مراسم چهلم جان‌باختگان و نیز اعتراضات دانشجویی اسفندماه نقش فعالی بر عهده گرفتند. این پیگیری زنان در مبارزات نشان می‌دهد که آن‌ها به چیزی کمتر از سرنگونی رژیم ضد انسانی جمهوری اسلامی و استقرار دولتی که مطالبات برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه آن‌ها را عملی کند رضایت نخواهند داد. اکنون شرایط بیش از هر زمان دیگر برای سرنگونی جمهوری اسلامی فراهم است. در نتیجه ادامه جنگ که قطعاً اعتراضات توده‌ای علیه جنگ و فجایع آن را در پی خواهد داشت، جمهوری اسلامی دیگر در ایران امکان بقاء نخواهد داشت.

سرنگونی جمهوری اسلامی گرچه شرط لازم برای تحقق مطالبات عمومی زنان و رفع تبعیض و نابرابری جنسیتی است، اما کافی نیست. برای این‌که زنان بتوانند به تبعیض و نابرابری پایان بخشند، باید نظمی بر ایران حاکم گردد که برانداختن تبعیض‌ها و نابرابری‌ها در ذات و ماهیت آن باشد.

امروز گروه‌های اپوزیسیون بورژوازی مختلفی خود را بدیل جمهوری اسلامی معرفی می‌کنند که به‌رغم هر ادعایی که داشته باشند، نه‌فقط برنامه‌ای برای برانداختن تبعیض‌های جنسیتی و برابری کامل و بی‌قیدوشرط زن و مرد ندارند بلکه خواهان حفظ نابرابری‌ها و سلطه مردسالاری هستند. یک نمونه کاملاً رسوای آن‌ها گروه فاشیست سلطنت‌طلب است که حتی شعار سال ۱۴۰۱ مبارزات زنان، “زن، زندگی آزادی” را تحمل نکرد و با تغییر این شعار به “مرد، میهن، آبادی” شعاری که برای نخستین بار از سوی رژیم زن‌ستیز جمهوری اسلامی مطرح شد، تمایلات ارتجاعی مردسالارانه و شوونیستی خود را به نمایش گذاشته است. تبعیض و نابرابری جنسیتی جزئی جدائی‌ناپذیر از مواضع گروه‌های فاشیست در سراسر جهان است که همواره پاسدار مردسالاری و تبعیض علیه زنان بوده‌اند. از همین روست که نئوفاشیسم کنونی در اروپا و آمریکا بار دیگر بر نقش سنتی قرون وسطایی زن در خانواده و باورهای ارتجاعی مذهبی تأکید دارد و دست‌آوردهای مبارزاتی زنان از جمله حق سقط‌جنین را نفی می‌کند. همین باورهای ارتجاعی است که به افکار امثال ترامپ در آمریکا و برخی کشورهای اروپایی شکل داده است.

در ایران اما این تفکرات ارتجاعی زن‌ستیز محدود به گروه فاشیست سلطنت‌طلب نیست. تمام احزاب و جریان‌های بورژوازی، پوشیده و آشکار مدافع مردسالاری و به درجات مختلف تبعیض و نابرابری جنسیتی هستند. آن‌ها همگی خواستار حفظ نظم طبقاتی و مالکیت خصوصی‌اند که ریشه و سرمنشأ تبعیض و نابرابری جنسیتی و اسارت زن محسوب می‌شوند. علاوه بر این در جوامع عقب‌مانده خاورمیانه که مذهب در آن‌ها ریشه‌دار است، همواره رابطه پوشیده و آشکاری میان طبقه حاکم و دستگاه مذهب زن‌ستیز وجود داشته و دارد. از همین روست که حتی در رژیم سلطنتی پیشین نیز که ادعای کذب آزادی زن را داشت، این نابرابری در بن‌بند قوانین آن رعایت شده بود و زن را در مرتبه‌ای پایین‌تر از مرد قرار می‌داد. لذا گروه‌های مختلف بورژوازی کنونی نیز به علت پاسداری‌شان از مالکیت خصوصی و مذهب، هر ادعایی هم که داشته باشند به اشکال مختلف مدافع مردسالاری و تبعیض علیه زنان‌اند. تنها نظمی می‌تواند رهایی‌بخش زنان باشد که باریشه‌های اسارت زن درگیر شود و آن سوسیالیسم است.

از همین منظر است که جنبش جهانی زن علیه ستم، تبعیض و نابرابری از همان ایام که در آمریکا شکل گرفت از درون جنبش کارگری آمریکا، زنان کارگر و جنبش سوسیالیستی برخاست. همین ۸ مارس نیز که روز جهانی زن است، حاصل مبارزه و ابتکار زنان کمونیست به‌ویژه زنان کمونیست آلمان و روسیه امثال کلارا زتکین و الکساندرا کولونتای بود. دست‌آوردهای بعدی جنبش زنان نیز نتیجه مبارزه زنان کمونیست، سوسیالیست و فمینیست کشورهای اروپایی است که سرانجام زیر فشار این مبارزه دولت‌های سرمایه‌داری را واداشتند که برابری حقوقی زن و مرد را رسماً در قوانین خود بپذیرند. هر چند که در عمل موارد نقض آن برکسی پوشیده نیست. این تبعیض در عمل در عرصه‌های مختلف، دستمزدهای پایین‌تر زنان نسبت به مردان، تبعیض در استخدام، اخراج فوری زنان در پی هر بحران دیده می‌شود. در عرصه سیاسی نیز به‌رغم برابری حقوق در قوانین، نقش زنان بسیار محدود است. بنابراین جای تعجب نیست که اکثریت اعضای نهادها و ارگان‌های سیاسی حتی به‌اصطلاح دمکراتیک‌ترین کشورهای سرمایه‌داری و بالاترین مقامات را مردان در اختیار دارند و رسواتر این‌که در کشورهایی که خیلی هم دم از دمکراسی و برابری زده‌اند نظیر فرانسه و آمریکا تا به امروز حتی یک زن ولو از طبقه حاکم در رأس دستگاه اجرایی دولت در مقام رئیس جمهوری قرار نگرفته است.

بنابراین مبارزه زنان در ایران برای رهایی تنها می‌تواند از طریق اتحاد مبارزاتی جنبش زنان و جنبش طبقاتی کارگران در مبارزه برای استقرار نظمی سوسیالیستی تحقق یابد. نیاز به گفتن نیست که اکثریت بزرگ زنان یا خودشان کارگرند یا عضوی از خانواده‌های کارگری هستند. با وجود این، برای این‌که زنان در مبارزه برای تحقق مطالبات خود نقش تأثیرگذارتری داشته باشند، باید از هم‌اکنون در هر کجا که حضور دارند برای متشکل شدن تلاش کنند. این تلاش محدود به محیط کار نیست. زنان به‌ویژه در شرایط کنونی که جنگ در جریان است، می‌توانند در محلات حول نیازهای مشترک، در کمیته‌ها و شوراهای محلات متشکل شوند. برابری حقوقی کامل زن و مرد در ایران نیاز به استقرار یک دولت شورایی کارگری دارد. چراکه تنها یک دولت شورایی است که بی‌قیدوشرط، برابری کامل و همه‌جانبه زن و مرد را معمول خواهد داشت.

از همین رو سازمان فدائیان (اقلیت) که برای برپایی یک دولت شورایی کارگری مبارزه می‌کند، در برنامه خود خواهان اجرای فوری موارد زیر شده است:

هرگونه ستم و تبعیض بر پایه جنسیت باید به‌فوریت ملغاً گردد و زنان از حقوق کامل اجتماعی و سیاسی برابر با مردان برخوردار گردند.

برخورداری زنان از حقوق و مزایای کامل برابر با مردان در ازای کار مساوی.

برخورداری آزاد و برابر زنان از امکان مشارکت در تمام شئون زندگی اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و دسترسی به تمام مشاغل و مناصب در همه سطوح.

تمام قوانین و مقررات ارتجاعی مربوط به تعدد زوجات، صیغه، حق طلاق یک‌جانبه، حق سرپرستی فرزندان، قوانین و مقررات تبعیض‌آمیز در مورد ارث، مقررات حجاب اجباری، جداسازی زن و مرد در مؤسسات و مراکز عمومی و تمام مقررات و اقدامات سرکوبگرانه و وحشیانه نظیر شلاق، سنگسار و غیره و غیره باید به‌فوریت ملغاً گردند.

برابری حقوق زن و مرد در امر طلاق، ارث و تکفل اولاد

هرگونه فشار، تحقیر، اجبار، اذیت و آزار و خشونت علیه زنان در محیط خانواده ممنوع گردد و مجازات شدیدی در مورد نقض آن‌ها اعمال گردد.

لغو حجاب اجباری و ممنوعیت هرگونه فشار و اجبار در مورد نوع پوشش زن. زنان باید از حق آزادی انتخاب پوشش برخوردار باشند.

آزادی کامل زن در انتخاب شریک زندگی خود. روابط خصوصی زن باید از هرگونه تعرض مصون باشد.

ممنوعیت ازدواج کودکان تا ۱۸ سال، ممنوعیت کودکان‌آزاری و اعمال مجازات‌های شدید در مورد نقض آن‌ها. حق سقط‌جنین، باید بدون قید و شرط به رسمیت شناخته شود.

مرخصی زنان باردار یک ماه قبل و شش ماه بعد از زایمان بدون کسر حقوق، با برخورداری از امکانات پزشکی، درمانی و دارویی رایگان.  
برخورداری زنان از امکانات و تسهیلاتی نظیر شیرخوارگاه‌ها و مهدکودک‌ها در محل کار و زندگی. پدر و مادر یکسان می‌توانند از این تسهیلات برخوردار باشند.

کار شماره ۱۱۵۹-۱۱ اسفند ۱۴۰۴